

گزارشهای پشت پرده لحظات دلهره آور حادثه و ماجرای کامل ترور آیت الله مر ترضی مطهری مخصوص مجله جوانان

کاملترین گزارش - گفتگو با
نزدیکترین افراد به حادثه - ماجرای
کالبد شکافی و دستور صادره از قم -
ماهیت گروه فرقان

ارثیه شهید!

بقلم: ر. اعتمادی



متن بحث و گفتگوی قطب زاده
با کارکنان رادیو
آقای قطب زاده پیاده شوید
با هم راه برویم!

کتابهای بزرگ جهان مخصوص جوانان
دانش روز - سرگذشت شهدا و دهها
رپرتاژ و مطالب متنوع

اسرار تکان دهنده دنیای
مافیائی اشرف



هم بابت «کار» از من مزد گرفتند و هم بابت «حرف»!

مجله محترم جوانان، قسمت تربیون آزاد، با عرض سلام و آرزوی پیروزی بیشتر برای شما که زبان گویای ملت هستید بدون مقدمه شروع میکنم به اصل مطلب:

دیدم که چراغ، نصب شده و هیچ نقیصی ندارد معذرا شروع کرد به شرح کارهایی که با این چراغ میشود انجام داد. از جمله جوجه سرخ کنی و کباب پزی و... و بابت این «حرف خشک و خالی» تقاضای ۱۵ تومان مزد کرد. همسایه گفت که آقایان این چراغ، قبلا نصب شده، کاری نکردید که من بشما پول بدهم. مامور گفت: من آمدم و باید این پول را بپردازید. همسایه که حاج و واج مانده بود برای جلوگیری از جنجال بیهوده پول را داد و مامور رفت. ظهر که ما برگشتیم و از جریان مطلع شدیم تعجب کردیم: چطور ممکن است برای یک کار کوچک و مشخص، دوبار پول بگیرند؟ و

خوش قولی کردند و همانروز آمدند. مامور نصب وقتی چراغ را دید پرسید: رگلاتور کوا؟ گفتیم: ندارد پرسید: شیلنگ کوا؟ گفتیم ندارد و توضیح دادیم که مگر بشما نگفتند؟ گفت: نه پرسیدم تکلیف چیست؟ نگاهی به چراغ کوچک آشپزخانه کرد و گفت: فعلا از رگلاتور و شیلنگ این چراغ استفاده میکنیم تا بعد خودتان برای این چراغ رگلاتور و شیلنگ بخرید و نصب کنید. گفتیم: باشد و او شروع بکار کرد. نصب و امتحان کرد و تحویل داد و بازده تومان هم مزد گرفت و رفت.

روز بعد، مامور دیگری از همان شرکت بخانه ما آمد ولی ما نبودیم. خانم همسایه ماچرا پرسید و چون میدانست که ما تا ظهر بخانه بر نمیگردیم برای اینکه کار به تأخیر نیفتد راهنمایی کرد که مامور به آشپزخانه برود و کارش را انجام دهد غافل از اینکه روز قبل چراغ نصب شده و دیگر کاری ندارد. مامور نصب، وقتی وارد آشپزخانه شد با آنکه

بحث خط موسیقی در عصر انقلاب همچنان ادامه دارد

موسیقی ایرانی سازنده و متعالی است

نسل جوان باید موسیقی ما را با اشعار رهی معیری، ابوالحسن ورزی، عارف قزوینی، شیدا، درویش خان بشناسد.

سید محمد زربافیان - کارمند بازنشسته

شما بهتر از هرکس میدانید که در گذشته چه مخارج هنگفتی درباره ترانه سربان و آهنگ ها خرج شده است که حال به لطف ایشان این نوارها خاصه نوارهای موسیقی اصیل ایرانی قدیم امثال خانم اله، مرضیه، پوران، پروین و دلکش و نظایر این خوانندگان خوش الهان در استودیو خاک میخوژند. چسارتا شما میتوانید به ایشان تذکر دهید که این سازمان اختصاصی نیست که فقط خود و خانواده شان استفاده کنند بلکه این اکثریت مردمی هستند که در محتوای بخش اخبار و سخنرانیهای دیگر انتظار دارند از خوانندگان قدیمی که تصور نمیرود ساواکی باشند بهره گیری شود. این برنامه اسلاید خسته کننده را که هر روزه بیفتمات تکرار اندر تکرار پخش و بقیه در صفحه ۵۳

درباره موسیقی اصیل ایرانی در این هفته مقالاتی متضمن نظریه علاقمندان درج فرمودید که آقای قطب زاده بدانند که دولتهای عربی هم که مسلمان هستند موسیقی اصیل عربی دارند که از رادیو و تلویزیون اردن هائلمی، عراق، سوریه، مصر، کویت حتی عربستان سعودی در ساعت ۱۹ هر روز تا نیمه شب پخش و ادامه می یابد، این آقای قطب زاده که تصور میروند مردم متعصب دراموراسلامی هستند این دو وسیله سرگرمی مردم را (رادیو و تلویزیون) روی تعصبات مذهبی از مردم و علاقمندان گرفته اند بطوریکه اگر این روال ادامه یابد ناچاریم تا این دو وسیله سرگرمی خود را تا اروزان شده فروخته و از قیدان بگنزم.

انتقاد و پیشنهاد... ورزش را گسترش دهید

هشت نفر دیگر از دوستان ورزشکارم خود را کنار کشیدیم حالا اگرچه سنی از من گذشته ولی زمان برای جوانان و پستان تمام نشده است، بدین جهت از مسئولین امر خواشتمندم در امر گسترش ورزش بیشتر توجه کنند. ضمنا نباید فراموش کرد که افراد خیر و فداکاری در این منطقه هستند که اگر روزی از طرف مسئولان در جهت ایجاد باشگاه یا هر نوع مکان ورزشی اقدامی بشود با دل و جان حاضر به همکاری هستند و هر نوع کمک مادی و معنوی را در اختیار آنان خواهند گذاشت. سرخای مهروند - اسلام شهر بقیه در صفحه ۶۲

اسلام شهر (قاسم آبادشاهی سابق) که ۲۰ کیلومتر با تهران فاصله دارد و هشتاد هزار نفر در آن زندگی می کنند فاقد هر نوع مکان ورزشی است. به همین دلیل جوانان و علاقه مندان به ورزش فعالیت ورزشی ندارند. بنابه شهادت سکه این محل، شهردار سابق این منطقه خورد و بردورفت و شهردار فعلی هم بودجهای برای تاسیس اماکن ورزشی ندارد اما بقیه من حالا که در عصر انقلاب هستیم باید بفکر یک ورزش انقلابی هم باشیم که در تمام نقاط این مرز و بوم گسترش پیدا کند. من خودم مدتی ورزش میکردم اما بعد از مرگ مرموز جهان پهلوان تختی، من و

نامه های مردم درباره مشکل اعتیاد.

يك مادر: خدایا چه می بینم! پسر من خوابست پیهوش است، ولی خدای بزرگ معتاد است بشتابید، کمکش کنید

مردم به ما مینویسند باید جلو توزیع و پخش هروئین را گرفت و گرنه آزادشدگان باز هم بسراغش

میروند

بهداری و بهزیستی دوخته اند. ناگفته نماند قاچاقچیان مزدور تادم مرگ از این سیه روزان دست بردار نیستند. در پایان نامه چنین آمده است: آقای ر - اعتیادی با عرض سپاس و استدعای تعقیب و پیگیری موضوع تا اخذ نتیجه، مطمئن باشید دعای خیر هزاران خانواده درمانده همیشه نثار جنابعالی شده و خواهد شد.

بقیه در صفحه ۵۸

معمائی که دهها هزار فرهنگی

از حل آن عاجز مانده اند!

«بن» پولی که وزارت آموزش و پرورش به فرهنگیان میدهد ولی فروشگاه تعاونی فرهنگیان آنرا قبول ندارد!

ایراد اینجاست که اولاً، از سال گذشته مزایای فرهنگیان درایمنسورد بطور ششماهه پرداخت میشود و ثانیا خودفروشگاه تعاونی فرهنگیان «بن» را قبول ندارد و بنا تابلوهای متعددی درفروشگاه اعلام کرده است که سهامداران باید باپول نقد خریدکنند و «بن» پذیرفته نمیشود! اخیرا که معادل نهصدتومان «بن» بابت مزایای ششماهه گذشته بمن وسایر فرهنگیان داده شد من رفتم فروشگاه شرکت تعاونی خودمان ولی دیدم نوشته اند «بن» قبول نمیشود! شنیده بودم که فروشگاه شهر و روستا (فردوسی

آقای اعتیادی سردبیر محترم مجله خوب جوانان: چندین سال پیش، فرهنگیان با خریدن سهام، فروشگاه بنام «فروشگاه تعاونی فرهنگیان» تشکیل دادند و شما میدانید که هدف از ایجاد اینگونه فروشگاهها، دردرجه اول، تهیه مایحتاج زندگی از دست اول و ارزان تر است که این موضوع درکلمه «تعاونی» آشکارابشتم میخورد.

ازسوی دیگر، مدتهاست که آموزش و پرورش، بخشی از مزایای فرهنگیان را بصورت «بن» بانها میپردازد که بوسیله آن نیازمندهای خود را ازفروشگاه تعاونی خود خریداری نمایند. تااینجای قضیه، ایرادی ندارد اما

بقیه در صفحه ۶۲

پس از چاپ مقاله آقای اعتیادی مبنی بر بازگشایی مجدد شهرک ترک اعتیاد جوانان و اعزام جوانان معتاد برای معالجه، نامه های زیادی در این مورد بدست ما رسید که بدلیل کمبود جا خلاصه ای از چند نامه را برایتان می نویسم.

خانواده فیروزی در نامه شان نوشته اند: جناب آقای نخست وزیر استدعا داریم بخاطر رضای خدا و پیغمبر به مقاله آقای ر - اعتیادی درباره معالجه جوانان معتاد مندرج در صفحه ۳ شماره ۶۲۵ مورخه ۵۸/۱/۱۳ مجله جوانان امروز توجه خاص مبذول فرمائید. هزاران جوان درمانده و خانواده سرشکسته آنان چشم به شما و آقای وزیر

به ارثیه شهدای گرانقدر خود احترام بگذاریم...

تربیون

آزاد سردیر و خوانندگان مجله...



این دو صفحه تربیون آزادی است برای سردیر و برای نویسندگان و همه مردم تلاش ما اینست که حرفها و پیشنهادات زنده و منطقی و مسئول را در اینجا چاپ کنیم. و بیگانه مطالبی که برای این صفحه میرسد نباید خصوصی باشد بلکه بر اساس نیازها و احتیاجات و خواست های عمومی و منعکس کننده مشکلاتی از مشکلات جامعه انقلابی ما باشد و چقدر خوشحال میشویم که بازگو کننده مشکلات و خواست ها و نیازها و حرفهای جوانان این سرزمین باشیم... لفظا نامه ها و حرفها و نظریات خود را همین نام «تربیون آزاد سردیر» بنویسید و بفرستید.

هشدار به کسانی که میخواهند کاباره شکوفه نو را به مرکز معتادین تبدیل کنند

مناسب نیست و بهتر است این محل وقف خدمت دیگری یا بیمارستان برای انواع دیگر بیمارها بکنند چرا که ما با وجود اینکه شهرک ترک اعتیاد جوانان را در خارج از شهر کرج قرار داده بودیم باز هم مدام بوسیله قاچاقچیانی که میخواهند «مواد» به معتادان برسانند در مضیقه و فشار بودیم در حالیکه همه میدانند کاباره شکوفه نو در قلب خیابان جمشید است و خیابان جمشید قلب قاچاقچیان مواد مخدر و تحت هیچ شرایطی نمیتوان در آنجا معتادان را از شر نیرنگ های قاچاقچیان برحذر داشت و امیدواریم لااقل این هشدار مجله جوانان بدست اندرکاران مفید افتاد.

حل مسئله معتادان هنوز هم به وعده و وعید میگذرد و هنوز هم ما نمیتوانیم چرا میلیونها ریال پولی که خرج دایر کردن شهرک ترک اعتیاد جوانان شد، بلا استفاده مانده است. در حالیکه اعتیاد حتی پیش از دوره قبل از انقلاب، (بعثت علم کنترل مأمورین انتظامی و پخش مبارزه با مواد مخدر) بین جوانان شایع است. در همین زمان شنیدیم که از سوی وزارت بهداشتی، محل کاباره شکوفه نو به بیمارستان معتادان اختصاص داده شده است. در این مورد بعثت تجربه کافی که مجله جوانان در امر ترک اعتیاد و بازسازی جوانان دارد هشدار میدهد که این محل مطلقا برای معالجه معتادان

ملت ایران شهید بسیار داده است، نه اینکه شهید دادن و شهادت در قاموس ملت ایران تازگی داشته باشد. از نخستین لحظات تولد این ملت در قلب تاریخ جهان - ما شهید داده ایم در حمله اسکندر - در ایلفار و خست انگیز و بلاخیز مغول، در هجومهای پی در پی، در نهضت های استقلال طلبانه ابومسلمها، بابک ها، و یعقوب لیث ها که برای اعاده استقلال و سرنگونی حکومت خودکامه بنی امیه و بنی عباس قهرمانانه جنگیدند، در هجوم ناجوانمردانه جنگ جهانی دوم، و بالاخره در مبارزات قهرمانانه ملت ایران در دوره جدید که شامل جنگهای خیابانی در سی ام تیر (قبل از ۲۸ مرداد) و مبارزات اخیر، که بالاترین رقم شهادت را در تاریخ معاصر ما ثبت کرده است این شهیدان، این قهرمانان افسانه ای و ناشناس ملی، این گلگون کفان، در هر برهه از تاریخ هنگامیکه درخت تناور حیات شان بر زمین می افتاد تنها یک نام و یک کلمه بر زبان داشتند.

خدا - پاینده ایران! آنها شهید شدند تا «ایران» بماند و امروز بزرگترین ارثیه آنان که باید چون جان مقدس و گرمی اش بشماریم «ایران» ماست، این سرزمین خدائی، این کانون فرهنگ آسیائی، این دردانه عزیز جهانی باید از گزند هر نغمه ناموزن، هر تجزیه

طلبی جنایتکارانه حفظ شود. ارثیه شهدای ما، بخصوص در دوره اخیر تمامیت و استقلال ایران است و آزادی و دموکراسی در ایران. آنها شهید شدند که دیگر زورگونی و جباری بر ملت جبر و فشار تحمیل نکند، آنها شهید شدند که یک دسته مشخص بر دسته های دیگر ملت حاکم نباشد. آنها شهید شدند تا ملت - در هر حزب و دسته، با هر گونه عقیده سالم سیاسی حرفهایش را از اذانه بر زبان آورد. آنها شهید شدند که اختناق و ستم، زندان و شکنجه پایان داده شود. آنها شهید شدند تا آزادی و استقلال و وحدت ملی حفظ شود. آنها شهید شدند تا حقوق مسلم و غصب شده ملی اعاده شود. آنها شهید شدند که در مملکت ما، مخالف و موافق آزادانه تظاهرات سیاسی داشته باشند و هیچکس در جلو و مسیر آنان سد نزند، آزارشان ندهد و مانع از بیان آزاد اندیشه های عمومی نشود... آنها شهید شدند که مطبوعات این مملکت بتوانند افکار و آراء و عقاید عمومی را آزادانه بیان کنند و بند کثیف و آلوده سانسور از قلمشان برداشته شود. به ارثیه شهدای خود عمیقا احترام بگذاریم. ر. اعتمادی

«شرفیاب» یعنی چه؟

داشتم به اخبار صبح رادیو گوش میکردم. گوینده از یک برنامه دیداری با امام سخن میگفت و اظهار میداشت که: امروز گروه..... بحضور امام شرفیاب شدند. بکار رفتن این کلمه کلیشه ای آشنای سالیان دراز رادیو دولتی مرا بشدت تکان داد. کلمه ای که بقول امام خاص «طاغوت» بود، اختصاص به طاغوت داشت حالا بادمچان دور قاب چنین برای «امام» بکار می بردند، امامی که بشدت به تجمل، به تعریف، به تقاضا، بمظاهر اشرافیت فاسد پیوسته حمله ور میشود، حتی از تجملات معمولی وزارتخانه ها هم ایراد میکرد... ایوای که ما چه مردم بنی هستیم، چرا میخواهیم حتی یک رهبر برجسته مذهبی را آلوده کلمات طاغوتی کنیم... این ماجرا مرا بیاد طنز یکی از دوستانم در باره همین کلمه شرفیابی می انداخت که امروز ها دانما از رادیو تکرار میشد که فلان شخص «شرفیاب» شد و دوستم میگفت مگر طرف «شرفه» نداشت که وقتی بحضور ملوکانه! رسید شرف «یاب» شد!... چرا چنین جملات مسخره و کهنه خاص اشرافیت منسوخ شده را دوباره زنده میکنیم!

استفاده کنندگان را بگیرد و از حق آنها که کارشان قانونی است حمایت ننماید؟ آقای اعتمادی، ما میدانیم که شما در طول سالهای فشار و اختناق و سانسور هم از انتقاد کوبنده و صریح از نابسامانیا و تذکر مشکلات و انعکاس خواسته های برحق مظلومان، چه در سر مقاله هایتان، چه در ستون انتقاد و پیشنهاد چه در ستون نامه به سردیر و چه در لابلای خیر ها و مطالب دیگر، دریغ نمیکردید. همیشه حق میگفتید و حق مینوشید همانطور که اکنون هم بقیه دو صفحه ۶۲

روزنامه فروشان تهران: ما را زیر چتر حمایت خود بگیرید

نیست ولی کسب، طبق قانون، جواز میخواد و قواعدی دارد ما سالهای بسیار زیادی است که «میز» داریم و اگر چند تاتی از ما اخیرا کیوسک گذاشته اند جوازش را دارند صنف شناخته شده ای هستیم، اتحادیه ای داریم که برصیت شناخته شده است در حالیکه آب میوه فروشان و ساندویچ فروشان و دیگران، نه قیلا در محل بوده اند، نه صنف و اتحادیه ای دارند و نه از شهرداری یا سایر مراجع مسئول، جواز گرفته اند، اینجا قضیه دارد لوٹ میشود چه کسی باید جلوی سوء

مورد ستم و آزار شهرداران بوده ایم و اقتدر باینجا و اینجا متوسل شده ایم تا سرانجام از شهرداری اجازه داشتن میز و کیوسک گرفته ایم. باز میدانید و خودتان هم نوشته بودید که این اواخر، عده ای با سوء استفاده از اوضاع فعلی، کیوسک ساخته و در میدانها و چهار راهها و پیاده روی خیابانها گذاشته اند و دارند آب میوه و ساندویچ و از این نوع چیز ها میفروشتند... البته کسب، جرم

آقای اعتمادی! شما، ما را خیلی خوب میشناسید. و ما هم شما را در طول سالها امتحان کرده ایم. شما میدانید که ما روزنامه فروشها، یکی از زحمتکش ترین طبقات جامعه هستیم که در قبال یک خدمت فرهنگی و با تحمل گرمای کشنده تابستان و سرمای طاقت سوز زمستان، به مردم، آگاهی و فرهنگ و دانستی میدهیم و همیشه هم

سه شنبه شب در خیابان فخر آباد يك جلسه مهم تشكيل شده بود كه در آن بسيار ميگويند بازرگان هم در اين جلسه بوده است اما چند لحظه بعد ...

جلسه رهبران انقلاب

«مطهری» آغشته

جزئیات ماجرای ترور را که بوسیله یک پاسدار انقلاب که فقط چند دقیقه بعد از واقعه به محل رسید برای شما شرح میدهم

آیت الله مطهری در جلو و کتیرائی و تلخانی از پشت مردی جلو آمد و گفت: استاد مطهری! و همین که استا شلیک شد، استاد بزمین غلطید، نه صدائی نه استمدادی زدند: آقایان کمک! کمک!... و بدینتر تیب دو

سه شنبه شب ۱۱ اردیبهشت - در خیابان فخرآباد - در خانه دکتر یدالله سبحانی مشاور نخست وزیر یک جلسه مهم تشکیل شده است، برجسته ترین چهره های حکومتی در این جلسه حضور دارند، هیچکس نمیداند در پشت در بسته این خانه چه میگردد، در بیرون خانه هیچ پاسدار و نگهبانی دیده نمیشود، اما در داخل چند نگهبان و پاسدار حضور دارند، بحث داغ است، مشکلات بررسی میشود، و ساعت ده و چهل دقیقه است، حضار برمیخیزند، باید بخانه رفت، اولین دسته ای که قصد خروج دارد، آیت الله مطهری، آقایان کتیرائی و تلخانی بودند، در خانه گسوده شد، آنها خارج شدند، در پشت سرشان بسته شد و بعد ناگهان صدای تک تیری سکوت شب را شکافت... استاد مطهری بروی زمین غلطید، نه صدائی، نه استمدادی از او برخاست، اما دو نفر دیگر فریاد زدند: کمک! کمک!... و بدینتر تیب ماجرای دومین ترور سیاسی بزرگ بعد از انقلاب شکل گرفت...

انسان در مارکسیسم و اسلام - نامه بنیاد مستضعفین - نامه به مهندس بازرگان نخست وزیر بامضای حسین انصاری - چهار عکس رنگی که یکی از آنها از خودش و بقیه ۳ نفری که آیت الله منتظری از بین آنان شناخته شده - مقداری کاغذ سفید - انگشتری عقیق - چک برگشتی از بانک عمران مبلغ بیست و شش هزار تومان.

گروه فرقان - بدنبال ترور مطهری، در کنار جنازه اش چند اعلامیه پیدا شد که بامضای گروه فرقان بود و این گروه همانست که ترور سرلشگر قرنی را نیز کار افراد خود دانسته و گفته میشود که ترور چند شخصیت مهم دیگر را نیز در برنامه کار خود دارد.

اعلامیه گروه فرقان با جمله: بسم الله الرحمن الرحیم آغاز شده و یادکر آیه ای از قرآن مجید (سوره اعراف - آیه ۱۷) به ترور مطهری، عنوان اعدام انقلابی داده شده است. در ذیل آیه و معنی آن آمده است:

« از آنجا که خیانت شخص مرتضی مطهری در جهت منحرف کردن انقلاب توحیدی از مسیر راستین خویش، بخصوص از دید آیدتولوسوژیکی آن و وابستگی به دیکتاتوری اخوندیسم برای خلق مسلمان و مستضعف ایران روشن و آشکار است لذا اعدام انقلابی نامبرده انجام پذیرفت. در ضمن برای اطلاع بیشتر، نشریه فرقان شماره آینده را بخوانید.»

امضاء: فرقان اعلامیه گروه فرقان روی یک کاغذ زرد رنگ نوشته شده و وعده ای معتقدند

شناسائی محل ترور است، بدون شک قبلاً آقای مطهری را تعقیب میکرده و خانه دکتر سبحانی را نیز شناسائی کرده بود و میدانست که آقای مطهری آنشب بخانه سبحانی میرود و ساعتی از خانه بیرون میاید که در خیابان رفت و آمدی صورت نمیگیرد. گلوله به زیر گوش آقای مطهری خورده و از چشمش درآمده بود و باتوجه باینکه تیراندازی از فاصله ۲-۳ متری بوده و صدای شدیدی تولید نکرده و پوکه ای هم از آن بجانمانده میتوان یقین کرد که گلوله از اسلحه کمری - کلت - شلیک شده است.

محتویات جیب پاسداران محتویات جیب آقای مطهری راجع آوری کردند که عبارت بود از:

کیف جیبی محتوی ۱۳۳۶۳ ریال پول - ۲۸ پوند انگلیسی - تقویم بزرگ و تقویم کوچک - فیلم و اسلاید - ساعت زائنی - ناخن گیر - دسته کلیدی ۱۱۶ کلید - دسته چک بانک ملی شعبه قلعهک - یک شیشه قرص ویتامین ب - کلید کوک ساعت دیواری - فیش عوارض نوسازی شهرداری که روز قبل پرداخت کرده بود - فاکتوری مربوط به دبستان نیکان - نامه ای برای محمد مطهری بامضای: دوستدار علی - دو نامه هواتی - رسید خیریه ثامن الحجج حسینی همدانیا - رسید ۳ ققره قبض بامضای روح الله موسوی (معلوم نیست مربوط به حضرت آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران است یا شخصی دیگر) - صورت ۴۴ ققره سند از مشهد چاده سنتو چهل کیلومتری مشهد - گزارش خلاصه شده از بخش اقتصاد اسلام - نامه: انشکده ادبیات و علوم انسانی - رشد

کمک خواستند، در این هنگام، همگی از ماجرا مطلع شدند و مطهری را به بیمارستان طرفه واقع در خیابان ابن سینا (نزدیک محل حادثه) انتقال دادند.

در بیمارستان چه گذشت در بیمارستان، پزشکان بلافاصله دستگاه تنفس مصنوعی و شوک الکتریکی را یکمک گرفتند تا شاید مطهری را حتی برای لحظه ای هم که شده، قادر به نفس کشیدن و صحبت کردن بکنند اما متأسفانه دیر شده بود و مطهری ظاهراً پیش از رسیدن به بیمارستان در گذشته بود.

پاسدار چه گفت؟ - م - م - پاسدار کلانتری ۹ که لحظاتی پس از وقوع حادثه در محل حضور یافته است صبح روز چهارشنبه بدفتر مجله جوانان مراجعه کرد و اطلاعاتش را بطور اختصاصی در اختیار ما گذاشت.

وی گفت: ساعت حدود ۱۰/۴۵ بعد از ظهر روز سه شنبه بود که شخصی بکلانتری ۹ مراجعه کرد و اطلاع داد که آقای مطهری در مقابل منزل آقای دکتر سبحانی در خیابان فخرآباد تیرخورده و به بیمارستان طرفه انتقال یافته است. وی که خود را نوه آقای دکتر سبحانی معرفی میکرد گفت که به کمیته مرکزی امام در مجلس شورای ملی اطلاع دهد که این حادثه را دنبال کنند. من (پاسدار) که با جوانان گفتگو میکردم بلافاصله به بیمارستان طرفه رفتم، آقای مطهری هنوز در بخش اورژانس بود و پزشکان برای نجات وی تلاش میکردند. از آنجا بمقابل منزل دکتر سبحانی رفتم و محل ترور را مورد بررسی قرار دادم.

سحابی مشاور نخست وزیر در خیابان فخرآباد، در حوزه استحقاقی کلانتری ۹ قرار دارد. شب حادثه در این خانه، جلسه مذاکره ای برپا بود که در آن علاوه بر دکتر سبحانی، کتیرائی وزیر آبادانی و مسکن، حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی مطهری استاد دانشکده الهیات و عضو شورای انقلاب (و بقول رئیس این شورا) و گروهی از رهبران مذهبی و دولتی حضور داشتند. حدود ساعت ۱۰/۴۰ مهمانان تصمیم گرفتند که از خانه دکتر سبحانی خارج شوند. با وجود چند شخصیت مهم در این جلسه، اطراف خانه هیچ پاسداری نبود ولی در داخل خانه چند محافظ بودند، قرار بود مهمانان دوبند خارج شوند ولی آقای مطهری و آقای کتیرائی و آقای تلخانی با هم از خانه خارج شدند. بمحض خروج، کتیرائی و تلخانی چند لحظه ای بگفتگو پرداختند. مطهری بتصور اینکه آنها حرف خصوصی میزنند چند قدمی از آنها دور شد و بعد رویش را بطرف آنها برگرداند که بگوید:

« آقایان نمیانید؟ در همین لحظات، ترور است، که پشت دیوای یا ۶۵ قدم فاصله قرار داشت مطهری را با سم صداد و تمام مطهری بطرفش برگشت با شلیک یک گلوله، او را در خون خود در غلتاند و خود بلافاصله بطرف دیگر خیابان رفت و سوار اتومبیل پیکان استیشن سفید رنگ شد و متوازی گردید. کتیرائی و تلخانی با شنیدن شلیک تیر و دیدن سقوط مطهری بلافاصله بطرف حیاط خانه دکتر سبحانی رفتند و

سرویس فوق العاده مجله جوانان بمحض اطلاع از ماجرا بیسیج شد، این گروه زنده که کاملترین گزارشها را از ماجرای ترور سرلشگر قرنی تهیه دیده بودند حالا بدنبال مأموریت تازه خود پراه افتادند، گزارش آنان بسیاری مطالب ناگفته را که در مطبوعات هم نیامده است روشن می کند و به بسیاری از سوالات خوانندگان عزیز ما جواب میدهد.

در محل حادثه قبل از هر چیز به محل حادثه رفتم. این محل، یعنی خانه آقای دکتر یدالله

ی رهبران انقلاب شرکت داشتند

بخون شد!

هر می آمدند، ناگهان
د بر گشت گلوله‌ای
اما دونفر فریاد



همین ترور بزرگ بعد از انقلاب شکل گرفت ...

جنازه استاد در بیمارستان طرفه

که «فرقان» ظاهراً از حروف اول این عبارت:

- فدائیان راه قانون اساسی...

گرفته شده است که البته حرف (ن) در آخر کلمه فرقان مشخص نیست که از چه کلمه‌ای گرفته شده است، اما گروهی فرقان را نام دیگر قرآن مجید میدانند

* درآشپزخانه منزل

طبق تحقیقاتی که من (پاسدار) کردم دختر آقای سحابی در لحظه وقوع حادثه در آشپزخانه منزل که مشرف به خیابان است بوده و با شنیدن صدای شلیک، سرش را از آشپزخانه بیرون می‌آورد و یک اتومبیل پیکان استیشن مغزپسته‌ای را می‌بیند که با سرعت از محل دور می‌شود. عجیب آنکه یک پاسدار از پاسدارانیکه در داخل خانه بودند نیز همین اتومبیل را قبل از وقوع حادثه دیده بوده ولی اهمیتی بان نداده و وقتی حادثه اتفاق افتاد و نشانیهای استیشن داده شد او متوجه شد که این استیشن همان اتومبیلی است که وی ساعتی قبل دیده بود. ضمناً در حدود یک ساعت قبل از ترور مطهری نیز بوسیله بیسیم، به کلاتری ۹ گزارش داده شده بود که چنین اتومبیلی گم شده است.

* نوه دکتر سحابی چه میگوید؟

خبرنگارانی که در محل حادثه حضور یافته و از ساکنان منزل دکتر سحابی تحقیقاتی کرده‌اند می‌نویسند:

- اعضای خانواده سحابی در وهله اول حاضر به گفتگو نبودند ولی بالاخره

لطفاً بقیه این مطلب را

در صفحه بعد بخوانید

محل ترور استاد مطهری در مقابل منزل دکتر سحابی در حالیکه خون استاد هنوز روی زمین ریخته است

مردم ایران برای اولین بار رهبر انقلاب برادر عزای مطهر

عکس استثنائی از استاد مطهری و دکتر شریعتی محقق بزرگ و گروهی دیگر در حسینیه ارشاد. آن دو در این مرکز علمی و تحقیقاتی به بحث و مطالعه و سخنرانی میپرداختند. این عکس از ایوم حسینیه ارشاد در اختیار مجله جوانان قرار گرفته است. باسپاس از مسئولان حسینیه ارشاد.



خبرنگاران ما در دادگستری و پزشکی قانونی نتوانستند خبری کسب کنند زیرا نه پرونده ای بدادگستری ارجاع شده و نه جنازه به پزشکی قانونی حمل گردیده بود (تا ساعت ۱۱/۳۰ روز چهارشنبه).

طبق تحقیقات خبرنگاران ما، آقای دکتر گرمان سرپرست سالن تشریح مرکز پزشکی قانونی تهران بدعوت آقای مهندس بازرگان نخست وزیر باتفاق آقای ایرج رضانی بازپرس کشیک پزشکی قانونی به بیمارستان طرفه رفت و در همانجا از جنازه معاینه بعمل آورد. آقای جلیلیان معاون دادستان و سرپرست دایره ارجاع دادگستری نیز بخبرنگار ما گفت که تا این لحظه، موضوع به دادگستری ارجاع نشده و در دادگستری پرونده ای تشکیل نشده است. البته دادستان تهران در جریان امر قرار گرفته ولی موضوع رسماً بدادگستری ارجاع نشده و من از طریق روزنامه صبح از ماجرا مطلع شده ام.

* موافقت امام یکی از خبرنگاران ما که بهنگام ورود دکتر گرمان و ایرج رضانی پزشک قانونی و باز پرس کشیک پزشکی قانونی به بیمارستان طرفه حضور داشت مینویسد:

- ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز چهارشنبه دکتر گرمان و آقای رضایی وارد بیمارستان شدند و از جنازه استاد مطهری دیدن کردند. دکتر گرمان پس از معاینه جسد اظهار نظر کرد که جسد برای بررسیهای لازم باید کالبد شکافی شود ولی روحانیون حاضر در بیمارستان مخالف کالبد شکافی بودند. در این باره بحث زیادی شد و سرانجام تصمیم گرفته شد که از حضرت آیت الله العظمی خمینی استفتاء شود. بدنبال استفتاء از دفتر امام در قم با کالبد شکافی موافقت شد و جنازه به سالن تشریح بیمارستان انتقال یافت و در حضور عده ای از آقایان روحانیون کالبد شکافی بعمل آمد. دکتر گرمان پس از مشاهده قسمت تیر خورده و مغز استاد اعلام داشت که شلیک گلوله از ۲ تا ۳/۵ متری انجام یافته و تیر به سمت راست گردن کنار لاله گوش راست

- در باره گروه فرقان که خود را عامل ترور سرلشکر قرنی و آقای مطهری اعلام کرده اطلاعی ندارید؟

- زیاد نه، همینقدر شنیده ام که ایشان خودشان را طرفدار معلم شهید دکتر شریعتی میدانند (عجیب آنکه طبق تحقیقات خبرنگاران ما، مرحوم مطهری تنها درگیری که در مباحث مذهبی و علمی داشته ظاهراً با خود مرحوم شریعتی بوده که البته چندان وسیع نبوده است)

* ایجاد وحشت آقای عاملی داماد استاد مطهری که بسیار ناراحت و متاثر بود آمادگی برای پاسخگویی به سوالات خبرنگاران ما را نداشت. همینقدر گفت که استاد مطهری رئیس شورای انقلاب نبوده است. وی در مورد اینکه فکر میکند چه کسانی عامل ترور استاد بوده اند گفت که نمیداند ولی بهر حال آنها ضد انقلابیونی هستند که کمر به نابودی رهبران مذهبی و مقامات دولتی بسته اند و میخواهند در جامعه ایجاد وحشت کنند. بیشک آنها سرسپردگان امپریالیسم آمریکا هستند که در صدد بدبین کردن ملت نسبت به حقانیت انقلاب و صحت عمل رهبران انقلاب میباشند.

* در پزشکی قانونی و دادگستری چه خبر؟

- شب حادثه، عده ای از دوستان دکتر سحابی در خانه ما مهمان بودند. ساعت نزدیک یازده در حالیکه من در آشپزخانه بودم صدای خفیف شلیک گلوله را شنیدم. از پنجره به بیرون نگاه کردم و دیدم آقایان کثیرانی و تلخانی بطرف در میروند و آقای مطهری روی زمین افتاده است. پسر و شوهرم بلافاصله ایشان را سوار اتومبیل کردند و به بیمارستان طرفه بردند و لحظاتی بعد خبر دار شدم که مطهری جان سپرده است.

خانم زرین دخت سحابی با خبرنگار (ان - بی - سی) که بنگاه خبری امریکائی است صحبت میکرد که ما هم با اجازه ایشان گوش کردیم و یادداشت برداشتیم. خبرنگار امریکائی پرسید: - یا توجه به ترور سرلشکر قرنی و اینکه آقای مطهری، آیا شما برای آقای دکتر سحابی نگران نیستید؟

خانم سحابی جواب داد: - نه، برای ما نگرانی وجود ندارد، ولی برای شخصیتهای طراز اول، و بیش از همه برای آقای مهندس بازرگان نخست وزیر نگران هستم. مگر آنکه اقدامات امنیتی کامل بعمل آید و برای ریشه کن کردن ترور و شناسائی و دستگیری تروریستها اقدام سریع و قاطعی معمول گردد.

بقیه از صفحه قبل



باسماجت خبرنگاری با چند نفرشان بگفتگو پرداختیم. نوه دکتر سحابی که نمیخواست نامش فاش شود و در عین حال، نخستین شاهد ماجرا - البته چند لحظه بعد از وقوع آن - بود گفت: ساعت حدود ۱۰/۴۰ بود که من در اتاق خودم نشسته بودم و مهمانان تازه داشتند از اتاق پذیرائی خارج میشدند. آقای مطهری جلوتر از همه و باتفاق آقای کثیرانی و آقای تلخانی از خانه خارج شد هنوز چند لحظه ای از خروج آنها نگذشته بود که من صدای شلیک گلوله را شنیدم. سرعت از اتاق بیرون آمدم و وارد کوچه شدم. آقای مطهری غرق در خون در گوشه ای افتاده بود. بلافاصله ایشان را سوار اتومبیل کردیم و بردیم بیمارستان طرفه. لحظه ای که من مرحوم مطهری را دیدم قدرت حرف زدن نداشت و صدای خروخرو از دهانش خارج میشد. اول بکلانتری محل

(۹) تلفن کردیم و محافظ خواستیم و بعد من شخصاً بکلانتری رفتم و آنچه دیده بودم اطلاع دادم.

اراشک

هری دیدند

محتویات جیب استاد مطهری :
 کیف بغلی محتوی ۱۳۳۶۲ ریال
 ۲۸ پوند انگلیسی - تقویم - فیلم
 و اسلاید - ساعت ژاپنی -
 ناخن گیر - دسته کلید با ۱۱ کلید -
 شیشه قرص ویتامین ب - فیش
 عوارض نویسی و و و

خورده و از وسط اپروی چپ خارج شده است. در این لحظه یکی از روحانیون پرسید: استاد چند لحظه بعد از اصابت گلوله مرحوم شده؟ دکتر گرمان جواب داد: تقریباً چند دقیقه بعد.

* یک نکته مهم
 ضمناً این نکته به بحث کشیده شد که: - وقتی تروریست، استاد مطهری را بنام صدازده، آیا هدفش این بوده که او را از روبرو هدف گلوله قرار دهد یا نظر دیگری داشته؟ نتیجه بحث، براساس نظر دکتر گرمان این بوده که قصد ترور از روبرو نبود چون در این صورت، گلوله میبایستی بصورت استاد اصابت میکرد نه به گردش، بنابراین، قصد فقط شناسایی و حصول اطمینان کامل از اینکه طرف، خود استاد مرتضی مطهری بوده تا کسی دیگری بجای وی اشتباهاً ترور نشود.

* آشنایی با سابقه مطهری
 مرتضی مطهری در قریه «فریمان» واقع در ۳۶ کیلومتری جاده مشهد، تربت حیدریه تولد یافت. پدرش مردی روحانی بود او تحصیلاتش را در رشته علوم قدیم در مشهد گذراند و پس از مدتی شهر مذهبی قم رفت و در محضر علامه طباطبائی، فلسفه آموخت و بعدها بااستادیار در دانشکده الهیات تهران به تدریس پرداخت. وی در خارج از دانشکده در مساجد و دبیرستانها و بعضی دانشکده ها به وعظ و خطابه مشغول بود و در جلسات انجمنهای اسلامی مهندسین و پزشکان برای بحث و انتقاد در مسایل علمی و مذهبی شرکت میکرد. مطهری از آغاز افتتاح حسینیه ارشاد بانجا راه یافت و در کفرانهای علمی و تحقیقی این مرکز شرکت داشت از مطهری

تالیفاتی باقی مانده است که برخی از آنها عبارتند از: علل گرایش به مادی گری، انقلاب و قیام مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، مسئله حجاب و انسان و سرنوشت. استاد مطهری ۵۹ سال داشت و از وی شش فرزند بجا مانده که کوچکترین آنها ۱۴ ساله و بزرگترینشان ۲۵ ساله است.

* آنچه پنهان مانده
 با آنکه هنوز هیچ مقام دولتی و قضائی حاضر نیست که اطلاعات دقیق و دست اولی درباره چگونگی تحقیقات

مسئولین در اختیار خبرنگاران بگذارد معهدا یکی دیگر از خبرنگاران ما که موضوع را در دادسرا و نزد مقامات انتظامی و قضائی تعقیب میکند کسب اطلاع کرده است که در شب چهارشنبه، در منزل دکتر سعابی، مهندس بازرگان نخست وزیر و چند مقام دولتی دیگر نیز حضور داشتند و گفته داماد استاد مطهری

ببسی از خبرنگاران در این مورد که استاد بهنگام خروج از خانه خود گفته بود که برای شرکت در یک جلسه مذاکره و مهمانی توام، با حضور آقای مهندس بازرگان و اعضای هیات دولت بخانه دکتر سعابی میروم، نظر خبرنگار ما را تائید میکند گرچه همانطور که توضیح دادیم، مسئولان، حضور بازرگان را در

منزل دکتر سعابی تائید نمیکنند و از موضوعات مورد مذاکره در جلسه انشب نیز اطلاعی در اختیار خبرنگاران نمیگذارند.

* تروریست را دیده اند
 ضمناً مهندس کتیرائی وزیر آبادانی بقیه در صفحه ۵۴ و صفحه ۵۵

مردم ایران تاکنون ۲۶۴ میلیارد ۴۶۸ ریال ریال به ایجاد بنای یادبود قربانیان فاجعه سینمار کس آبادان کمک کرده اند

قول داده بودیم که جمع کل کمکهای مردم نیکوکار و خیرخواه برای ایجاد بنای یادبود قربانیان سینما رکن آبادان را با اطلاع همگان برسانیم و اینک اعلام میکنیم که این رقم طبق لیستی که بانک پاریس شعبه موسسه اطلاعات در اختیار ما گذاشته است مبلغ دو میلیون و چهارصد و شصت و هشت هزار و دویست و شصت و چهار ریال (۲/۴۶۸/۲۶۴) است که از این مبلغ، چک یک میلیون ریالی یک شرکت اهوازی متاسفانه

برگشت خورده است درباره این چک، ما برای فرستنده آن در اهواز - از طریق مجله جوانان - پیامی فرستادیم و از ایشان خواش کردیم که چنانچه برسربر تعهد اخلاقی خود هستند هر چه زودتر تکلیف چک برگشتی خود را روشن کنند و اگر هم بهر دلیل پشیمان شده اند، اشکالی ندارد، فقط بنا اطلاع بدهند تا وضع حساب بانک روشن باشد اما متاسفانه تاکنون پاسخی از طرف ایشان داده نشده و موضوع همچنان مبهم

باقیمانده است. ضمناً عده ای از نیکوکاران و خیرخواهان و شرکتهای مختلف در مورد انجام امور مربوط به لوله کشی، موکت و کاغذ دیواری، تزئیناتی، نقاشی و سایر کارهای بنای یادبود اعلام آمادگی کرده و اطلاع داده اند که حاضرند کارهای مورد تخصص خود را در بنای یادبود بطور رایگان انجام دهند. مجله جوانان یکبار دیگر از عموم هموطنان عزیز و علاقمند تقاضا دارد به کمک های خود ادامه دهند چون این مبلغ

راز ازدواج و عشق شاه و گیلدا سرانجام

همسر اول قاسم زرین، شکر زندگی عاشقانه شاه و گیلدا اجباری و فرمایشی شوهر بطور کامل فاش



آشنائی گیلدا و شوهرم - گیلدا باعث جدائی من و قاسم شد - گیلدا چگونه شوهر مرا احضار و تهدید کرد - قاسم چرا تهدید به تبعید

جواب داد:

* خبرنگار: با قاسم کجا و چگونه آشنا شدید و ازدواج کردید؟
* خانم الف: در حدود ۱۲ سال پیش در همین تهران با قاسم آشنا شدم و او از من خواستگاری کرد و با موافقت خانواده‌های ما، ازدواج صورت گرفت.

حقایق را با مردم ایران در میان بگذارم.
* متن مصاحبه خبرنگار ما مینویسد:
خانم (الف) که در یکی از زمینه‌های هنری فعالیت داشته و از شهرت خوبی هم برخوردار بوده ما را در منزل شخصی‌اش پذیرفت و به سوالات ما

بدربار رفت و آمد داشته باشد، این هفته با خبرنگار مجله جوانان تماس گرفت و پرده از اسرار واقعی ازدواج گیلدا و شاه برداشت. خانم الف همسر سابق «قاسم» به خبرنگار ما گفت: با چاپ مطالب متفرقه در مجله جوانان و سایر نشریات تصمیم گرفتم مهر سکوت را از لب بردارم و

همسر اول «قاسم زرین» مردی که بادعای خودش تحت فشار دربار مجبور شده با معشوقه سابق شاه «گیلدا» ازدواج اجباری و نمایشی بکند تا «گیلدا» ازادانه

خانم (الف) در حال گفتگو با خبرنگار جوانان. وی که در یکی از زمینه‌های هنری چهره سرشناسی است سالها همسر قاسم بوده و از وی یک پسر دارد

شاعری پاسگاه ژاند



شیرینعلی گلرادی، برای خوانندگان مجله جوانان، بویژه برای دوستداران شعر معاصر، نام آشنائی است چرا که تا کنون بارها و بارها سروده‌های زیبایی این شاعر جوان و خوش قریحه را خوانده‌اید اما شاید کمتر کسی از خوانندگان مجله جوانان بداند که سراینده این شعرهای خوب و پرمایه، یک استوار ژاندارمری است. و میدانید که وظیفه ژاندارمری، روحیه‌ای سخت و نفوذناپذیر می‌خواهد و اینهم با عواطف و احساسات رقیق

گزارش از: خبرنگار جوانان در تربت حیدریه

عامل تو طئه قتل افشار طوس چگونه دستگیر شد؟

سرگرد فریدون بلوچ قرانی: من از ریودن و شکجه دادن و قتل سرتیپ افشار طوس اطلاعی ندارم!



رئیس شهربانی دکتر مصدق را بدستور شاه «سابق» از یک مهمانی ربودند، به غاری در اطراف تهران بردند، ناخنهایش را کشیدند و به وضع فجیعی کشتند!

* تربت حیدریه - خبرنگار جوانان: سرگرد بلوچ، رباینده و شکنجه کننده و کشته سرتیپ افشار طوس، رئیس شهربانی تهران در دوران حکومت ملی دکتر محمدمصدق، در یکی از روستاهای تربت حیدریه بدام افتاد. مسلماً بسیاری از خوانندگان مجله

عامل قتل رئیس شهربانی دکتر مصدق در حال مصاحبه با خبرنگار جوانان در تربت حیدریه



بطور کامل از پرده بیرون افتاد.

هر نمایشی «گیلدا» اسرار گیلدا و ماجرای ازدواج هر سابقش را با گیلدا می کند

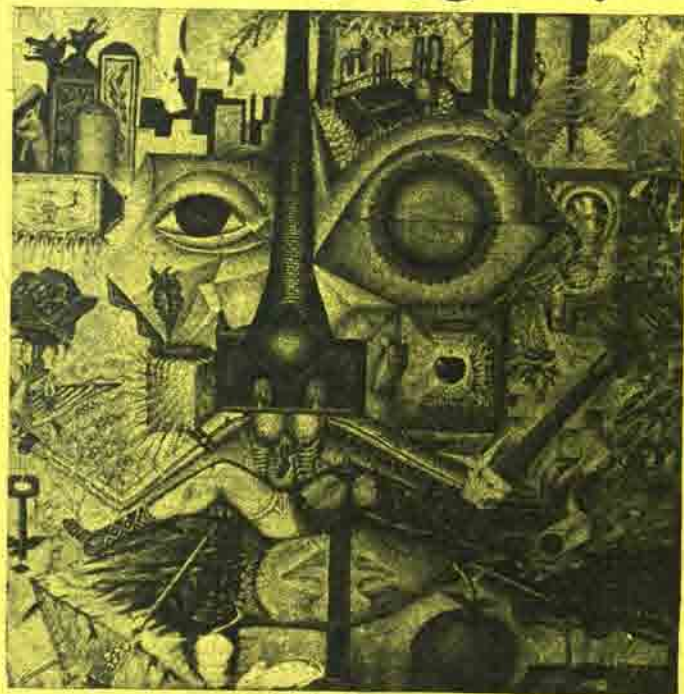
چگونه و بوسیله چه کسی با دربار رابطه پیدا کرد - شهبانو شد؟ - ازدواج نمایشی چگونه انجام شد؟ ووو...



عکسی از گیلدا که بطور اختصاصی در اختیار مجله جوانان قرار گرفته است.

* خبرنگار: زندگی خانوادگی شما چگونه بود؟
* خانم الف: اوایل خیلی خوب بود اما از روزیکه سایه عشق گیلدا نسبت به قاسم بر سر زندگی زناشویی ما افتاد بقیه در صفحه ۴۹

امیر طوفان پور: نقاشی وسیله رابطه من با مردم است



تابلوی «حقیقت ها» یکی از آثار خوب طوفان پور



امیر طوفان پور

دوران متلاطم ششماه اخیر، که حدود ۳ ماه آن با اوجگیری انقلاب و ۳ ماه دیگر دوران هیجانانگیزی از پیروزی ملت در سرنگونی رژیم پهلوی همراه بوده و هست، همچنانکه بسیاری از هنرها به سکون و سکوت کشیده، برخی هنرها را نیز از انزوای و مطرح بودن در محافل اشرافی بدرآورده و بمیان توده های میلیونی برده است. از جمله هنر نقاشی و طراحی و پوستر سازی که اینروزها رونق و رواج چشمگیری یافته و نمایشگاههای طرح و نقاشی و پوستر اینک با استقبال پرشور مردم روبرو است. امیر طوفان پور از جمله نقاشانی است که کارش اینروزها مورد توجه بیشتری قرار گرفته. وی که ۲۸ سال دارد و تاکنون بیش از هزار تابلو خلق کرده بیشتر در سبک کلاسیک و سوررئالیستی کار میکند و میگوید با نقاشی حرفهای ناگفته ام را میزنم و نقاشی وسیله رابطه من با مردم است.

که رئیس ارمیری شد!

شاعرانه جور در نیاید با وجود این گلراندی هم شاعر خوبی است و هم ژاندارم خوبی، و بهمین دلیل نیز اخیراً از طرف پاسداران انقلاب اسلامی کلاردشت، بسست رئیس پاسگاه ژاندارمیری انتخاب شده است. با تیریک این انتخاب به شاعر جوان، شعری از وی را بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم.

«دهستانی»
ای دهستانی خوب و صادق
ای تمامیت خوبی پاک
دست پر بار تن گندم زار
ادم خوب بهشت خاکی

ای دهستانی پر قصه من
همزبان غزل جاری آب
باغ گیلان تو مخمل پوش است
از حریر سخنان مهتاب
جای پای تو بجا مانده هنوز
در دل روشن آن دره تنگ
قصه عشق ترا میگوید
مهربان خاک وطن سنگ به سنگ
آستین گلی چادر ایل
دست افشان ز سر افرازی توست
دیرگایست تو میدانی و من

* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهر و برادر عزیزم، شب از نیمه گذشته آیا پدر و مادر عزیزت خبر دارند تو در کجا هستی؟... فکر نمی کنی آنها دلشان مثل سیر و سرکه میجوشد و از وحشت تا حالا بهر جاتوانسته اند سر زده اند تا ببینند بر سر عزیزشان چه آمده؟... خواهش میکنم فوراً آنها را از نگرانی خارج کن.

کودک قلب من همبازی توست
ای دهستانی پنهانی «سهند»
حشمت دامن کوهستانها
چشمه های تو بمن می خواند
داستان غزل بارانها
ای دهستانی گل بوته بدست
روشنی بخش بهار «سیلان»
منظر حیرت افلاکی هاست
گل پیراهن خاتون «مغان»
...دود و آهن، و غرور سیمان
نکشد سیرت انسانی من
تار و پودشرف خاک خداست
روح والای دهستانی من
... تو بگو دست تو با همت عشق
گاهگاهی بدلم چنگ زند
دردناک است گل «مصنوعی»
چشم گل جوی مرا رنگ زند
استوار دوم شیرینعلی گلراندی

شایعه

خانواده سرگرد

خوانندگان کوچه و بازار میگویند در دوره طاغوت ما را به رادیو تلویزیون راهی نبود حالا هم...

سینماها «رو» آمده اند و با فیلمهای تکراری و مشتری زیاد خوشند!

گدا زیاد شده و محل گدائی سرقفلی پیدا کرده!

بازار گرم خوانندگان ایرانی در آمریکا!

همسر قریب افشار: ایرانیها به من میگفتند یانکی گوهوم!

مسعود معینی گوینده و مسعود معینی ساواکی!

بهشت زهرا، محل عزاداری، مبادله اخبار و عکس یادگاری!

ساندویچ فروشیهایی سیار در حاشیه خیابان!

جسد مومیائی شده هویداروی دست پزشکی قانونی مانده!



گروهی از زنان کارآموز قضائی در جلسه اعتراض آمیز خود

چگونه انسانهای امانتدار اشیاء و پولهای گمشده را از طریق مجله جوانان بصاحبانشان برمیگردانند



عکس صاحب کیف گمشده

یک حلقه برلیان گمشده پیدا شده است

در این هفته افراد خیر و نیکوکار و امانتدار اشیاء و مدارکی که پیدا کرده بودند بدفتر مجله جوانان آوردند که اعلام شده است
ضمناً یک کیف مشکی ورنی بقیه در صفحه ۵۲
بقیه در صفحه ۵۳

* حلقه برلیان آقای احمد مشهدی اصغر صاحب ۴۸۵۰۰ تومان که چند هفته پیش پول خود را از سرویس اشیاء پیدا شده تحویل گرفت خوندیز یک حلقه برلیان پیدا نموده و به دفتر مجله تحویل داد صاحب اصلی می تواند با دادن نشانی دقیق و صحیح حلقه را خود بگیرد

خبر تلاشی بکار برند سرانجام این هفته خیرنگاران جوانان، دختر بزرگ یحیائی را که در یکی از دبیرستانهای شهر به تحصیل مشغول است یافتند و معلوم شد که خودکشی وی صحت ندارد و مسئولین دبیرستان ضمن رد این شایعات توضیح دادند که نه تنها این دختر سلامت می باشد بلکه مادر و دیگر اعضای خانواده نیز گاه برای آوردن و بردن دختر به مدرسه میبایند و همگی در سلامت کامل هستند و خودشان نیز این بقیه در صفحه ۵۲ و صفحه ۵۳ -
* در یکی دو هفته اخیر، بدنبال اعدام سرگرد یحیائی رئیس سابق زندان سیاسی قصر، همه جا شایع شد که همسر و دختر و خواهر همسرش دست به خودکشی زده اند.
این شایعه بخاطر غیبت این خانواده چنان قوت گرفت که به مطبوعات هم کشید و چاپ خبری در همین زمینه در یکی از روزنامه های صبح سبب شد که خیرنگاران جوانان در مورد صحت و سقم

خودکشی اعضای

سرزدیهای!



- سرگرد یحیانی
و همسرش که همسر وی
خودکشی خود را
تکذیب کرد

اعتراض زنان کارآموز قضائی و مثال جالب آنان در
باره دفاعیات حضرت زینب دختر علی علیه السلام

آرسن لوپن ایران از دزدیهای خود دفتر خاطرات درست کرده بود!

خلیل از هر کس کلاهبرداری میکرد با دقت و امانت زیاد اسم
و آدرس و شماره تلفن و تاریخ کلاهبرداری
را در دفترچه خاطر آتش یادداشت میکرد



خلیل، کلاهبردار هزار چهره!

رهگزر) سر میرسید و با دیدن اتومبیل
برادر خود بقیه راننده رامیکرد و او را
کشان کشان به کمیته محل میبرد و
بلافاصله شکایتی مینویسد و تسلیم
کمیته میکند. در اینجا از سارق که خلیل
سیفی نژاد نام دارد تحقیقاتی بعمل میاید
و پرونده ای تشکیل میشود و خلیل به
کمیته کوی ۱۳ امان تحویل میگردد.
در این کمیته تحقیقات کاملتری از خلیل
بعمل میاید و معلوم میشود که او
کلاهبرداری است هزار چهره که در شهر
های تهران، سبزوار، نیشابور، شاهرود،
رشت، میانوآب، دماوند، چالوس، مشهد
و چند شهر دیگر کلاهبرداریهای متعددی
کرده است که در نوع خود بی نظیر است و
لقب آرسن لوپن براننده اوست!



چند تن از شاکیان خلیل در کمیته ۱۳ امان

* چندین شاکی در تهران
خرنگار حوادث شهری مجله جوانان
مینویسد:
- بمحض اطلاع از دستگیری این
کلاهبردار هزار چهره خودم را به کمیته
۱۳ امان (نهم امان سابق) رساندم. در اتاق
آقای جمشیدی سرپرست کمیته، عده ای
از پاسداران، خلیل را دوره کرده و از وی

اوست که مدتی پیش سرقت شده. از
راننده میپرسد:
- اتومبیل متعلق به کیست؟ راننده
میگوید: مال یکتفر که بعنوان امانت بمن
سپرده چطور مگر؟ در همین لحظه برادر
صاحب اصلی اتومبیل (شهر خواهر

رهگذری جوان، بهنگام عبور از خیابان
«ری» در تهران به راننده ای برمیخورد که
دارد اتومبیلش را «هل» میدهد. کنجکاو
میشود جلو میرود که باو کمک کند. به
اتومبیل که خیره میشود می بیند این
اتومبیل، همان اتومبیل شوهر خواهر

مشخصات تعدادی
اتومبیل و
موتورسیکلت
گمشده در کمیته
امام شماره (۹)



از کمیته ۲ وابسته به کمیته شماره ۹
کمیته مرکز لیست چند دستگاه اتومبیل و
موتورسیکلت مسروقه به قسمت اشیاء
گمشده... پیدا شده فرستاده شده است که
باچاپ این لیست صاحبان اصلی میتوانند
به کمیته مسجد لاریجانی در خیابان
پامنار که به سرپرستی ججت الاسلام
حاج شیخ نصرالله شاه آبادی میباشد
مراجعه نمایند و با ارائه مدارک اتومبیل
و موتور خود را تحویل بگیرند.
مشخصات اتومبیل و موتور:
بقیه در صفحه ۵۱

سئوالاتی میکردند. آقای جمشیدی گفت:
- خوب شد آمدید آقای خیرنگار،
کلاهبرداری پدام ما اقتاده که حتی
خودش هم فکر تمیکرد باین آسانی
دستگیر شود و در عرض دوساعت، تقریباً
تمام کسانیکه در تهران مورد فریب و
اغوائی او قرار گرفته اند خوششان را به
کمیته برسانند و شکایاتی علیه وی
تسلیم کمیته کنند.
* کتابچه خاطرات، او را لو داد!
جمشیدی افزود:
- وقتیکه خلیل دستگیر شد در وهله
بقیه در صفحه ۵۲

قطب زاده: بجای کار حقوقی

تابش: آقای قطب زاده پیا



قطب زاده: افرادی که سابقا بعلت مبارزا در این سازمان راه نداشتند باید بیایند.

قطب زاده: این حرفها چیست که میگویند من از ناف پاریس آمده ام، شما چه میدانید من هر چه داشتم خرج مبارزه کردم اگر خدا مرغ خلق نمیکرد من نمیدانم حالا با چی زندگی می کردم، منم میگویم غنا حرامست اما موسیقی «غنا» با موسیقی اصیل دو تاست.

دو هفته قبل صادق قطب زاده سرپرست رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی در جمع کارکنان رادیو در میدان ارک حضور یافت تا راه حل هائی برای بن بست کار رادیو - تعیین تکلیف کارکنان رادیو - مسائلی که سبب اعتراض کارکنان رادیو شده و همچنین انتظاراتی که سرپرست رادیو از این واحد دارد مطرح شود.



ثریا قاسمی: چرا مردم را میخواهد رود روی ما قرار دهد

بارها هفتی که از این معنی داریم گفتیم، باز هم متذکر میشوم، انقلابی شده و این انقلاب با رای و خون مردم این مملکت انقلابی است اسلامی بنابراین چارچوب فکری این سازمان چارچوبی اسلامی است، عرض کم برای هنر و برای این رسالت اولیه اش اینست که بتوانیم نیاز های واقعی مردم را بر گردانیم با بهترین لسان بمجموع جامعه، و نیاز هائی هم که باید در جامعه از بین بره، نیاز های کاذبی که قبلا ایجاد شده اونها را از بین بره و نیاز های متعالی را جایگزین بکند.

این نقش ماست، رادیو و تلویزیون چنین نقشی دارد و بنابراین باید سعی کرد یک مقدار زیادی فرهنگ جامعه را شناخت، یعنی اونهاییکه نشستند و میخواهند در این بازسازی شرکت بکنند باید فرهنگ جامعه را بیشتر بشناسند امیدوارم سوء تفاهم نشود که بگویم شما جامعه را نمی شناسید و یا ممکنه بنده خیلی کمتر از شما بشناسم، یعنی همه ما باید دقت بیشتری در شناخت این فرهنگ بکنیم و سعی کنیم انرا بهترین وجهی بشناسیم و اینجاست که اون طرافت هنر را میتوانیم بشناسیم بانها که نمیتوانند از طریق خواندن و نوشتن بشناسند این رسالت کلی است و ارشاد جامعه.

(همهمه حاضرین مینمی براینکه جواب سوال را ندادید آقای قطب زاده) قطب زاده: سئوالتان را دو مرتبه بخوانید.

کامییز وحیدی: من سوال را مجددا میخوانم عنوان کردن مسائل ویژه خصوصی کارکنان سازمان رادیو تلویزیون از طریق این دستگاهها با مردم علنش چیست؟ شاید این مسائل احتمالا بین خود ما حل شدنی است.

قطب زاده: عرض کم علنش اینست که ما راستش از روز اول تلاش براین داشتیم که تا آنجا که ممکن است از طریق تفاهم، گفت و شنود، بحث و بررسی، دوستی و رفاقت قضایا را حل کنیم تا بدانجا که حتی فشارهای داخلی که بود بر عده ای از افراد این سازمان توسط عده ای دیگر مارتع کردیم و گفتیم نه بابا، بین خودتان رفاقت کنید، یک مقدار خاصه خرجی ها را سعی کردیم جلوپیش را بگیریم ولی متاسفانه انطور که آرزوی من بود نتوانستیم کنار بیاییم تا اینکه حسلات، شایعات و دروغپردازیها واذیت شروع شد، ما نه

قطب زاده: عرض کم حضورتان من استفاده نمی کنند. دوم این بیرون کردنها، سوم این کم کاریها که این افراد نمیتوانند با اشخاص غیر متخصص کار کنند، این ها یادم بود که گفتیم. قطب زاده: عرض کم، در زمینه افراد متخصص و غیر متخصص اگر از غیر متخصصین بمعنای واقعی که هیچ چیز سرش نمی شود صحبت می کنید طبیعتا عنر شان را خواهیم خواست یا آنها را میگذاریم زیر دست یک آدم متخصص ولی یک مسئله را فراموش نکید بعلت وجود شرائط حقیقتی که در مملکت ما بوده عده زیادی یا در زندانها بودند و یا از در های این سازمان و سازمانهای مشابه بیرون رانده شده بودند، استعداد های زیادی بوده که هیچ دلیلی ندارد که از شما بالاتر نبوده باشند، تمام تلاش آنها این بوده که نظام را برگردانند بنابراین در های سازمان بروی استعداد های جدید باز خواهد شد ولو اینکه تخصص شان کم باشد ولی این نمیشود عده ای که در گذشته مبارزاتی نداشته اند و امروز صاحب تخصص شده اند اجازه ندهند که اینگونه افراد امروز هم باین سازمان راه نداشته باشند. ثریا قاسمی: این عده بچه صورت دست چین میشوند!

داشتند دیدار را بهم بزنند که سرپرست رادیو تلویزیون از راه رسید این دیدار بدت سه ساعت بطول انجامید که در پایان وعده هائی از جانب آقای قطب زاده بانان داده شد. * متن گفتگو

دراغز آقای صادق قطب زاده پیرامون مشکلات موجود و گذشته واحد رادیو، انتظارات مردم صحبت کوتاهی کرد و آمادگی خود را برای شنیدن نظریات کارکنان رادیو اعلام داشت و گفت حالا این شما و این من. ثریا قاسمی: من اسمم ثریا قاسمی، برنامه ساز، هنرپیشه و گوینده رادیو هستم، میخواستم بدانم خط مشی شما بعد از این همین خواهد بود که تا حالا بوده یا فرمهای دیگری خواهد بود؟ قطب زاده: انشاء اله که نه ولی ما تا حالا خط مشی مشخصی نداشتیم. ثریا قاسمی: همین مقدار که دیدیم. قطب زاده: شما چی دیدید؟ یک مقدار شایعاته یک مقدار واقعیات. ثریا قاسمی: نخیر، ما مال این سازمان هستیم. قطب زاده: نه متاسفانه این که عرض میکنم یک مقدار زیادی راجع به شایعاته، اون چیز هائی که مورد قبولتونه مشخص کنید. ثریا قاسمی: یک مقدار برنامه هائی اینجا ساخته میشه بوسیله افرادی که از بیرون آمدند و غیر متخصص هستند و از کسانیکه دارای سابقه و تخصص هستند

کامییز وحیدی: آقای قطب زاده قبل از اینکه شما بیایید برای آنکه وقت کمتری گرفته شود بین ماموریت داده شد سئوالات را کلاسه کنیم، اولین سئوالی که آقایان خواستند شما جواب بدهید اینست که عنوان کردن مسائل ویژه سازمان رادیو و تلویزیون از طریق تلویزیون و میکروفون رادیو علنش چیست؟ قطب زاده: عرض کم حضورتان من

کارکنان تا این درجه در دو قطب قرار نداشته اند. یکی از خبرنگاران مجله جوانان که موفق شد در این جلسه حضور یابد متن این مذاکرات را عینا ضبط کرد و از آنجا که همیشه سی و پنج میلیون ایرانی با رادیو ارتباط نزدیک و مستقیم دارند، از آنجا که درباره برنامه های رادیویی بعد از انقلاب بحث ها و گفتگوها و اظهار نظرهای فراوانی است و مردم واقعا میخواهند بدانند کارکنان رادیو چه میگویند؟ سرپرست رادیو چه میگوید؟ عقاید در متن رادیو چیست، عینا انرا نقل میکنیم چون رادیو بازندگی مردم مستقیما مربوط ست و این گفتگوها میتواند بسیاری از مسائل را روشن کند. ما با امانت داری فراوان متن گفتگوها را بدون کوچکترین دخالتی نقل میکنیم. قطب زاده در این دیدار همراه تعداد زیادی پاسدار انقلاب حضور یافته بود و کارکنان که مرکب از گویندگان، هنرپیشگان برنامه ریزان، تهیه کنندگان، آهنگسازان و نوازندگان و ترانه سرایان بودند شکایات و حرفهای خود را با وی در میان گذاشتند این دیدار در استودیوی شماره ۸ صورت گرفت و حدود سیصد نفر از کارکنان رادیو حضور داشتند که فقط بعده معدودی وقت صحبت رسید. جلسه قرار بود ساعت ۲ تشکیل شود ولی چون تایم کربع به سه از آمدن آقای قطب زاده خبری نشد کارکنان تصمیم

س میگیرند و شایعه میسازند!

ده شوید با هم راه برویم!



تابش: آقای قطب زاده پیاده شوید با هم راه برویم.

تابش: این ملتی که شما به آنها میگوئید پا برهنه هیچ کدامشون پا برهنه نیستند، هر کس یک کفش ملی پاشه، من یازده تیپ اجرا کردم و بعد از ۲۹ سال دو هزار و دویست چهل و سه تومان و سه ریال حقوق میگیرم. ملت آن نیست که برای شما طومار میفرستد، ملت طبقات مختلف دارد، برای جمعه اش برنامه میخواهد، این ملت مرا میشناسد، بیائید برویم خیابان به بینید کدامیک از ما را می

اعتقاد به ساواک داشتیم و نه اعتقاد به نیروی نظامی داشتیم ولی اعتقاد داشته و داریم که در هر چیزی باید نظارت مردم وجود داشته باشد مسائل و مطالب را با مردم در میان گذاشت علتش هم بطور روشن در این مسئله اساسی است که یک عده ای بیکو برای خودش حق آب و گلی قائل شده اند که ما در اینجا هستیم و تمام کارهاشون هم باید بر اساس انتخابات خودمان باشد.

سازمانی که متعلق به مردم است و با تمام ریشه های فرهنگی مردم ارتباط دارد یک عده ای هر عده ای بخواهند نظرات و عقاید خودشون را تحمیل کنند بیان دارند که با نظرات و عقاید مردم ارتباط نداشته باشد. ما اینرا نمی پذیریم و به این دلیل حرفها و مشکلات را با مردم در میان گذاشتیم و از این بعد هم در میان خواهیم گذاشت ولی امیدوارم در آینده بتوانم زمینه های مثبتش را در میان بگذارم.

تمام مسئله این نیست که رادیو و تلویزیون فقط اون گوینده که صدایش زنگ داره یا چهره اش فلاته این نماینده رادیو و تلویزیون مملکت است بلکه اون کسی هم که زمین اینجا را میشوره، اون کسی هم که خاک میخوره اونهم نماینده واقعی این سازمانه، باید همه اینها شناخته بشوند.

تنها عده ای از هنرمندان که امکان دارد با مردم روبرو شوند اینها نیستند که نماینده واقعی مجموع این سازمانند، اینها فرآورده های سازمانند، تمام عناصری که در این سازمان کار میکنند، بهر شکلی، اینها در بشمار رساندن اون هنر شریکند، باید بهشون احترام گذاشت

ولی این ها آرزوست، تایحال زمینه های منفی را با مردم در میان گذاشتیم، زمینه های مثبت پیدا کنید آنها را هم در میان خواهیم گذاشت.

ثریا قاسمی: شما فکر می کنید الان عقاید مردم حاکم بر سازمان هست! قطب زاده: حاکم بر سازمان متأسفانه تا تسویه نشود نیست

ثریا قاسمی: یعنی این درسته که شما کارکنان رادیو را رو در روی مردم قرار دهید و بگوئید ما اسماشون را میگیریم، من نمونه اش را دیدم، یک خانومی را در خیابان دیدم که گریه می کرد، گفتم چرا گریه میکنی گفت عکس آقای قطب زاده را در روزنامه دیدم و اعتراض کردم و این اقا مرا زده است!

شناسند؟ میخواهید من بروم آب حوض بکشم؟... بمن بگوئید جزو کدام طبقه هستم، مستضعفین یا مستکبرین...

علی تابش: اگر مسئله اینست که من خواستم خلاف حرفهای دوستانم صحبت کنم بله ولی شما گفتید مسئله آنست که من بارها خواستم با حسن تفاهم، مشکلات برطرف بشود توی خودمان ولی آقای قطب زاده با یک کدیوم از ما ها شخصا صحبت نفرمودید که آقا خانم آیا مایلید کار کنید؟ یا این شرایط میتوانید؟ این سه ماده ای که خودتان معین کردید که یا کسانیکه پول زیاد می گرفتند باید کم بشوند و یا کسانیکه حقوقی در حد معین می گرفتند، این ها را میتوانیم، یکعده ای هم تخیر مبارز بودند، بعد فرمودید یک عده ای حق آب و گل اینجا برای خودشون مطرح کردند و من میخواهم عرض کنم بله اونموقعی که جناب عالی در ایران تشریف نداشتید، من و امثال من شروع کردیم با این ملت، همین ها که شما بقیه در صفحه ۵۸

آدم هشت بار مرا مستعفی قرار دادند، پرریوز را شیرینی میدادند (خنده حاضرین) جامعه توحیدی او مدن گفتن ماهمین امروز میریم سرفلانگی را میاوریم، شما اینارو نمی شنوید؟ ثریا قاسمی: ما می شنویم ولی آقای قطب زاده شما نباید بچه هارو رو درو قرار بدین، قطب زاده: بچه ها نباید مرا رو در روی ملت قرار بدن، ثریا قاسمی: شما قبول کردین، من بچشم دیدم خانومی را کتک میزدند (هم همه) علی تابش: من میخواهم در رد گفتار آقای قطب زاده صحبت کنم. قطب زاده: شما آقای تابش چندین بار در رد گفتار من صحبت کردید و من نظرات شمارا میدونم، شما میتونید دوباره صحبت کنید.

فشار ها روی شخص من متمرکز میشه، چرا فیلم آقای خمینی اینطور شده، چرا فیلم آقای بازرگان اینطور شده، چرا نمیدونم فلان فیلم که اونجا هست اینطوری شده، چرا مطلبی که از رادیو درآمد اینطوری شده، یک میلیون نفر میاد جلوی جام جم حداقل اینست که واقعیت را بگوئیم، گوینده میگه هزاران نفر اونجا جمع شده بودند و اون میبونه اون یک میلیون نفر که اونجا بودند میبونن اون داره دروغ میگه چرا اینطور شده و یک موقعی ادم اینارو تحمل می کنه برای اینکه اصلاحی بشه ولی یک موقعی هر روز بدتر میشه (همه حاضرین) بجای اینکه بکار بپردازند آغوشی تناتر را گرفتند، حقوق هم که مایهانه می گیرند، می می نشینند مرتباً خودشون را شارژ می کنند و هم دیگران را و هر روز شایعه سازی، اوتسب گفتیم، از روزیکه باین سازمان

قطب زاده: عرض کنم بحضور مقدستون، من اعتقاد و علاقه ام این بود که تمام کسانیکه در این سازمان زحمت کشیدند، و بحق خودشون نرسیدند در این مدت، خودشون نگاه کنند بکسانیکه حق این ها را خوردند، لااقل این قدرت اخلاقی را نشان دهند که تنها روابط حرفه ای نباید باعث قبول یک سلسله بی عدالتی ها شود. این کله من از کسانانی است که مورد ظلم قرار گرفتند، با هر زبونی که من با این حضرات صحبت کردم متأسفانه هیچ بیانی که بتواند به تفهیم موضوع کمک کند و اینها بیفتند بیک سلسله کارکردن مثبت و قدم بردارند تا کتون نشده بنا بر این من هر روز جنگ اعصاب را ادامه میدهم و تمام مردم خیال کنند همه چیز در اینجا هست و این برنامه ها که یکی پس از دیگری درپ و داغون میشه کسیکه نمی اد یقه آقایون رو بگیره یک برنامه که خراب میشه در این مملکت تمام این

انقلاب بنام خدا

هفته گذشته کتاب تازه و دیگری درباره ایران و بزبان فرانسه در اروپا منتشر شد. این کتاب که بوسیله دوروزنامه نگار فرانسوی برشته تحریر در آمد، «انقلاب بنام خدا» نام دارد و عکس روی جلد آن تصویری است از حضرت آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران.

دو نویسنده کتاب «انقلاب اسلامی ایران»، «کلیریر» و «بیربلانشه» خبرنگاران و نویسندگان روزنامه پارسی «لیبراسیون» میباشند که در چند ماهه اخیر برای تهیه گزارش از حوادث و رویدادهای کشور ما، بارها به تهران و دیگر شهرهای ایران سفر کرده و مدتها در اینجا بسر برده اند.

Soraya
préfère Paris



آخرین عکس و آخرین خبر از ثریا....

«ثریا» که خود را قربانی مظالم دربار پهلوی میدانند و در این ماههای اخیر از پاریس دور شده بود طبق نوشته روزنامه مشهور «فرانس سوار» مجدداً به پاریس برگشته است تا دنباله خاطرات خود را بنویسد. او مدتی در پلاژهای آفتابی «آکاپولکو» به نوشتن خاطرات خویش مشغول بود اما ظاهراً نتوانسته است طاقت دوری از پاریس را بیاورد.

دوستان وی میگویند ثریا کمتر در محافل و مجالس آفتابی میشود و فقط با دوستان معینی ارتباط دارد.

این عکس آخرین عکسی است که از او گرفته شده است.

رازی که مطبوعات فرانسه از آن خبر میدهند هویدا، چرا گل اور کیده میزد؟



اخبار مربوط به اعمال غیر قانونی و سود جویانه ای که در دوران رژیم گذشته بوسیله رهبران و عناصر این رژیم انجام میگرفت، اینک یکی پس از دیگری و از طرق مختلف فاش می شود. چند روز پیش یک روزنامه فرانسوی هم زمان با اعلام خبر اعدام امیر عباس هویدا نخست وزیر سابق ایران، فاش کرد که هویدا در کنار تمامی اعمال ضد مردمی خود در دوران حکومت سیزده ساله اش، با استفاده از نفوذ و قدرت خویش در مقام نخست وزیر، کار پرورش و فروش گل اور کیده را که گرانترین گل در کشور میباشد، بصورت انحصاری و برای خود، تامین کرده بود. هویدا که همواره با داشتن یک گل اور کیده بر یقه کت خویش، بهترین تبلیغ را برای این گل میکرد، بعد از مدتی متوجه میشود که اشخاص دیگری نیز اقدام به وارد کردن و پرورش گل اور کیده نموده و طبعاً منافع شخصی او را از داشتن بازار انحصاری این گل در خطر قرار داده اند. بهمین منظور برای

مدت یکسال فروش گل اور کیده را در تمامی گل فروشیها ممنوع کرد و مقامات وقت شهرداری و اتاق اصناف نیز بدستور او و مخفیانه در معنوم نمودن باقی مراکز پرورش گل اور کیده متعلق به دیگران، اقدام کردند.

نتیجه اینکه بعد از یکسال در هیچ مرکز پرورش گلی، اثری از گل اور کیده باقی نماند. مگر در مرکز پرورش گل متعلق به جناب نخست وزیر. از این به بعد گلهای اور کیده هویدائی بار دیگر صاحب بازار انحصاری شده و بعد از مدتی وقفه بار دیگر هر روز یک گل اور کیده تازه بر یقه کت، نخست وزیر پیشین دیده می شد.

همین روزنامه فرانسوی در ادامه خبر انحصار فروش گل اور کیده در ایران بوسیله هویدا، افزوده است که حرص و ولع انحصار طلبی فروش کالاهای پر

مصرف در ایران فقط امری مورد علاقه نخست وزیر یا سایر مقامات دولتی نبود. بلکه شاه سابق و دیگر افراد خانواده اش نیز حتی المقذور در تلاش چنین کارهایی در طریق غارتگری بودند.

بعنوان نمونه، شاه خود شخصاً صاحب امتیاز ورود و فروش سیگارهای وینستون در ایران بود و بهر شکل ممکن با ورود و فروش هر نوع سیگار خارجی دیگری مبارزه میکرد و بارها و بارها با در دست داشتن پاکت سیگار وینستون در محافل و مجالس عمومی ظاهر می شد تا بدین وسیله برای سیگاری که منافع فروش انحصاری آن را داشت، تبلیغ کرده باشد.

اشرف پهلوی، خواهر شاه نیز تنها وارد کننده و فروشنده نوارهای کاست آهنگهای روز و پرفروش خارجی بود و هیچکس حق اینکار را نداشت!

قله بانکداران بزرگ برای ثروتمندان گریخته از وطن!

اروپائی بویژه سوئیس را تغییر مکان داده و احتمالاً به امریکای جنوبی برود. لیکن با توجه به مقررات خاص اینگونه بانکها که برای استرداد پول، شرط حضور شخص صاحب پول را قائل میباشند، شاه هنوز قادر به انجام این تصمیم نشده است. بخصوص که دولت سوئیس و چند دولت دیگر اروپائی که شاه در بانکهای ویژه این کشورها صاحب موجودی های نقدی سنگین و فوق العاده است، بدلیل شرایط سیاسی، هیچ وجه و حتی برای یک لحظه هم حاضر به پذیرفتن شاه در خاک خود نمی باشند.

که حاضر به قبول و نگهداری ثروت اینگونه اشخاص هستند برخلاف روش معمول بانکی دنیا، بعضی داند منافع به اینگونه پولها حق نگهداری هم میکنند اما ظاهراً به این حقوق هم قانع نیستند و گاهی با کمک «سافیا» اقزائی از این قبیل را سر به نیست هم می کنند.

البته این شایعه نیز بگوش میرسد که شاه سابق بعد از تلاش دولت ایران برای مصادره کردن موجودی نقدی او در بانکهای سوئیس و پاره ای از دیگر بانکهای ویژه اروپا بدفعات کوشیده است که ثروتهای نقدی خود نزد بانکهای

محاکمه و مجازات های سخت و اعدام سران رژیم پیشین از یکسو و تقاضای مصرانه حکومت جمهوری انقلابی اسلامی برای باز پس گرفتن موجودی شاه در بانک های خارج از یکسو باعث شده است که شاه سابق در مورد آندوخته خود سخت بوخت بیفتد اما اینها تنها دلایل نگرانی وی نیست بلکه خطر بزرگتری شاه و بسیاری از ثروتمندان گریخته از وطن را تهدید می کند و آن احتمال توطئه مرگ آنان بوسیله بانکها است و بعضی دست اندرکاران معتقدند که بانکها برای تصرف پول ثروتمندان گریخته از وطن دست بقتل و نابودی آنها میزنند. ممکنست بپرسید بانکها چگونه میتوانند پول آنها را تصاحب کنند؟ در این مورد توضیح میدهم که این اشخاص برای اینکه دولت های بعد نتوانند ثروتهای آنها را تصاحب کنند و حسابشان را در بانکهای خارج مسود سازند موجودی خود را یا شماره «رمز» در بانک های سوئیس میگزارند و بهمین دلیل است که دولت های انقلابی بعد نمیتوانند پول بنام شخص در بانک سوئیس ضبط کنند.

البته باید گفت که بانکهای ویژه ای

* از پیامهای خصوصی سردبیر...

هموطن عزیز و آگاه من بزرگترین عبادت اینست که بدون خود باز گردیم، در اعماق ناپیدای نفس خود بکنکاش بشینیم، دردنیای ناشناخته درون سفری عارفانه بیابانیم، حقیقت برآستی در درون ماست، باندرون خردهای پیداکیم و هرروز ساعتی را بسفر و گشت و گذار معنوی بپردازیم.

ملکه‌ای که هرگز حمام نکرد!



حمام کردن هستند، برای از بین بردن بوی بد و متعفن بدن خود، ناچار بفرنگ تهیه و ساختن عطر و بهترین انواع آن افتادند! شاید تا بحال نشنیده باشید، ولی این واقعیت در تاریخ ثبت شده است که زنی چون ملکه ماری اتوانت که یکی از تاریخ سازان بزرگ فرانسه است، در تمامی طول عمرش هرگز و حتی یکبار هم حمام نکرد!

آیا هرگز این سوال برایتان مطرح شده است که چرا فرانسویها سازنده و صاحب بهترین و خوش بوترین عطرها در دنیا هستند؟ پاسخ این سوال را در این جمله معروف میتوان یافت و آن اینکه: نیاز، انسان را بهرکاری وامیدارد. فرانسویها چون تیلترین ملت در

روزنامه اروپا در ایران

صفحه تازه‌ای در مجله جوانان بنام «روزنامه اروپا» از جالبترین وقایع اروپا آنگاه می‌کند. اطلاعات و حقایق خبری و شنیدنی فراوانی در اختیارتان می‌گذارد. این صفحه بوسیله یکی از همکاران ما در اروپا تهیه و پنهان ارسال میشود و امیدواریم مثل تمام کارهای مجله و صفحات آن مورد توجه شما قرار گیرد.

۲ کتاب تازه در مورد «کندی»ها



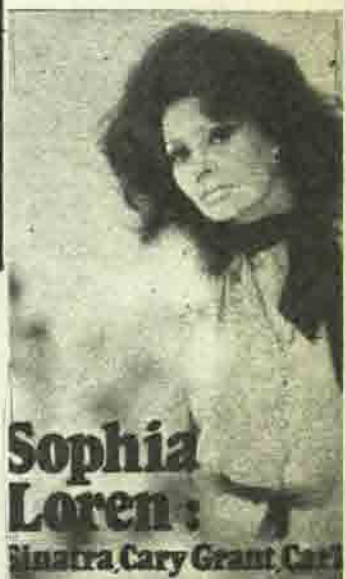
اسوالد، قاتل جان کندی

ماجرای ترور جان اف. کندی رئیس جمهوری فقید آمریکا و برادرش سناتور رابرت کندی و هم چنین آینده و زندگی سیاسی ادوارد کندی، برادر دیگر کندیها، همواره و هنوز نه فقط برای آمریکائیا، بلکه برای بسیاری از مردم دیگر نقاط دنیا، میتواند جالب و هر خیر و هر نوشته تازه‌ای در مورد آنها، مورد توجه باشد. بهمین دلیل، هفته گذشته دو کتاب تازه در مورد «کندی»ها منتشر شد.

کتاب اول در مورد حادثه و ماجرای ترور جان کندی رئیس جمهوری پیشین ایالات متحده است که دو نویسنده یکی روس و یکی فرانسوی بنامهای میخائیل ادوز و ژاک گرانته، مشترکاً و بر اساس تحقیقات وسیعی که در این مورد انجام داده و اسنادی که بدست آورده‌اند، آنرا پرشته تحریر در آورده‌اند. در این کتاب که «چطور کندی ترور شد؟» نام دارد، برای اولین بار فاش شده که برای قتل کندی دو «اسوالد» تدارک دیده شده بودند. یکی روسی و دیگری آمریکائی! در این کتاب گفته شده است که ماجرای مرگ جان کندی دقیقاً بوسیله روسها

«سوفیا»ی نویسنده!

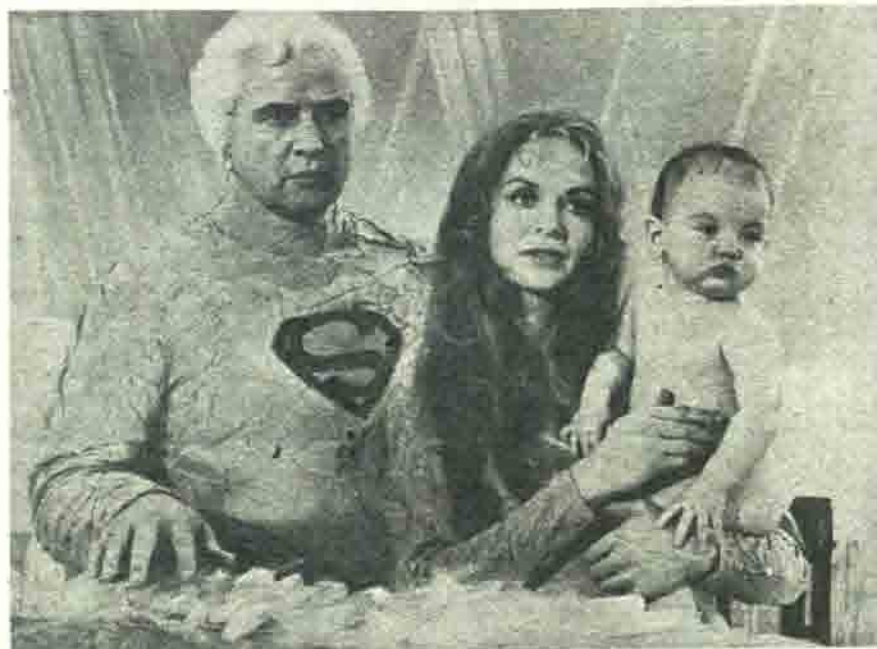
نام اولین کتاب سوفیا «سوفیا، زندگی و عشقهای» نام دارد!



Sophia Loren: Sinatra, Cary Grant, Carl

سوفیالورن ستاره مشهور سینمای ایتالیا، هفته گذشته هرچند روز در یکی از شهرهای بزرگ اروپا بود. علت سفر

قربانی «سوپرمن»!



مارلون براندو در فیلم سوپرمن

ازدواج تروریست زندانی با زندانبان



تصویر پاتریسیاهرست را در کنار همسرش گروهیان برناردشو و درحالیکه کلاه او را نیز برسرآورد، نشان می‌دهد.

مطبوعات آمریکائی خیر ازدواج پاتریسیاهرست را با زندانبان سی ساله‌اش بنام برناردشو به چاپ رساندند. دقیقاً در تاریخ ۲۴ سپتامبر سال ۱۹۷۶ بود که پاتریسیاهرست در جریان حمله به یک بانک دستگیر شد. درحالیکه پلیس مخفی آمریکا «اف.بی. ای» برای دستگیری او و دیگر یارانش، بیش از سه هزار مأمور خویش را بسیج کرده بود! پاتریسیاهرست بعد از دستگیری در دادگاه محاکمه و به ۷ سال حبس محکوم گردید.

لیکن بدنیال آشنائی و عشقش با گروهیان برناردشو، یکی از مأمورین زندانی که او در آنجا محبوس بود، در روز اول فوریه گذشته، حاضر به ازدواج با این زندانبان شد و پرزیدنت کارتر رئیس جمهوری آمریکا پس از دریافت گزارش حسن رفتار او در مدت بیست و دو ماهی که در زندان بسر میبرد، حکم آزادی‌اش را بعنوان هدیه ازدواج و زندگی تازه‌ای که آغاز کرده است، صادر کرد.

بعد از حدود ۲ سال بار دیگر مطبوعات آمریکا، نام پاتریسیاهرست تروریست پرواوزه آمریکائی را با تیتراهای درشت درج کردند! اما این بار خبری از ماجراهای تروریستی که این زن ۲۴ ساله در سال ۱۹۷۶ و در زمان خدمت در یک گروه تروریستی افراطی بوجود آورده بود، دیده نمی‌شد! این بار

سوفیا لورن به مونیخ، پاریس، امستردام و چند شهر دیگر اروپا، عرضه شخصی کتابش به مردم این شهرها بود! سوفیا که تا بحال بعنوان یک هنرپیشه شهرت داشت اینک به نویسندگی روی کرده و سوره اولین کتابش را عشقهای زندگی خود، انتخاب کرده است. در این کتاب سوفیا بصراحت پرده از ماجراهای عشقی زندگی‌اش با مردانی چون فرانک سیناترا، کاری گران، کارلوپونسی (شوهر کونی و پدر دوفرنزدش) برداشته است.

آمریکائیا پس از تهیه سریال کارتون و تلویزیونی «سوپرمن» و موفقیت این سریال بر روی پرده تلویزیون، اقدام به ساختن فیلم سینمائی «سوپرمن» نیز کرده و مدتی است که این فیلم در پاره‌ای شهرهای اروپا در معرض نمایش قرار دارد.

اما اولین هفته نمایش این فیلم در پاریس پایتخت فرانسه، یک قربانی گرفت! به این صورت که پسر بچه‌ای بنام «فردریک» بعد از دیدن فیلم «سوپرمن» در سینما آنقدر محو دنیای رویانی و دوست داشتنی سوپرمن شد که صبح روز بعد خود را در قالب این شخصیت تخیلی سینماگران آمریکائی دید و اینطور تصور کرد که او هم میتواند با پرش از پنجره، در فضا به پرواز درآمده و از این طریق پسر سه ساله برسد! اما «فردریک» بیچاره که ۵ سال بیشتر نداشت بلافاصله پس از پرش از پنجره بر سنگفرش خیابان سقوط کرد و با مرگ خود دنیائی از غم و پشیمانی برای مادر و پدرش که شب قبل او را بدیدن فیلم «سوپرمن» به سینما برده بودند، باقی گذاشت.

شعبده بازی از ظرف

در این سری عملیات نمایشی، خود شعبده باز نیز از عملیاتش حیرت میکند!

* تولید غیرمنتظره و جادویی یک سوسیس بزرگ از ظرف آزمایشگاهی!



شعبده (و در واقع خیط کاری) بعدی آماده کنید.

* پودری که در هوا آتش میگیرد

ابتدا شروع به سخنرانی کنید: «مایعات بنظر میآیند که یک کمی غیر قابل اطمینان باشند و مواد جامد بیشتر قابل تکیه و اطمینان هستند» سپس یک لوله آزمایش چوب پنبه دار را در دست گرفته و ادامه بدهید: «ومن حالا بشما یک پودر واقعا قابل اعتماد را نشان خواهم داد» و بگذارید که تماشاچیان پودر را در ته لوله ببینند و باز هم ادامه بدهید: «ابتدا من پودر را روی میز میریزم و وقتی که همه پودر روی میز ریخته شد، مادر این مورد آزمایشاتی میکنیم...» اما همینکه پودر بسوی کاغذ روی میز سرازیر میشود ناگهان آتش گرفته و دود میشود! و شما باز هم متعجب و شوکه، به لوله آزمایش خیره میشوید و تماشاچیان به خنده میافتند! (از این پودر قابل اطمینان و بی خطرا) (شکل ۳)

و اما اصل قضیه: پودر در واقع یک نوع سرب ریز و پودر شده بنام سرب آتش زا میباشد، برای ساختن آن، محلولی از جوش ترش را بیک محلول نمک جوهر سرکه اضافه کنید. در اینحال رسوبی بدست میآید که آنرا صاف کرده و در هوای آزاد بگذارید تا خشک شود سپس آنرا به یک لوله آزمایش نوز منتقل کرده و پرروی آتش ملایمی بگیرید تا بصورت پودر در آید. (شکل ۴) سپس در لوله آزمایش را با چوب پنبه ببوشانید. حال اگر بعد از مدتی این ماده که بصورت پودر در آمده با هوا تماس پیدا کند مشتعل میشود و زمانی که شما چوب پنبه را بر میدارید تا بر روی کاغذ آنرا بریزید، در اثر ترکیب با هوا، سوخته و مشتعل میشود.

بار دیگر با عصبانیت و وانمود کردن اینکه خیط کاشته آید، وسایل این نمایش را جمع کرده و بروید سراغ نمایش بعدی.

* تولید غیر منتظره و جادویی یک سوسیس بزرگ!

روی خود را بطرف تماشاچیان گرفته و با حالتی مطمئن و مغرور بگویند: «من میخواهم توجه شما را به واقعتی جلب کنم و آن اینکه بسیاری عکس العمل های شیمیایی احتیاج به

سفر بر قله دنیا!

آبا باین کارگر ساختمان حق نمیدهد که احساس کند بر قله دنیا قرار گرفته است؟ او توسط یک وسیله نقلیه ساختمانی بقله بلندترین ساختمان اروپای غربی که یک برج تلویزیونی ۱۰۸۶ فوتی ساخته شده در آسمان غربی میباشد سفر کرده است. کارگران ساختمانی هنوز سرگرم بیابان رساندن کار ساختمان آخرین قسمتهای این برج میباشند.

برای تماشاچیان توضیح بدهید که قبل از انجام نمایشات آنها را در جریان چگونگی آن قرار میدهید. در همان حالی که شما این صحبت ها را میکنید، ناگهان بطری که تازه در وسط میز قرار گرفته، شروع فوران کرده و خود بخود مثل یک چشمه عمل میکند و تماشاچیان را در حیرت و خنده فرو میبرد. شما نیز چنین وانمود کنید که شوکه شده اید و از تعجب دارید شاخ در میآورید! سپس برای تماشاچیان بگویند که در پی جستن راهی هستید که بطری را از فوران باز دارید و بفکر فرو بروید... و ناگهان بطری از فوران ایستاده و ساکت میشود (تصویر شماره یک) حال سرعت بطری را که در ظاهر از دستش دلخور شده آید کنار گذاشته و بروید سراغ نمایش بعدی و چنین وانمود کنید که خیط کرده اید. در حالیکه تماشاچیان بشما میخندند و ضمنا یک شعبده نیز دیده اند!

و اما جریان بطری و اینکه چگونه خود بخود فوران میکند و خود بخود میایستد. برای آماده کردن این بطری، ابتدا باید یک چوب پنبه سوراخ دار (فقط یک سوراخ) برای در آن مهیا کنید. سپس یک قطره چکان را که دسته لاستیکی اش را برداشته اید، بطور وارونه طوری قرار بدهید که نوک قطره چکان در سوراخ چوب پنبه قرار گیرد. محلول بطری عبارت از محلولی ست ترکیب شده از جوش شیرین و آب که سطح این محلول تا نزدیکی وسط قطره چکان میرسد. یک لوله آزمایشگاه کوچک نیز در فضای بطری قرار دهید که بوسیله یک سیم به چوب پنبه وصل شده و درون آن محلول سرکه بریزید. حال بطری را با یک کاغذ سیاه ببوشانید تا درون آن از نظر تماشاچیان مخفی بماند. (تصویر شماره ۲)

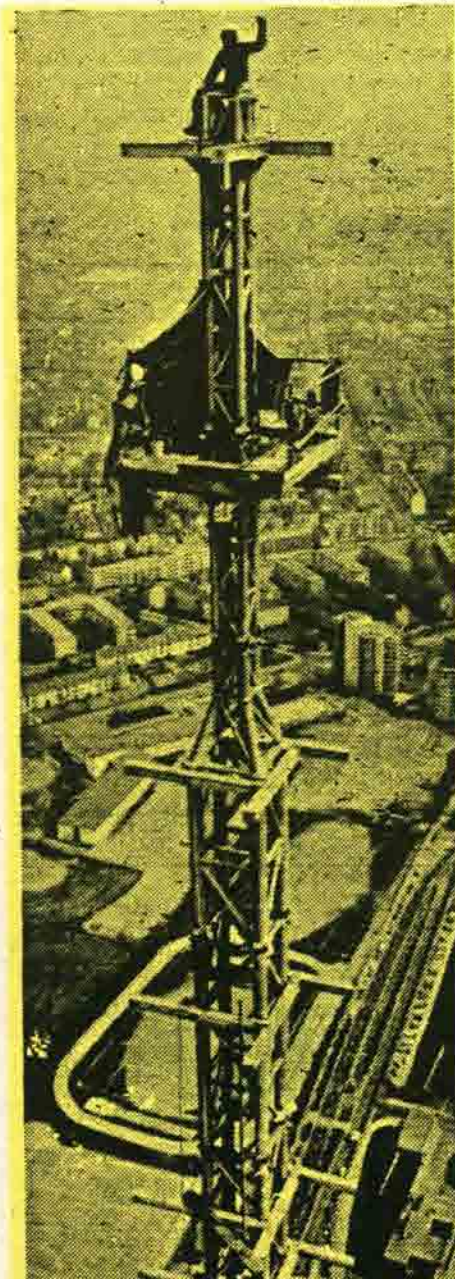
زمانیکه شما بطری را از گوشه میز بطرف وسط میز حرکت میدهید، اگر آنرا کمی کج کنید، محلول سرکه درون محلول جوش شیرین و آب بطری ریخته و تولید گاز «کربن دی اکسید» میکند و این گاز به محلول فشار آورده و آنرا با فوران از لوله قطره چکان خارج میکند و وقتی که سطح محلول به سطحی پایین تر از قطره چکان رسید، از فوران میایستد. خوب، حالا میز را با یک تکه اسفنج (ابر) خشک کرده و آنرا برای

«شیمی» یکی از علوم پیچیده و وسیع است که در تمام طول تاریخ بشر، نقشی بزرگ در زندگی انسان داشته است و امروزه تقریباً در همه جا و همه چیز، جای یایی از علم شیمی وجود دارد. یکی از مواردی که مورد توجه مردم بوده و در آنهم باز علم شیمی سهمی بزرگ دارد، «شعبده بازی» است و اغلب شعبده بازان بناچار با شیمی سر و کار دارند، چرا که این علم کمک بزرگی به آنها در اجرای برنامه هایشان میکند و جوانها باید آگاه باشند که شعبده بازی هم ناچار دست بدامن علم زده است.

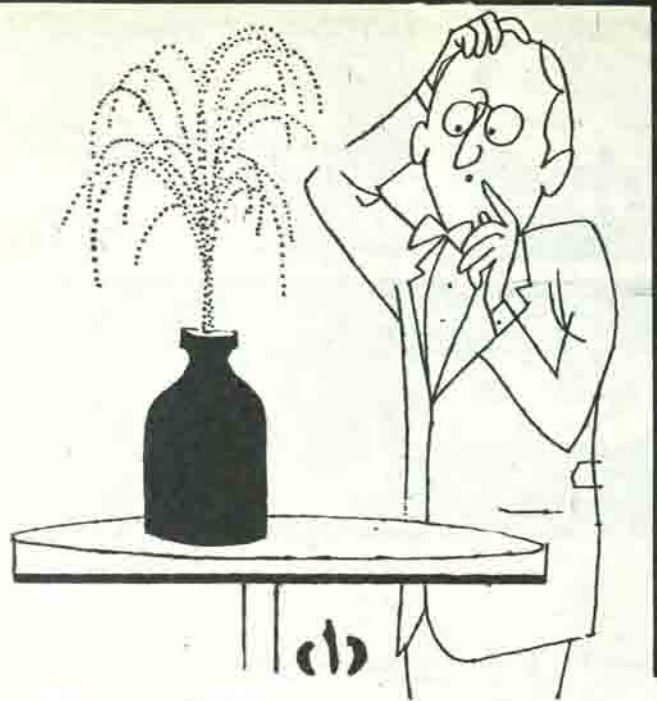
با توجه به مطالب فوق، ما مطلب این هفته را به یکسری عملیات شعبده، از طریق و با استفاده از علم شیمی اختصاص داده ایم که امیدواریم مورد توجه تان قرار گیرد و از آنها در مجالس و محافل دوستانه، برای سرگرمی و تفنن دوستان خود استفاده کنید.

موضوع جالب توجه ای که در این سری شعبده ها چشم میخورد، آنست که شما باید نقش یک شعبده باز دست و پا چلفتی (و در واقع یک شیمیدان ناشی) را بازی کنید که اصلاً از حوادث و اتفاقاتی که حین انجام این شعبده ها، اتفاق میافتند، خبر ندارد (البته بظاهر) و خودش هم از اتفاقاتی که بصورت جادویی پیش میآید، تعجب میکند! و اصلاً هرکاری که میخواهد بکند، با اشکال و یک شعبده بظاهر ناخواسته روبرو میشود که باعث خنده و حیرت تماشاچیان میگردد. مطلب مهمتر اینکه، شما باید چنان ماهرانه رفتار و صحبت بکنید که توجه حضار را از اتفاقی که میخواهد بیافتد، دور کنید و آنها را با شعبده ای روبرو کنید که اصلاً انتظارش را نداشته اند و با اصطلاح معروف کاری بکنید که آنها جا بخورند. ما برای راهنمایی هرچه بیشتر شما، صحبت هایی را هم که شما برای ردگم کردن باید بکنید، برایتان میگوئیم تا آماده تر باشید. و اینک چند نمونه از این شعبده ها:

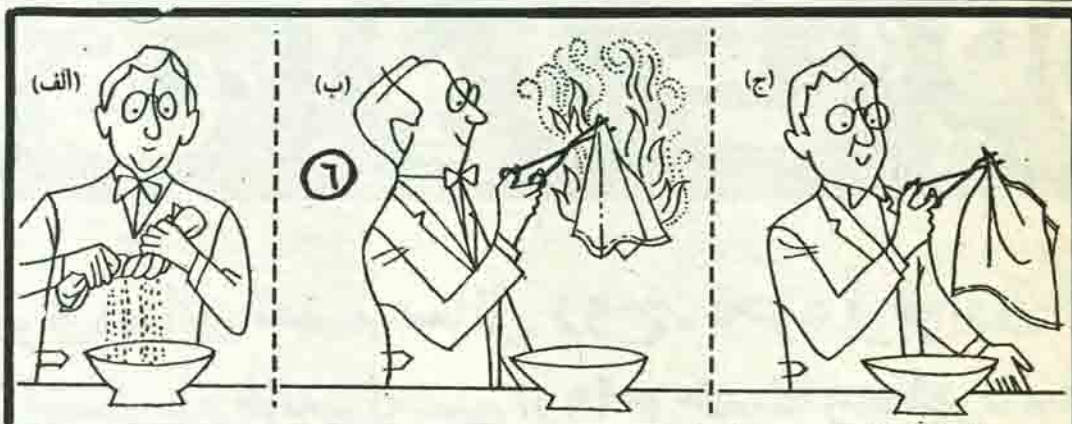
* بطری که خود بخود فوران میکند و میایستد! باحضار و تماشاچیان به صحبت پرداخته و برایشان از کارهایتان صحبت کنید و در همانحال بطری را که قبلاً آماده ساخته و در گوشه میز گذاشته اید، برداشته و در وسط میز قرار دهید و



یق علم شیمی!



بدون هیچ دلیلی، و بطور ناگهانی، بطری شروع به فوران میکند و بعد از مدتی خود بخود از فوران باز می ایستد!



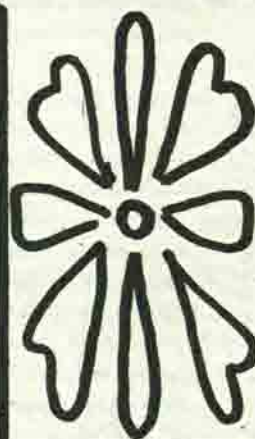
(الف): آقای شیمیدان، دستمالش را در محلول فرو برده و آنرا می چلانند. (ب): دستمال را با انبر گرفته و آنرا مشتعل میسازد تا نشان دهد که چگونه دستمال میسوزد و از بین میرود. (ج): انگار خیط کاشت و دستمال هم سالمتر از اولش باقی ماند!

ای شیمیایی بنام «پارا نتیرو انیلین» با ارتفاع سه سانت میباید. به این محلول مقدار کمی اسید سولفوریک غلیظ اضافه کنید تا یک ماده خمیر مانند، بدست آید. (توجه: مواظب باشید که حتی قطره ای از اسید به روی بدنتان ترشح نکند و اگر چنین شد، سرعت و با آب زیاد آنرا شستشو دهید.) شما وقتی که این خمیر را حرارت دهید، یک ماده پلاستیکی تولید میشود (همان سوسیس بزرگ!) که بهمان اندازه که بزرگ است، سبک نیز میباشد. چرا که این همان خمیر است که در آن جابهایی هوا جمع شده است.

* آتش زدن دستمالی که نمیسوزد!

پس از یک مقدمه چینی در مورد آتش و سوختن مواد شیمیایی، توضیح دهید که دستمال خود را برای نمونه آزمایش کرده و خواهید سوزاند. سپس دستمالتان را از جیب بیرون آورده و آنرا در محلولی که روی میز قرار دارد فرو ببرید. سپس آنرا مقداری بچلانید تا مقداری از مایع جذب شده بماند. پس از آن، دستمال را با انبری گرفته و آنرا با کبریت مشتعل کنید و آنقدر به عقب و جلو ببرید تا خاموش شود. پس از خاموش شدن، تماشاچیان (و خودتان!) با تعجب مشاهده خواهید کرد که دستمال نسوخته و سالم است (شکل ۶) و اما چگونگی ساختن این محلول معجزه آفرین! با اندازه مساوی از الکل شستشو و آب ترکیب کنید. زمانیکه شما دستمال آغشته باین محلول را مشتعل میکنید، این الکل است که میسوزد و نه دستمال و این شعله آن

بقیه در صفحه ۴۲



* از پیامهای خصوصی سردبیر....

خواهران برادر عزیزم! آیا در این لحظه که مجله جوانان را ورق میزنی و این صفحه را میخوانی پدر و مادرت از محل و جای تو خیر دارند؟ اگر فکر میکنی که آنها نگران غیبت تو هستند چرا همین حالا تلفن نمیزی آنها را از وضع خود با خبر نمیسازی؟

* ماجرای بطری
که خود بخود فوران
میکند و میایستد!

* این بود، هنوز

بزمین نریخته و در بین
راه، آتش میگیرد و دود
میشود!

* دستمالی که آتش
میگیرد، اما نمی سوزد و
سالم میماند!



برای سوختن «بودر قابل اطمینان»، استات سرب (و یا شکر سرب) را در یک لوله آزمایش نسوز حرارت میدهند.

(الف): جناب شیمیدان نابغه! محلول را در ظرفی میریزد. (ب) و آنرا حرارت میدهد تا نوع بزرگ را نشان دهد و (ج): نتیجه: یک سوسیس بزرگ!



چوب بنبه
یک سوراخه
قطره چکان
ظرف محتوی سرکه
محلول جوش شیرین

اینهم از فوت و فن بطری که خود بخود فوران میکند در تصویر قسمتهای مختلف بطری اعجاب انگیز را بسادگی مشاهده میکنید.



همینکه این باصطلاح آقای شیمیدان میخواهد «بودر مورد اطمینان» را روی کاغذ بریزد، ناگهان بودر دود میشود و بهوا میرود! عجب بودر قابل اطمینانی!



نوشته: دکتر احمد تراقی

فیزیک قرن بیستم

حل معمای «انرژی» یار

در این شماره مسیر معرفت بشری برای تفهیم مسائل روح - نحوه برقراری انرژی مرنی و نامرنی - برداشت عارفانه - تجسم ارواح خبیثه و مظهره سخن

۳

امروز همه دانشمندان علوم تجربی وجود این نوع انرژی را پذیرفته اند چون آزمایشهای مکرر در این زمینه ردپای آنرا یافته است. با اینکه در قبول ماهیت چنین جوهری هیچ پژوهنده‌ای شک و گمان نمیبرد ولی متأسفانه هنوز علم برای برملا ساختن آن راه درازی در پیش دارد گمان میرود فیزیک قرن بیست و یکم کلید حل این معما را بدست آورد. تجسّات و پوشش و پیگردهای صد و هفتاد ساله بشر در این زمینه چنین میگوید.

در بطن انرژی همسانی و ناهمسانی عجیبی نهفته است یعنی بدو شکل متفاوت رد پای خود را به انسان قبولانده است مرنی و نامرنی آنچه را که مربوط به شکل مرنی است در خواب و بیداری میتوانیم به آزمایش برسانیم و نتایج خوبی هم بگیریم و درست در مرحله نهائی که فکر می کنیم کارها بخوبی پیش میرود و بزودی موفق به کشف اسرار ناشناخته و مرموزش خواهیم شد ناگهان همه رشته ها پنبه میشود زیرا میان حالت مرنی و نامرنی آن حاجزی است و هیچگاه بما اجازه نمیدهد وارد قلمرو آن شویم و این پرده حیرت آور چنانست که هیچ اشعه‌ای قادر نیست از آن عبور نماید و همین حد و اندازه است که مرز مرگ و زندگی را تعیین مینماید.

من در اولین مقاله‌ام از چگونگی برداشت افرادی که بعضی از نوشته‌ها را حجت میگیرند و بدنبال معرفت رواقی میروند سخن گفتم باز هم این کار را خواهم کرد معروف ترین کسیکه چند جلد کتاب در زمینه معاد جهان بعد از کره خاکی روح، مرگ و زندگی به رشته تحریر در آورده است شخصی است بنام (بین گارد) که اکنون در امریکا و اروپا و استرالیا به پروفیسور بین گارد روح

از سال ۱۸۱۰ مسیر معرفت بشری برای تفهیم آن مسائل مهم و پر ارجح که با احساس آدمی آمیخته است یعنی راه شناخت رسیدن به مفاهیم جسم و روح وارد مراحل گردید که امروز موضوع اساسی است برای پیگردهای فلسفه و نظرگاه علمی و از همین دیدگاه و شناخت بود که دانش «سیرتیک» سیرشناسانی این معاریف را مشخص نمود

کم کم از گوشه و کنار گیتی دانشمندان و فلاسفه و علمای معرفت روح تجسّس و کاوشی خستگی ناپذیر آغاز نمودند که هنوز ادامه دارد و هزاران آزمایش تجربی برای شکافتن هسته انرژی جسم و روح که باعث برقراری فرایندهای جسم و روح و برقراری ارتباط میان جهان حقیقی و دنیای خیال انگیز احساسات وجود دارد به انجام رسانیدند محسوس ترین و جالبترین آزمایشهای انجام شده را ذیلا درج مینمایم لکن قبل از اینکه سنجش های علوم تجربی را تشریح نمایم، اجازه می خواهم بدنبال مسائل قبلی که راجع به رویا و خواب عنوان کرده بودیم بگویم نمائیم تا خوب آنرا توضیح دهیم. در مقوله گذشته نحوه برقراری ارتباط جسم و روح را تا حدودی بیان نمودیم و البته در قالب رویا و خواب حال ببینیم جوهر این انرژی ناشناخته در هنگام بیداری نشانگر چه نوع فعل و انفعالاتی است.

شناس معروف است. و من برای اینکه خوانندگان ارجحند را متوجه تمام نقطه نظر ها نمایم لازم است باذکات و هوشیاری کامل سلسله مقالات حقیر را پی گیری نمایند به چند مورد از اندیشه‌های این شخص اشاره‌ای می کنم و سپس مسیر خود را به نظریه شناخت علمی در باب مرگ و روح میکشایم و غوری می کنیم و آنگاه به آزمایشگاه سر میزنیم تا ببینیم در آنجا چه خبر است. پروفیسور بین گارد در یکی از کتابهایش بنام احساس ملموس و روح به ارواح خبیثه و ارواح طاهره اشاره نموده و اصرار می ورزد بنظرگاه شناخت او در زمینه ارواح بیبندیدم. او که همانند بیشتر کسانی که مدعی هستند از عالم ارواح و جهان شگفت انگیز مرگ و روح مطلعند اغلب سمبولیک را با عرفان در آمیخته‌اند و کسانی که اهل تحقیق و مطالعه هستند فوراً متوجه خواهند گردید که این قبیل افراد که صدایشان از غرب بلند شده نغمه‌هایشان اقتباس از سقوفی عرفانی شرقی است و کبیبه کامل اشراقیون هستند در قالب غربی و خود را نمایندگان بلا فصل دنیای خارج یعنی ارواح با جهان ادراکی مادی ما میدانند و چون چکیده برداشته‌ها و تصورات شخصی است و به احکام جزمی بیشتر تکیه دارد و عاری از استدلال علمی است گاهی در سلسله نوشته‌هایشان مسیر روح را تا سدره المنتهی نیز دنبال کرده‌اند البته نه با قوه جهان بینی و اندیشه علمی بلکه با تخیل و رویا. اگر بنا باشد انسان قرن بیستم که در دوره پرشکوفائی از تاریخ علمی بسر میبرد به چنین داده‌هایی خود را بیاویزد بهتر است عرفانی که در شرق با تصوف آمیخته و خالق شگفت انگیزترین احساسات ملموس در دنیای احساس انسانی گردیده است برای خود برهان به حساب آورد این فلسفه نگری در ابعاد کلی خود به اشراق و اشراقیون منتهی میگردد که حقا خالق لطیف ترین و باریکترین نکات عمومی فلسفه است و در ادبیات جهان مقام والاتی را احراز نموده است و زیباییگری و شکوفائی ادبیات جهان مدیون افکار اشراقی است. بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای مختصر به ریشه اعتقادی عرفانی و اشراقی و تصوف نیز بنمایم و خوانندگان را متوجه این قبیل جهان بینی

کردانیم. شهرت عالم گیر و جهانی «او آه آگیری دانته» شاعر فیورنتسا (فلورانس) در ادبیات جهان زیانزد خاص و عام است او بحق اندیشمندی بینظیر، عارفی پر احساس شاعری توانا و صوفی خالصی است و در برداشت احساسی خود در جهان ملموس صاف ترین و ساده ترین نظرگاه را عنوان می کند او که در سال ۱۲۶۵ میلادی با بعرضه وجود نهاد افتخار بزرگی برای ایتالیا و جهان محسوب میشود و به همراه «ویرژیل» شاعر پر مایه سفری به دوزخ و برزخ و جنت و عالم ارواح و تخیلات مقدسه مینماید و هنگامیکه انسان غرق در مطالعه اندیشه‌های ظریف و تابناک او میگردد بی اختیار قوه تخیل انسانی انرژی می یابد و خود را برپال فرشتگان همقطار و همسفر دانته و ویرژیل می بیند.

حال سری شرق میزنیم و از قرآن و تصوف و اندیشه‌های پر شگرف ارباب فلسفه و استاد احساس و جهان خودگامی او «مولانا» را لس کنیم.

او بحق ستاره ایست که در آسمان پر فروغ نبوغ انسانی چون کوكب سهیل است، او با نور پر فروغش گرمی و لذت و نشاط روحی به فلسفه و عرفان بخشید، مفاهیم مولانا سخت خلصه آفرینند و تا بدانجا رسد که ذره در روح و روح در ذره مشناور است و با گشتی اندیشه و عرفان پنجه در پنجه امواج سهیلین میاندازد و در تلاشی پر رنج والم متوجه ساحل لاابتهای است تا نامتناهی بودن انسان را به بیکرانی و پایان ناپذیری هستی وجود پیوند دهد.

او که افتخار شرق و جهان است نسبت به امتحان آن معجون سالخورده یعنی مرگ و حیات به کرامات ره میگذاید تا خود را با ابدیت همساز و همساز ببیند من ناچیز اگر به معیارهای عینی فلسفی و عرفانی توجه داشته باشم - ترجیح میدهم از آب زلال سرچشمه جرعه‌ای بنوشم یعنی پایگاه و زادگاه شرقی آن. لکن پیکره این نظرگاه را حقیر با علم زینت می‌بخشم تا آراسته تر و معقول تر گردد.

هسته مرکزی بیشتر این قبیل نوشته‌ها در تجسّس و کاوشهای احساسی نسبت به روح و عالم ارواح متوجه دو قطب

مشخص میگردد و این دو قطب عبارتست از مقدسه و خبیثه و هم چنانکه قرار دادهای بشری برای تفهیم اشیاء چه در عالم مادی و معنوی همیشه متباین‌اند این دو نیز حالت اضدادی دارند. ارواحی که با تقوا و ریاضت کالبد خاکی خود را وداع گفته‌اند با روح القدس محسوس میگردد و پس از طی زمانی طولانی از وراء حجاب پا به اندرون روح القدس نهاده و الحاق بذات او یعنی خداوند میگردد اما ارواحی که با شیطنت و تباهی و گمراهی دارقانی را لیبک گفته‌اند سخت سرگردان و نحسین منزله‌گشان بعد از مرگ عالم برزخ است. برزخی که در پیچه آن بسوی دوزخ کشوده میشود و قبل از درافتن به آن جهان جهنمی ارواح خبیثه او را محاصره و باعث درد و رنج والم او میگردد و سرانجام این عذاب سکونت در ظلمت و بیخبری محض است. این تصویری بود از ارواح خبیثه و ارواح طاهره که این قبیل داستانها را کم و بیش همه ما با آن آشنا هستیم و سینه به سینه نقل گردیده و در حافظه خود حک کرده‌ایم. از این ببعد من شما را متوجه نکات بسیار دقیق در زمینه قدسی و خبیثی ارواح مینمایم و تاملی می کنیم تا ببینیم ارواح که منتسب به خداوندند و از ذات بی چوش رنگ یافته‌اند چگونه مملکت با درامیختن ذرات مادی این چنین در طهارت و خبیثت ادغام شوند. حالت قدسی و خبیثی را اگر بخواهیم ساده تر بیان کنیم تقوی و فسق و یا خوبی و بدی معنی می کنیم.

سوالی که اکنون در نظر می آید اینست که از خود جویا شویم آیا (جوهری) (ماهیتی) چیز قابل درکی بنام خوبی و بدی مفهومی دارد و اگر ما بملت تبعیت از نظم پرستی این الفاظ را در قالب قاتون ریخته‌ایم و زائیده اندیشه و تصور خودآدمی است یا توجه به اینکه خلقت را در همه موارد بخداوند و آن عقل کل نسبت داده‌ایم و میدهیم پس ناچاریم بگوئیم خالق خوبی و بدی نیز خداوند است.

بد نیست برای تفهیم بیشتر این مسئله که



نوشته: دکتر احمد تراقی

دو یکم کلید

روح است!



نوشته: دکتر احمد نراقی
اندیشمند کرد

زندگی و مرگ

تباط جسم و روح - وجود ن میگوئیم

تغییر است و گذشته از این امروزه دست آوردهای علمی این مسئله را بشبوت رسانده است که همه فرایند ها، و تمام اتفاقاتی که چه در عالم معنوی چه در عالم مادی چه در دنیای مرنی و نامرنی که بوجود می آیند و از نظر مامیگنوند وجود داشته اند و از ازلیت سرچشمه گرفته اند پس میتوان نتیجه گرفت هنگامیکه اراده توانای آن ابر قدرت تعلق به آفرینش گرفت به همراه آن خوبی و بدی نیز لیاست خلقت بتین کرد و آنچه را که امروز فلسفه نیز به آن معترف است اینست که هیچ حادثه و رویدادی قادر نیست به تنهایی توضیح دهنده وجود خود باشد یعنی خود حادثه نمی تواند بشرح خود بپردازد بلکه حد فاصل لحظه ها رابط علی وجود دارد که به آنها معنا و مفهوم می بخشد و این رابطه علی به آفرینش جوهر و ماهیت خوبی و بدی وابسته است. این دورنمای فلسفه و اعتقادات روحانی است که خالقش اندیشه خود آدمی است و بنیان گذار آن انسان است.

اگر با وسیع بینی و ادراک هوشیارانه به ماهیت و جوهر خوبی و بدی، و تقوی و فجور نظری بیندازیم و از محک تعصب استفاده نکیم خواهیم یافت خوبی و بدی جز قرارداد و قانونی بیش نیست ناشی از برخورد فعل و انفعالاتی است که ماده در طول حیات به انجام میرساند و با توجه به اینکه انسان نیز جسم مادیت خوبی و بدی را بصورت قانون برای ادامه و بقاء خود تدوین نموده است زیرا خالق که متشاه عظمت و روشناتی است هیچگاه ماهیتی جوهری، بنام خوبی و بدی خلق ننموده لکن این موجود انسانی است که

بقیه در صفحه ۴۶

* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهر و برادراتم! در این لحظه که این سطور را میخوانی دلم میخواد چشمهایت را بر هم بگذاری و لحظه ای در سکوت به این موضوع بیندیشی که کدام آشنای تو در بیمارستان بستری است... خوب اگر آشنائی در بیمارستان داری چرا همین حالا دسته گلی نمیکیری و بدیدنش نمیروی؟... یادت باشد که او در بیمارستان خسته و تنها و دردمند بیدار تو سخت دلخوش میشود

این تصویری است تخیلی که از محور اندیشه های عرفانی و اشرافی تنیده شده است در این عالم ارواح سعی بر این دارند تا العادی روحی و فزات آن به سرچشمه علت نمائی نزدیک شوند.



نوشته: دکتر احمد نراقی
زندگی و مرگ

بسیاری از باخت‌های قه

سازمان بر نامه و بودجه ت

مجیدی با اجرای طرح به اصطلاح جهانی کردن سینمای ایران مانع از سقوط عبدالمجید مجیدی یکی از مهره‌های دستگاه اشرف میخواست همراه شاه

در مراکز مهم بین‌المللی چه کسانی عامل اشرف بودند و چه طرح‌هایی پیاده میگردند از جمله غلامعلی سیف ناصری که صاحب دو کلکسیون ده میلیارد دلاری است در آلمان طرح‌ها را پیاده میگرد



اصغیا

بدست، بچه‌های شیطان میافتد و میشود اسباب‌مضحکه و انبساط‌خاطر این و آن، و از اینجاست که آنها پی میبرند باینکه برای رسیدن بمقامات طراز اول مملکتی و نزدیک شدن به افراد بانفوذ خاندان پهلوی، نه تنها باید با چشم و ابرو و لب و دهان و دست و پا و کمر، کرنش و تعظیم کرد و دست بوسید و تملق گفت، بلکه باید باتمام «قلم» و «قدم» به پایوسی دختر منتفذ رضاخان رفت!

* تامین پول سفر و قمار از جیب ملت!

مهمترین وظیفه مجیدی در مافیای اشرف، این بود که به کلیه طرح‌های خصوصی و شخصی و اختصاصی و فردی اشرف شکل و فرم «دولتی» بدهد و بودجه لازم را از دولت - از محل اعتبارات سازمان برنامه و بودجه که خود سرپرستش را داشت بگیرد. و این تامین بودجه‌ها گاه، سفرهای شخصی اشرف را نیز در برمیگرفت و چه بسا که پول بسیاری از باخته‌های اشرف در کار بنوهای دنیا هم از اعتبارات سازمان برنامه و بودجه و یا در واقع مالیاتی که من و شما میبرداختیم تامین شده باشد!

* جاسوس چند جانبه!



عبدالمجید مجیدی

جوابی میدهد و چه میکند؟ اصولاً جواب چنین جمله‌ای چیست؟ مثلاً: متشکرم! و حالا یک «قریان» هم بالایش. اما مجیدی علاوه بر گفتن متشکرم، و قربان، و چندین و چند جمله و کلمه تملقی آمیز دیگر که باکرشها و تعظیم‌های آنجانی همراه است، فردای آن شب، عریضه بلند پالائی مینویسد و بعد از القاب و عناوین آنجانی و اظهار عبودیت و ابراز بندگی و غلامی، از ذات مبارک شاهدخت کبیر ایران (1) بخاطر یک احوال پرسی خشک و ساده و یک جمله‌ای هزاران بار سپاس میگوید و تشکر میکند و از این عطف و عنایت شاهدختانه (1) ابراز امتنان مینماید. اتفاقاً این عریضه بجای اینکه بدفتر اشرف فرستاده شود، اشتباهاً میرود به قسمت دیگری از دستگاه اشرف و



نهماوندی

رسوای رستاخیز و... دیده است. مجیدی بحق یکی از افراد نزدیک به اشرف بود و از هر فرصتی استفاده میکرد تا خود را هر چه بیشتر در دل اشرف جا کند و این جایگاه را مستحکم نماید.

* تملق با تمام قد و قدم و قلم! از نمونه‌های روح تملق و چاپلوسی در این مرد یکی اینک در خانه جمشید آموزگار نخست وزیر و دبیر کل وقت حزب رسوای رستاخیز، ضیافتی برپا بود که مطابق معمول، اشرف و اعوان و انصار و دارودسته‌اش، از جمله همین عبدالمجید مجیدی در آن حضور داشتند. در جریان ضیافت، اشرف، در یک جمله، از مجیدی میپرسد:

- حالت چطور؟ فکر میکنید او درباره این جمله چه



دنیای مافیائی اشرف

چهره سرد و گرم چشیده و دنیا دیده‌ای که خاطرات و اطلاعاتش را در دستگاه مخوف و مافیائی اشرف پهلوی برای ما تعریف میکند هر هفته نکته‌های تازه تر و خوانندگی تری را بنیاد میآورد و میگوید که همه مستند، پراساس سند و مدرک و متکی به حقایق و واقعتهای عینی است که خود در طول چند سال کار در یکی از سازمانهای وابسته به مافیای اشرف با آن روبرو بوده و یا شنیده و دیده است.

اینک به دنباله خاطرات خواندنی این چهره گوش میکنیم:

برایتان تعریف کردم که یکی از چهره‌های مشخص و یکی از مهره‌های ثابت دستگاه مافیائی اشرف در سالهای اخیر، عبدالمجید مجیدی بود که ملت ایران او را در این سالها بر مسند سرپرستی سازمان برنامه و بودجه، وزارت، رهبری جناح پیشرو در حزب

است. اینک به دنباله خاطرات خواندنی این چهره گوش میکنیم:

برایتان تعریف کردم که یکی از چهره‌های مشخص و یکی از مهره‌های ثابت دستگاه مافیائی اشرف در سالهای اخیر، عبدالمجید مجیدی بود که ملت ایران او را در این سالها بر مسند سرپرستی سازمان برنامه و بودجه، وزارت، رهبری جناح پیشرو در حزب

بار اشرف هم از اعتبارات

آمین میشد

پهلبد شد!

بقی برود اما بختیار در فرودگاه مانع از سفرش شد



اشرف

خوش خدمت‌های مجیدی بویژه در این سالها بود که دستهای پنهان حمایت کننده از وی - اشرف و دارودسته‌اش - را واداشت تا در آخرین لحظات حیات رژیم، بداد وی و دوقلوی ماساچوستی کابینه طاغوت یعنی نهایندی برسد و آندو را از زندان پادگان جمشیدیه نجات بخشد و بیک نقطه نامعلوم - احتمالا خارج از کشور - بفرستد. (دوقلوی ماساچوستی اشاره به مجیدی و نهایندی است که در ماساچوست آمریکا با هم تحصیل میکردند، هر دو عمقا شیفته آمریکا بودند و این شیفتگی را در کابینه و سایر پستها اعمال میکردند) * بختیار نگذاشت!

محمد رضا پهلوی وقتی تصمیم گرفت از کشور خارج شود بدرخواست فرح و بر اثر تشبثات اشرف، اجازه داد که مجیدی هم، بهر طریق که هست، با وی و همراهانش از کشور خارج گردد و به مراکش بیاید، مجیدی همه تدارکات را دید و حتی چمدان اسباب و اثاثه‌اش را هم بست و با شتابی آمیخته به شادی به فرودگاه رفت، اما شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی، از سوار شدنش به هواپیمای حامل خاندان پهلوی جلوگیری کرد زیرا بختیار برای مردمی جلوه دادن دولت خود نیاز به کارتهای برنده‌ای داشت که یکی از این کارتها

حساب همه چیز را میکرد و آینده را بروشنی میدید. او میدانست که با شکست قحاش برنامه عمرانی پنجم که کلیه گناهانش مستقیما بگرن وی بود بزودی مورد شدیدترین حملات از هر سو قرار میگردد و در حالیکه بعنوان یک بوروکرات غرب زده معتقد بود که افزایش درآمد سرانه یعنی رستگاری سرانه (۱) بزودی از کابینه کنار زده خواهد شد و بدین ترتیب بکلی فراموش خواهد شد. میدانست که عقرب فشار افکار عمومی و اعتراضاتی که از هر سو درباره حیف و میل‌های بیحساب او بلند میشود پایه‌های اقتدارش را سست و لرزان خواهد کرد و او را از اریکه قدرت بزیر خواهد کشید این بود که با خود اندیشید که حساب فردای خود را بکند و در اجرای چنین تصمیمی بود که طرح تشبث پهلبد از طریق اجرای طرح جهانی کردن ایران بوسیله فیلم سینمایی را پیش کشید و در پی آن به فرح پهلوی نزدیک شد و ریاست دفترش را بر عهده گرفت که البته در این راه، اشرف از طریق ایادی خود از جمله هوشنگ انصاری، اصفیاء و چند مهره دیگر باو کمک موثری کرد و در این موقع بود که مجیدی توانست در برابر هر تعرض و تهدیدی چه از طرف دولت و چه از سوی نمایندگان مجلس منحل شورای ملی ایستادگی کند.

* نجات دوقلوهایی ماساچوستی



شمس

ایران، هفتاد میلیون دلار (حدود پانصد میلیون یعنی نیم میلیارد تومان) آب خورد بی آنکه سرسوزنی سود مادی یا معنوی و فرهنگی و سیاسی برای ایران ببار آورد اما با اجراء و توسط این طرح موقعیت پهلبد در کابینه تثبیت شد و مجیدی هم علاوه بر آنکه مبالغ کلانی بجنب زد، خود را بعنوان یک چهره هنرشناس بهمه شناساند.

* یافتن جای پای محکم تر مجیدی با این ترفند عجیب و غریب، مدیریت جشنواره جهانی فیلم تهران را نیز بعهده گرفت در حالیکه همه دست اندرکاران و صاحب نظران میدانستند که مجیدی کمترین اطلاعی از سینما ندارد. مجیدی با ترتیب دادن ضیافت‌های هنری بین المللی و آوردن لعنتکهای هالیوودی به تهران، در واقع اولین گام را در راه تامین آینده خود - در صورت بیرون رفتن از کابینه - برداشت. او



پهلبد

طراز اول شهرتی دست و پا کند. در دوران حکومت ۱۳ ساله هویدا، زمانی فرا رسید که در پی اعتراضات گسترده و شدید هنرمندان راستین، کارمندان وزارت فرهنگ و هنر، روشنفکران متعهد و منتقدان آگاه علیه پهلبد و وزارتخانه او هویدا ناگزیر تصمیم گرفت پهلبد را از کابینه کنار بگذارد در این شرایط دشوار بود که مجیدی بداد پهلبد رسید و با طرح توطئه مثلث، مرکب از خودش، پهلبد و بوشهری شوهر اشرف موفق شد طرح جهانی کردن ایران از طریق سینما را که محمد رضا پهلوی شیفته و فریفته آن بود بتصویب برساند و بمرحله اجراء درآورد. بموجب این طرح قرار شد فیلمهای عظیم مشترک هنرمندان ایرانی و خارجی تهیه شود و در دنیا بمرض نمایش گذاشته شود. و در اجرای این طرح، فیلم مشترک و پر خرج و بی محتوای کاروانها تهیه شد که برای ملت



ابتهج

مجیدی تنها متعلق به اشرف و مافیای مخوف او نبود وی شاید استثنائی ترین چهره کابینه های ۱۵ سال اخیر ایران بوده باشد چرا که او تنها کسی بود که در طول این مدت توانست هم دردل اشرف جای مستحکمی داشته باشد هم دردل فرح پهلوی، هم دردل شمس پهلوی، هم دردل هویدا و بالاخره هم دردل محمد رضا پهلوی. او با زیرکی و هوشیاری بیمانندی توانست این ارکان اصلی سلطنت و حکومت را بیک اندازه از خود راضی نگهدارد. مجیدی در عین حال که در دستگاه اشرف کار میکرد به ریاست دفتر فرح نیز رسید و ضمنا جاسوس هویدا در دستگاه نهایندی - رئیس دفتر فرح - هم بود، و از همه اینها مهمتر اینکه موفق شد شمس پهلوی، این مرموزترین چهره دربار پهلوی را از خود راضی نگهدارد.

* نجات پهلبد از اخراج از کابینه مجیدی در بدترین شرایط ممکن برای شمس و شوهرش پهلبد وزیر فرهنگ و هنر کابینه هویدا با تردستی ماهرانه‌ای توفیق این را یافت که هم پهلبد را از اخراج از کابینه نجات بخشد و هم برای خود بعنوان یک هنرشناس

قرص و کپسولها را از دسترس اطفال دور کنید:

کودکان خردسال،
قربانیان سهل
انگاری پدر و
مادر!

به عکس نگاه کنید بقدر کافی گویا هست: دو کودک خردسال، بر اثر خوردن قرص و کپسولی که پدر و مادر، از روی سهل انگاری در دسترس آنها گذاشته اند، جان باخته و در کنار عروسکها و اسباب بازیهایشان، بیروح و بیجان افتاده اند. این دو کودک، تنها قربانیان سهل انگاری والدین نیستند. همه ساله در ایران و سایر کشورهای جهان، تعداد کثیری از اطفال خردسال، بر اثر خوردن اشتباهی قرص و کپسول میمیرند. متأسفانه امروز، در اکثر خانواده ها به میزان زیادی داروهای گوناگون وجود دارد و بعضی از والدین بدون توجه به عاقبت کار، آنها را در دسترس کودکان قرار میدهند و بدین ترتیب، ندانسته و ناخواسته جگر گوشه های خود را نشکفته پرپر میکنند.

بباید باین مسئله مهم و حیاتی بیش از پیش توجه کنید و با نگهداری قرص و کپسولها دور از دسترس کودکان، جان آنها را حفظ کنید و مرگ اینچنینی را از خانه هایتان دور سازید.
لندن - اخوان



یکی از کمپانیهای انگلیسی تراکتوری ساخته و بیزار عرضه کرده که بذر را به روش تازه ای میکارند در این تراکتور مخزنی تعبیه شده که مایعاتی در آن میریزند که این مایعات بذر ها را گندزدائی میکند و سپس بذر ها را با لوله های مخصوصی در نقاط خف شده که تراکتور شخم میزند میریزد و روی آنرا میپوشاند.
در آزمایشی که بکار بردن این تراکتور در مزرعه ای انجام یافت یک جریب زمین ۱۸۵۰ دانه کاهو بدست داد در حالیکه در روش قدیمی حداکثر ۱۳۰۰ دانه کاهو از یک جریب زمین بدست میآمد.

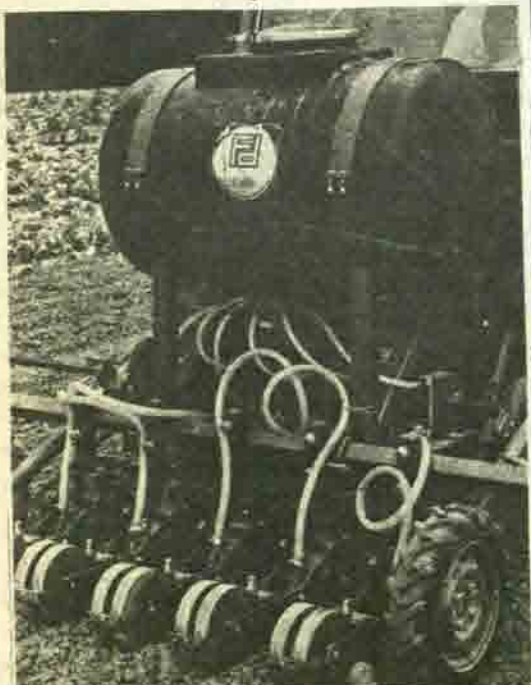
**تراکتوری تازه
و همه کاره!
هم شخم میزند و
هم دانه میکارند و هم
آبیاری میکند**



**همکاری فرزندان سه تن از
بزرگان عالم سینما برای
خلق یک فیلم عظیم**

رابر کارادن فرزند «جان» بزرگ در فیلمی بازی کردند بنام «نیویورک در تاریکی» داستان فیلم ماجرای قطع برق نیویورک، در ماه ژوئیه ۱۹۷۷ و اتفاقاتی است که در طول قطع برق در این شهر رخ داد.

اخیرا برای اولین بار دو نفر از پسران و یک دختر از خانواده بزرگان عالم سینما باهمدیگر همکاری کردند تا فیلمی بزرگ به علاقمندان عرضه کنند.
بلیندا مونتگمری دختر مونتگمری کلیفت و جیم میچم پسر رابرت میچم و



**اتومبیل چهار
نفره ای که با
باطری کار
میکند**

مردمی که به نمایشگاه اتومبیل نیویورک رفته بودند، شاهد اتومبیلی بودند که با برق کار میکند و همه یکصدا میگفتند «جای ادیسن خالی»
این اتومبیل که توسط کمپانی جنرال الکتریک ساخته شده «ج - ۱ - ۱۰۰» یعنی جنرال الکتریک ۱۰۰ نام دارد و با ظرفیت چهار نفر فقط با باطری کار میکند و کمبود بنزین و سوخت صاحب آنرا رنج نخواهد داد.

اسرار کلاهبرداری های بزرگ در امارت‌های خلیج فارس

یک سویسی ۴۰۰ میلیون دلار
بعنوان اجرای طرح‌های عمرانی از
دولت‌های خلیج فارس بجهیب زد



برای فروش اهرام مصر سر دولت مصر هم کلاه گذاشتند!

متخصصین علوم از قدرت عجیب و باورنکردنی این دختر
آزمایشات دقیقی انجام دادند.

این دختر انگلیسی به نیروی فکر و از فاصله دور اشیاء را بحرکت در می آورد!

نود و دو روی تصویر تلویزیونی متمرکز
کرد و بزودی قطعه چوب بشدت بحرکت
درآمد. این صحنه روی فیلم ضبط شده
وبعدا مورد مطالعه قرار گرفت. «بنسون
هربرت» میگوید که «سوزان» این
آزمایش را بارها در حضور اوانجام داده
و همیشه هم موفق بوده است. «سوزان» که
ادعا میکند از قدرتهای ماوراء طبیعه
دیگری هم برخوردار است میگوید که از
نه سال پیش تاکنون در آزمایشات بسیار
شرکت کرده و قدرت خود را بتواند باصل
وریشه این پدیده پی ببرند.

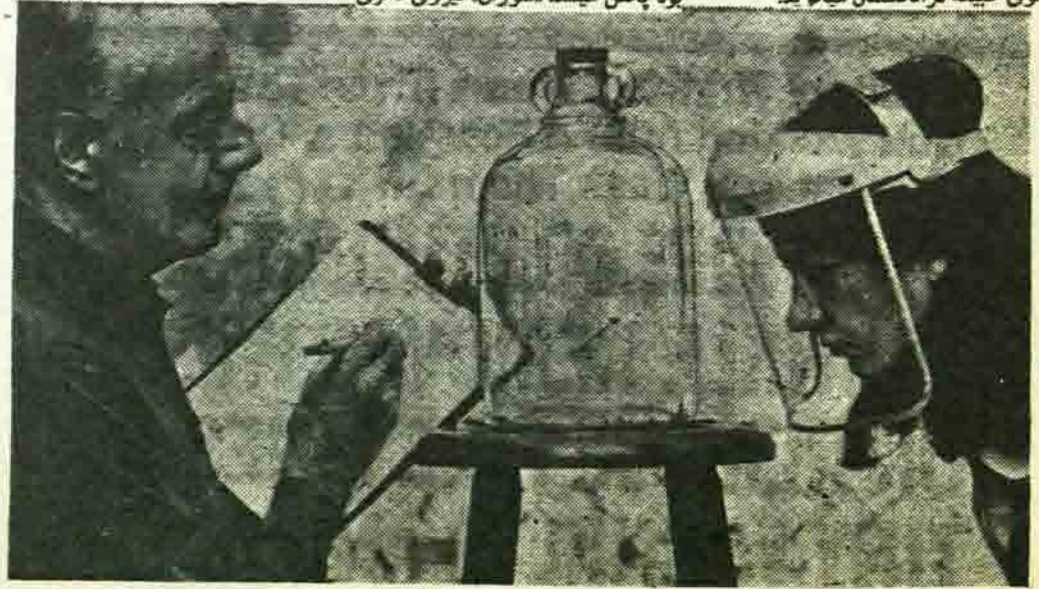
قدرت «سوزان» در انگلستان بی
نظیر است. من بارها او را آزمایش کرده‌ام
و در قدرت او تردید ندارم.
«سوزان» سه سال پیش قدرت بی
نظیر خود در یک آزمایشگاه معروف
کالیفرنیا با موفقیت تمام ارائه کرد.
«راسل تارگ» متخصص سرشناس
رهبری این آزمایش را بعهده داشت.
«سوزان» در یک اتاق تست و در اطاق
دیگر شیشه‌ای خالی که درون آن یک
قطعه چوب نی بوسیله یک نخ از دهانه
بطری اویزان شده بود قرار گرفت.
تصویر شیشه روی یک تلویزیون
مدار بسته در اطاقی که «سوزان» نشسته
بود پخش میشد. «سوزان» نیروی فکری

یک زن بریتانیایی دانشمندان انگلیسی
و آمریکایی را با قدرت باورنکردنی خود
برای جابجا کردن اشیاء از فاصله دور
توسط نیروی فکری دچار تعجب کرده
است.

طی نه سال گذشته «سوزان» پدیده
۳۱ ساله ساکن «وست ویکهام» انگلستان
با بحرکت در آوردن اشیاء در یک اتاق
هنگامیکه خودش در اطاق دیگری بسر
میرد، محققان را دچار شگفتی کرده
است.

«بنسون هربرت» سردبیر روزنامه
بین‌المللی مسایل ماوراء طبیعه
و سرپرست موسسه تحقیقاتی مسایل
فوق طبیعه در انگلستان میگوید:

«بنسون هربرت» متخصص مسایل
ماوراء طبیعه سرگرم آزمایشی که در آن
سوزان بانروی فکری خود قطعه چوب
درون شیشه را بحرکت در می‌آورد.



آمریکا از سیصدسال قبل دچار نقشه
های شیطانی کلاهبرداران بزرگ شده
ولی هیچگاه نتوانسته است ریشه این
اشخاص را از بین ببرد. کلاهبرداران هم
از سالها قبل که ثروت نفت بظرف خلیج
فارس سرازیر شد، دامنه فعالیت خود را
به این سامان هم گشادند.
از چند سال پیش گروهی همراه با
طرح‌های عمرانی و برنامه‌های وسیع وارد
خلیج فارس شدند و تماس‌هایی با رهبران
امارت‌ها گرفتند و با فریب آنان مبالغ
هنگفتی کلاهبرداری کردند که
برجسته‌ترین کلاهبرداریهای مزبور
توسط یک فرد سویسی صورت گرفت
که توانست با نیرنگ مبلغ چهارصد
میلیون دلار کلاهبرداری کند و فرار
نماید.

کلاهبردار مزبور، پس از یک رشته
تبلیغات برای خانه‌های پیش‌ساخته وارد
منطقه خلیج فارس شد و پس از عقد
قراردادهای متعدد و دریافت مبلغ
هنگفتی بعنوان پیش‌قسط و یا وام فرار
کرد. ماهیت این شخص و کلاهبرداری او
توسط بحرین کشف شد... صدای
استمداد بحرین بلند شد و امارت‌های
مجاور را بخود آورد... تازه معلوم شد که
آن مرد سویسی سر همه امارت‌ها کلاه
گذاشته و طرح‌های خیالی بانها فروخته و
چهارصد میلیون دلار آنها را برداشته و
فرار کرده است.

امارت‌های خلیج فارس بخود آمدند و
از اتحادیه جامعه عرب کمک خواستند و
تازه ماجراهای افشاح‌آمیز تازه‌ای
کشف شد.

یک شرکت «خیالی» قراردادی با
یکی از کشورهای نفتی عربی برای
برپائی شبکه تلویزیونی جدیدی منعقد
کرد و کلاه بزرگی بر سر این دولت عربی
گذاشت همین دولت در اتحادیه جامعه
عرب اعتراف نمود که در این ماجرا در
حدود نیم میلیارد دلار ضرر کرده است.
یک شرکت «خیالی» موفق شد
قراردادی برای فروش «سسه شسته» با
یکی از امارت‌های خلیج فارس منعقد کند.
و هزینه حمل آنرا از خراج امارت
دریافت نماید، در حالیکه سه چهارم

سرزمین امارت مزبور ماسه است.
یک شرکت دیگر قراردادی برای
فروش بطری‌های آب نوشیدنی با یکی
از امارت‌ها منعقد کرد و این بطری‌ها را از
آب تهری که در همان امارت جاری است
پر کرد و از این راه دو میلیون دلار
کلاهبرداری نمود.

اتحادیه جامعه عرب که
بررسی‌های وسیعی را در باره
کلاهبرداری از امارت‌های خلیج فارس
بعمل آورد به این نتیجه رسید که ظرف
هفت سال گذشته «شرکت‌های خیالی»
توانسته‌اند با فریب و نیرنگ و ارائه
طرح‌ها و برنامه‌های فریبنده در حدود یک
میلیارد و ۶۴۰ میلیون دلار از امارت‌های
خلیج فارس کلاهبرداری کنند و
امارت‌هایی که قربانی این کلاهبرداری‌ها
شده‌اند به از دست دادن این مبالغ
اعتراف نمودند.

تعداد شرکت‌هایی که کلاهبرداری
کرده و تابعیت آنان شرح زیر است:
- هفده شرکت انگلیسی.
- سیزده شرکت سویسی.
- پنج شرکت دانمارکی.
- یک شرکت فرانسوی.
- بیست و دو شرکت هندی.
- یک شرکت آلمانی.
- چهار شرکت عربی.

اتحادیه جامعه عرب در تحقیقات
خود همچنین به این نتیجه رسید که
عده‌ای در داخل امارت‌های عربی که
قربانی این کلاهبرداری‌ها شده‌اند، به
شرکت‌های کلاهبردار یاری و کمک
داده‌اند تا بتوانند به آسانی دست به این
کلاهبرداری بزنند مانند مدیران بانک‌های
خارجی و کارشناسان خارجی و همچنین
افراد مطبوعاتی که ندانسته از
کلاهبرداران دفاع کرده‌اند و یا پول
گرفته‌اند.

اعراب امارت‌های عربی برای اینکه
تشان دهند تنها آنها نیستند که قربانی
شده‌اند میگویند در اوائل دهه ۷۰ مصر
هم دچار یک کلاهبرداری شد و به
شرکتی که گفته بود اهرام مصر را به
قیمت خوبی خواهد فروخت پول کلانی
پرداخت!!

از همین جا بخوانید

موج خون

۱۶

از شماره گذشته حاسه جدید موج خون - موج شرقه که قیام حسینی را بازیاترین و حاسی ترین شکل ممکن بیان می کند آغاز کرده ایم و در شماره گذشته نوشتیم که: آغاز فاجعه کربلا از زمانی شروع شد که معاویه در مستند غصی خلافت به دشمنی با علی علیه السلام و خاتواده اش پرداخت و طبق فرمان او قرار شد «حجرین عتی» و اطرافیانش که مرهمنی پاک و از دوستداران آل علی بودند دستگیر و از کوفه روانه دمشق نمایند آنها دستگیر شدند و در شرایط ناگوار بی سوسی دمشق میرفتند که در دروازه شام با سواراتی تازه و خشمگین روبرو شدند و فرمانده سواران فریاد زد:

- توقف کنید! بایستید!

«شهادت را برگزیده ام
«اگر امروز گشته شوم زهی سعادت
«زیرا که در راه اعتقادی...
«پاک شهید شده ام
یکی از کوفیان شمشیر کشان بسوی تاخت
و مغروران فریاد زد:
- دین من یزید است
هلال فریاد کشید:

- پس تو به دین شیطان هستی!
آنوقت با نیزه بسوی تاخت او را از اسب سرنگون
کرد و به سوی سپاه ابن سعد تاخت، لشکر عمر سعد
او را سنگباران کرد و او شهید شد و به دنبال این
شهادت جنگ عمومی آغاز شد. یک حمله
تندسورکش، یک سو سپاه کفرویک سو سپاه
حق، یکسو تاریکی و یکسوروشی و این جنگ
تا ظهر ادامه داشت. فریادها، شمشیرها، هلهله
و خروش درهم می افتاد، یکی از یاران حسین
نزدیک آمد و گفت:

- ای پسر پیامبر، امروز روز شهادت است،
روز بهشت است، در این دنیا تنها ارزوم اینست
که آخرین نماز را در کنار تو در میان موج خون
و شرف بخوانم!
امام حسین درنگ کرد، نفس بلندی کشید و گفت:
- خوب کردی برادر، نماز را به یاد من آوردی.
آنوقت در برابر آن خوف انگیزترین نیروی
شیطانی روی به قبله کرد، بسوی سرزمین جدش
و صدایش
گرفت:

- الله اکبر....
یارانش به دنبالش صف کشیدند، و صدایشان
در هم آمیخت:
- الله اکبر....

ولی سپاه کوفه، سپاه کفر، مردان از خدا بر
گشته، بی اعتنا به نماز حسین (ع) حمله کردند، تند
و بیرحم و شیطانی، اما امام در خدای خودش، دور
از این شیطانها غرق شده بود، او دیگر نبود حسین
در این لحظه با خدا بود، خدا او را میدید و این مرد
سفید موی مجاهد، این حبیب بن مظاهر بود که
یکتنه شمشیر کشان در برابر سپاه کفر میجنگید و
همه وجودش حرکت بود، همه وجودش حمله بود،
تمام نیرویش را بکار میبرد، اقتدر پر شور که
باور نکردنی بود، امام نماز میخواند و او میجنگید
و رجز میخواند:

«من حبیبم، یک شیر خشمگین،
«میدانم که گروه شما بسیار است
«اما شریفتر و روشن تر ما هستیم
«شما دروغگو و سیه کارید
«اما حسین (ع) بر حق است
«شما بر باطل هستید
«شمشیر ما کوه را میشکافت،
«و در قلب شما جهنم شعله میکشد

انداختند. بعد او را شهید کردند، گفته اند که
مادرش بر شهادتش گریه نکرد و تنها نگاهش را به
آسمانها دوخت و گفت:

- هدیه ناقابلی بود در راه تو ای خدا!

آمدند به دنبال عبدالله مردان شمشیر زن، پدر
در کنار پسر، برادر در کنار برادر، هم قبیله در کنار
هم قبیله به میدان تاختند و کشتند و شهید شدند،
پس از پنج تن دیگر نوبت به شمشیر زن دلاوری
به نام «مسلم بن عوسجه» رسید، او پراز صداقت
و شهامت بود، یکتنه میدان داری میکرد، بهر طرف
حمله میکرد، خون فرو میریخت و کوفیان مانند گله
رو به میگریختند، مسلم در دریای سپاه گم شد و به
شهادت رسید، با شهادت او کوفیان تکبیر کشیدند
زیرا که از مسلم عوسجه سخت وحشت داشتند،
وقتی امام حسین (ع) به بالای تعش او آمد این آیه
را خواند:

«مردان به آنچه پیمان بسته بودند وفا کردند و چنین
مردانی در حیات خویش بر عقیده پاک خود
استوارند.

مسلم در میان خون و خاک آخرین نفس ها را می
کشید که پیرمرد مجاهد و مبارز حبیب بن مظاهر
بر بالایش خم شد و گفت:

- برادر افسوس که ساعتی بعد به دنبال تو
خواهم آمد و گرنه میگفتم که نزد من وصیت کن.
مسلم با آخرین نفس تکالیف خود را گفت:

- به این مرد، تو را به این امام وصیت می کنم
(اوصیک بهذا)

پلکهای مسلم روی هم افتاد و به دنبالش باز هم
دلاوری دیگر به میدان تاخت «هلال بن رافع»
جوانمردی از زمین و خروشید:

«من جوانی از یمن
«دین من دین علی و حسین است

اولین مرد شهید شده بود، دلاوری با برجسته ترین
نام در تاریخ، شهادتی درزیباترین چهره انسانی،
همه چیز و همه جا در آن روز گرم و خورنگ به
جوش آمده بود، امام حسین نگاهش را به آسمان
دوخت و منتظر ماند، حرکتش شد، برادر حرکتش
شد، پسرش گشته شد و چهارمین مرد غلام حرب بود،
در میان موج خون و خورشید ناگهان جوانی نزدیک
آمد، عبدالله بن وهب، اونوجوان بود، تازه عروسی
کرده بود، به خاطر عشقی که به حسین (ع) داشت
به همراه مادرش و عروس جوانی به کربلا آمده
بود، وقتی در برابر امام سرفروید آورد و گفت:
- بگذار، یا نور تو به جاودانگی برسم به
سعادت ابدی.

امام حسین برویش خندید و گفت:

- کاش دریاهای، کاش آسمانها نیز قلب تو را

داشتند و توجه خوب سعادت را می شناسی،
مسیحی بودی مسلمان شدی، و در اسلام اکنون
شهادت را برگزیده ای، تو جاویدان خواهی بود
در زمین در آسمان در ملکوت خدا.

عبدالله به میدان تاخت، مادرش به دنبالش میدوید
و هلهله میکرد، گویا پسرش را به جشنی زیبا
میفرستاد، عبدالله رفت، شمشیر کشید، فریاد خشم
او در میدان ترکید و خروش کرد، از این سو به آن سو
تاخت:

«جفدها... ای جفدهای شوم!

«از جان کیوتران سپید حرم

«چه میخواهید!

«بگریزید، بگریزید!

«که اگر کیوتر حرم را بکشید،

«از خوشی...»

«هزار کعبه برپا خواهد شد!

در میان هیاهوی جنگ دست چپ راستش را

پیر مرد میخروشید و میجنگید، شور انگیز و
خون آلود تا از پای در آمد، نماز حسین در این
لحظه پایان گرفت، نگاهش را به آنجا دوخت که
مردی ناپاک و خشن به نام «حسین بن نمیر» سر از
تن حبیب بن مظاهر جدا کرده بود و به درون
توبره ای انداخته به گردن اسبش بسته بود، دل امام
شکست، از این همه جنایت رنجیده شد و در این
حال رو به یارانش که مصمم و آماده ایستاده بودند
کرد و گفت:

«هر این پیکار حق و باطل که شما حق را بر
گزیده اید اکنون این ارواح پاک و مقدس است
که در آسمانها به شما میترکند این بهشت خداوند
است که در هایش را بروی شما گشوده است،
اکنون ای دلاوران من به پیش، پیش بروید، هست
کنید، از دین خدا دفاع کنید، حرکت کنید و از حرم
پاک رسول الله دفاع کنید، این منم فرزند پیامبر
شما که در برابر شما اسیر ستم شده ام، به یاری من
بر خیزید، که یاری من یاری خدا است»
با این سخنان امام حسین یارانش خروش بر
داشتند:

- ما در کنار تو هستیم، ما در کنار تو
میجنگیم، هر جا که تو باشی ما هم خواهیم بود،
خون ما برای تو و راه ما راه تو است ای حسین.
آنوقت «حجاج بن شروق» بی پروا به میدان
تاخت و شمشیر زنان رجز خواند:

«ای حسین... ای راهنمای من
«بر تار یک پتاز... زیرا که
«تو امروز جد خود را دیدار می کنی
«پدرت علی بود و...
«عمویت حمزه سید الشهداء
«من در محبت تو شمشیر میزنم
«و در کنار تو میمیرم
«تا بهشت خدارا دیدار کنم.

وقتی او کشته شد دومین نفر جایش را گرفت،
برای مرگ مسابقه گذاشته بودند، هر کدام
پاچه ای مصمم و پرشور میرفتند، بسوی میدان،
انجا انبوه لشکر بود، خون بود، فریاد بود، مرگ بود
ولی چه کسی هراس داشت؟ کدام مرد میترسید؟
یکبار دیگر به دنبال این حاسه سازان کربلا این
سعد دستور داد تا سپاه امام را از چهار طرف
تیرباران کنند، و در میان این تیرباران بود که یکی
از مردان حسین فریاد کشان در حالیکه قرآن
میخواند به میدان تاخت:

«ای قوم نادان، من بر شما میترم که به راه
فساد میروید، من بر شما میترم که در روز
رستاخیز سپاه روی و خجالت زده خواهید بود، ای
قوم چنین نکنید، حسین را میکشید، زیرا که کیفری
بزرگ در انتظار شماست.

صدای قرآن او، صدای فریاد او عاقبت در میان
تیرباران خصم گم شد و او در حالیکه خون از
سینه اش می چکید در گوشه ای از اسب سرنگون

ج خونپ موج شرف

ن موج شرف

وج شرف

« از جان کبوتران سپید حرم
 چه میخواهید؟
 بگریزید، بگریزید
 که اگر کبوتر حرم را بکشید،
 از خونش...
 هزار کعبه بر پا خواهد شد»

میکنم که ایرانیان دلباخته نهضت حسین بودند، و هستند و اگر چنین نبود که هزار و سیصد و چهل سال این آتش مقدس را فروزان نگاه نمیداشتند. رفروزان نگاه نمیداشتند.

* کویت - آقای نعمت الله غریب: «تو هر کجا که باشی فرزند وطن خودت هستی، ایران خانه یزد - آقای حسن گنه کار: یا هزار تشکر من بهترین کارم در حماسه ها همین حماسه کربلاست، سرزمینی که به تاریخ پیوست و بنیان ستم را برانداخت و رسوایان را رسواتر کرد.

* تهران - خانم معصومه احمدی: امیدوارم در تکمیل شهادت امام حسین (ع) رسالت انسانی حضرت زینب را صمیمانه با همه دل و جان بنگارم.

عشق توست، خانه امید تو و بخصوص اینکه احساسی بر از صداقت امام برتر حسین بن علی داری.

* زنجان - آقای صداقت الیاسی: تادنیار پاست، تا زمین خدا میگردد شیعیان حسین از مکتب او درس فضیلت میگیرند و من و تو نیز باید به چنین سرور آزادگان جهان بنایم.

سوید حرکتی تند کرد و در مغزش جوشید:
 - پسر پیامبریت شهید شده و تو هنوز زنده ای؟!
 آنوقت دست بهر طرف کشید، خنجر بیجا کرد، به زحمت بر پا ایستاد به سوی سپاه ابن سعد حمله کرد.

- نامردها... نامردها!
 آنوقت به جهاد پرداخت، جنگید، اما نیرونی نداشت توانی نداشت، در همان اولین حمله به خاک افتاد و در خاموشی ها جان داد «نا تمام»

سلام و پاسخ

* اصفهان - آقای محمود صادقیان: چه کسی میتواند حماسه عظیم حسین (ع) را فراموش کند؟ بزرگترین افتخار انقلاب ملت ما زنده ساختن این حماسه جاویدان بود، آنکه فریاد می کشید: «نهضت ما حسینی است» میدانست که راه حسین راه حق است.

* تهران - آقای هوشنگ مهر آور: قبول

چنین است؟ ای پسر پیامبر من در رکاب تو چنان خواهم جنگید که روسفید و سرافراز در این میدان جان بدهم، به چهره سیاهم نگاه نکن، به خون سرخم نگاه کن ای فرزند کریم ترین انسانها.

با این حرف اشک درحسین جوشید، دستش را بالا برد و گفت:
 - برو که تو یکپار چه آتشی، آتش و نور، پراز حقیقت و صداقتی، برو و باخدای خودت دیدار کن. «حیون» دیگر درنگ نکرد، خروشی کرد و به میدان تاخت و شمشیر زنان فریاد کشید:

«چه کسی میگوید سیاه...»
 «چه کسی میگوید سفید...»
 «تو وقتی خدارا میجویی،

«تو وقتی حق را یاری می کنی
 «چه سفید باشی، چه سیاه...»
 «در نزد خدا یکسان هستی»

ناشناس سرزمین های دور مرد تنها، برده سیاه در کنار حسین جنگید و جنگید تا کشته شد، خون سرخش بر پیکر سیاهش رنگ زندگی زد، فریاد کشید، مانند همه و گفت:
 - السلام علیک یا ابا عبدالله.

این سلام یک «نشانه» بود همه مردانی که شهید می شدند این را می گفتند و حسین بوسیشان میتاخت وقتی حضرت حسین بر بالای سر غلام رسید او هنوز زنده بود امام حسین زاسب پیاده شد و در کنارش روی خاکها نشست و سرش را بلند کرد، در چهره اش خیره شد، «حیون» به روی امام خندید، پراز غرور یک شهید و اهسته گفت:
 - میدانم که تو بزرگواری، میدانم که تو کریمی!

امام حسین چهره بر چهره اش گذاشت، صورتش را بر صورت یک سیاه پوست گمنام ساند و گفت:
 - تو از بهشت خدانی، تو شهیدی!

و نوشته اند در کربلا حضرت حسین تنها دیوار صورتش را به صورت شهدا چسبانید، یکی همین غلام سیاه و یکی پسرش علی اکبر (ع) که نسبت به او با عشق و محبت بود.

* و این مرد پاک:

«سوید بن عمر» او پاک و منزّه بود، عابد بود، زاهد بود، در همه عمرش جز نماز و کار در راه خلق نمی اندیشید، به خاندان علی (ع) و فرزندانش عشق می ورزید، وقتی به میدان تاخت و مردانه جنگید و به خاک افتاد، مجروح و خسته بود، بیهوش شد و عجیب بود که این بیهوشی انقدر ادامه یافت که ناگهان از سپاه ابن سعد خروشی برخاست:
 - کشته شد، حسین بن علی کشته شد.

شد و بازمه یک مرد دیگر درنگ نکرد، به میدان تاخت «عمرو بن قرطه» ان چنان بی هراس که در چند دقیقه در میان سیل دشمن گم شد و به شهادت رسید و در این وقت یک سیاه پوست مردی که در مکتب ابوذر پرورش یافته بود و از صداقت و عشق لبریز شده بود، نمیدانست از کجا آمده است، از زادگاهش خبر نداشت، او وقتی چشم باز کرد خودش را در خانه ابوذر دید، در عربستان، او پس از مرگ ابوذر به سوی خاندان پیامبر رفت و به خدمت امام حسین درآمد و آن روز، در کربلا، این او بود که به نزد امام حسین رفت، شمشیر در دست آماده تیرد، سر فرود آورد و گفت:

- پسر پیامبر، سرافرازم کن، من به جهاد میروم.

امام حسین بانگهای ملاطفت آمیز گفت:
 - بگذار ای مرد، ای دوست خدا، من بماتم با این ستم پیشگان، تو نباید کشته بشوی.
 مرد سیاه پوست نامش «حیون» بود باناراحتی گفت:

- آیا مرا از سعادت منع می کنی؟!
 امام حسین گفت:

- تو مهمان منی، در این آشوب کسی از تو توقع جانبازی ندارد.
 برده سیاه چهره اش درهم رفت و گفت:
 - آیا چون سیاه پوستم...؟!
 حضرت حسین گفت:

- چه می گوئی، قلب تو سفید است، تو پاکترین خلق زمین هستی، خدا تو را دوست میدارد.

حضرت حسین (ع) بیس پرسید:
 - از کدام سرزمین آمده ای؟ ای میهمان من چگونه راضی بشوم که تو در این سرزمین آتش گرفته کشته بشوی...؟!
 برده سیاه دست به دامن امام زد و گفت:

- نگاه کن، از آسمان آتش میبارد، من در روزگار آسایش بسر سفره تو می نشستم، از تو و خاندانت محبت میدیدم، اکنون چگونه میتوانم تحمل کنم که تو در این صحرا تنها باشی و یارانت پی در پی کشته شوند و من زنده بمانم؟ ای پسر پیامبر بگذار بهشت خدا را دریابم، بگذار بهشت خدارا دریابم، بگذار قلب سفیدم را با خون سرخم رنگین کنم، بگذار ای فرزند پاک دختر پیامبر خون من با خون تو در آمیزد، بگذار زنده بشوم، بگذار جاویدان بشوم، من احتیاج دارم، احتیاج بشما دارم.
 امام حسین در حالیکه سخت به هیجان آمده بود گفت:

- چه بگویم؟ نمی خواهم تو دوست خدارا از این میدان کشته ببینی.

ناگهان «حیون» باتلخی گفت:

- شاید که چون سیاه هستم لایقم نمیدانی؟ آیا

* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهر و برادر هموطن
 سرگرمیهای تودر محیط زندگی و شهر، حتی در اوج مبارزه سیاسی و اجتماعی نباید مانع از اندیشیدن به حال بیمارانی باشد که در بیمارستانها آسایشگاهها تنها و خسته و درمانده نشسته اند، ما مردم متاسفانه عادت کرده ایم که در هر کاری اغراق کنیم چنانکه در زمانه مبارزه اجتماعی و سیاسی که در چند هفته اخیر درگیران بودیم بسیاری از ما بیماران و درماندگان، همایگان درمانده حتی پرندگان و حیوانات بیمار را بفراموشی سپردند، یک انسان آگاه و فهیم همه چیز را در حد اعتدال میخواهد که گفته اند:

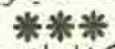
جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
 که هر چیزی بجای خویش نیکوست.



از همین جا بخوانید

قهرمانان قصه «سرشانه های مهربان در خاک و خس» همچنان در شبهای پرتردید، پرسوسه، و در عین حال خالی از هر سفره و بزم شادی انگیزی، کنار هم نشستند و قصه دردانگیز خود را در قربانگاه اجتماع برای یکدیگر بازگو میکنند. تا اینجای داستان شهره و نوشین از زندگی خود برای دوستانشان حرفها زده اند و اینک مادر سرآغاز قصه زندگی «گلی» قرار گرفته ایم، خوانندگان عزیز که بتازگی بگروه علاقمندان مجله جوانان پیوسته اند میتوانند از این شماره و با شروع قصه زندگی گلی، به گروه خوانندگان قصه «سرشانه ها» به پیوندند، چرا که هر یک از این سرگذشت ها قصه مستقلی است.

در داستان سرشانه های مهربان در خاک و خس چهار دختر در یک عشرتکده اشرافی اسیر شده اند و آنها ضمن تلاش برای فرار از قفس برده فروشان، شبها دور هم می نشینند ماجرای زندگی خود را برای هم تعریف می کنند و حالا این «گلی» است که قصه میگوید.



وقتی زنگ درخانه «کوشا» را زدم خودش در را برویم گسود، بنظرم بلند قدر آمد، آن دستپاچی و شوریدگی در حرکاتش دیده نمیشد، با آرامش ولی انعکاس یک شادی متبلور که نمیتوانست در یک جفت چشم سیاه درخشانش پنهان کند سلام کرد...

خوش اومدین! مادر منتظر تونه!...
خانه کوچک ولی لطیف و ساکتشان پراز عطر مخصوص پانیز ولایت ما بود هنوز هم مردد بودم که چرا بیدارشان آمده ام، حرف نمیزدم و «کوشا» هم که پشت سرم می آمد ساکت بود، جلو

راهرو کوشا مادرش را صدا زد:

- مادر! فرشته نجاتون اومد!...

صدای کوشا پر از شادی بود دوباره مرا از دلتنگی و تردید بیرون آورد، مادرروی تختخواب دراز کشیده بود، یک لیخد آرام، مثل امواج کوچولوی یک دریاچه روی صورت لاغر و تکیده اش میدوید.

- خوش اومدین! الهی من فدای تو بشم خود تون گل بودین! «کوشا» اون گلنویبار!

مادر و پسر، در آن تنهائی دلتنگی آورشان چقدر بهم نزدیک بودند خدا میداند، یک لحظه نام یکدیگر از زبانشان نمی افتاد، کوشا، مادر... مادر، کوشا... یک خط نوری محبت بین این مادر و پسر کشیده شده بود، آیا پدری هم در این خانه بود؟ آیا فرزندان دیگری هم بودند؟... هر قدر بیشتر در کنارشان میماندم بیشتر به آنها نزدیک تر میشدم آنها دوتا جویبار صاف و زلال محبت بودند که قل قل از زمین میجوشیدند، و آرام آرام برسطح زمین میرفتند.

خیلی زود فهمیدم که آنها واقعا تنها هستند، یکروز مرد کارمندی بخواستکاری دختری بنام «فاطمه» میروند فاطمی جواب مثبت میدهد، مرد در اداره ثبت احوال کار میکند، مرد آرام است، نه سودای ریاست دارد، نه جنگیدن، یزندی با بی نیازی مینگرد، قال و قبل مردم روزگار را برای مقام و موقعیت و پول دورنگی و ریاضت فریب زندگی میداند، دردل پوزخندی میزند، و ماهی بکار بدون هیچ انتظار اضافی جلو صندوق حقوق میروند، «مواجب» میگیرد و بدون شمارش در جیب میگذارد و در بازگشت بخانه انرا به «فاطمی» میدهد و بعد بکتابخانه کوچکش میروند، چند سال بعد صاحب فرزند پسر می شوند که اسمش را کوشا میگذارند، پدر میگوید: دیگر بس است وظیفه ما در قبال خداوند انجام شده، مادر تسلیم است، امر امروشه است، خانواده دو نفری آنان به سه می رسند، مادر میگوید عدد سه مقدس است، خیلی کم معاشرت دارند، و کوشا در آرامش زمزمه مانند باغچه کوچک خانه، کتابخانه پدر و اغوش گرم مادر بزرگ میشود، روزیکه ورقه لسانش را میگیرد و میکند، وارد دانشگاه میشود، روزیکه ورقه لسانش را میگیرد و پدر چشمانش را با آرامش خاطر رویهم میگذارد و بخاموشی ابدی می پیوندد، مادر و پسر تنها میمانند، کوشا در موسسه ای استخدام میشود و مادر ملال زده با در قلبی که از لحظه مرگ آرام شوهر در سینه اش تنسته در خانه میمانند... دوتا چشمه دور افتاده از مردم،

دوتا کفتر تنها، یکی پیروخته، دیگری جوان و تنها دور هم بیخ بغو می کنند، میچرخند، دانه ها را در سوت نوک میزنند، بالابانی خاموش فریاد محبت میکنند، پسر هم مثل پدر هر روز مدتها از وقت خود را در کتابخانه کوچک پدرش میگذراند، باهم شام میخورند هر کدام باتاق خودشان میروند یکی باخاطرات شوهرش به اغوش خواب میرود اما آن دیگری... خدا میداند!...

کنجکاری من هر لحظه بیشتر متوجه کوشا میشد، خیلی ساده لباس پوشیده بود، اندام استخوانی و لاغر، چشمان سیاه و گرمش، دستهای بلند و حرکات عصبی اش یک مجموعه عجیب میساخت، نگاهش رنگ مخصوصی داشت، مثل چراغهای اتومبیل پلیس میچرخید، گاهی قرمز تندتند، گاهی مهتابی روشن روشن، نگاهش روی من ثابت نمی ماند، میرمید، میدوید، دوباره باز میکشست، گاهی سرد سرد بود، گاهی گرم گرم، کفتر لیخد میزد، بیشتر جدی بود دلم میخواست او را بیشتر میشناختم، هر قدر بیشتر نگاهش میکردم بیشتر میخواستمش، آهنگ صدایش پر از عاطفه بود... «گلی» را با آهنگ شیرینی تلفظ میکرد...

- در مدرسه چی میخونین؟...

- ادبیات!

- چقدر خوب، من کتابهای خوبی دارم آگه بخواین میتونم بهتون قرض بدم!...

مادر همانطور که روی تختخواب دراز کشیده بود لیخد زنان گفت:

- ای خسیس!... لااقل یکی از کتابها تو هدیه بده!...

و بعد رو بمن کرد و گفت:

- گلی جون! دور از جوتش باشه درس مثل پدر خدا بیامرزش تو همه چی دست و دل باز ولی تو کتاب خسیسه!

«کوشا» نگاه سرزنش آلود دوستانه ای بمادرش انداخت و بعد گفت:

- دلنون میخواد کتابخونه ام رو ببینین!

برای یک لحظه از اینکه با یک مرد جوان در یک اتاق تنها باشم ترسیدم ولی نگاه او آنقدر پر از عاطفه بود که هر نوع مخالفتی را در من میکشست، او همیشه اینطور بود، یادم هست یک روز به او گفتم:

- کوشا! میدونی چیه؟... چشمهای تو مثل رعد و برق اگه به هر درختی و هر جانداری بخوره میسوزونه؟...



سر شانه‌های مهربان در خاک و خس - ۳

گلی و... ژنرال

نوشته: ر. اعتمادی

با هم رفتیم به طبقه بالا، یک اتاق خواب، یک کتابخانه کوچک، یک دستشویی در راهرو. همه چیز در آن خانه جمع و جور بود، یک زهمه گنگ و جادویی در تمام خانه بگوش می نشست کتابخانه باسلیقه مخصوصی مرتب شده بود، تخته های سپید و تمیز و کتابها مثل صف سربازان مرتب! کوشا مقابل کتابخانه اش قرار گرفت، چشمانش مثل چراغهای اتومبیلهای راهنمایی پلیس، با شعله های رنگی بروی کتابها بالا و پائین میرفت، من محو رنگهای الوان چشمانش و او محو کتاب ها... حس میکردم در آن لحظه دلم دارد در سینه میجوشد، مثل فوران چشمه آب گرم از دل زمین، تمام آن صحنه ها مثل قصه پر از چشم اندازهای رنگارنگ بود، پیچ پیچ ها، زهمه ها، شیرین و جادویی بود، حس میکردم در دل من هم پیچ پیچ گنگی شروع شده، من که تا آنروز فقط هیکل و اندام پسرها را میدیدم حالا متوجه چیزهایی میشدم که مثل کشف گنج هیجان زده ام میکرد، مثلا هیچوقت به تنفس یک مرد گوش نداده بودم و حالا به چه دقتی به تنفس شمرده و آرام کوشا گوش میدادم، دلم میخواست سینه اش شیشه ای بود و من از پشت شیشه ضربه های منظم قلب او را میدیدم... هزار روح تازه، حرف ناگفته، گل ناشکفته در وجود من شکوفا میشد، انقدر غرق در رویاهای رنگین و تازه ام بودم که نزدیک بود صدای کوشا را هم نشنوم... او با خودش بلند بلند حرف میزد...

- خوب! خوب!... بگذار ببینم... دانش آموز رشته ادبی باید چه جور کتابی بخونه؟... کتابهای کلاسیک و عاشقانه؟... ایرانی یا خارجی؟... خوب؟ مشکلمو اینطوری حل میکنم... بجای یک کتاب دو کتاب... یکی ایرانی، یکی فرنگی... چطوره؟... اما ایرانی... روحیه دخترانه را هم باید در نظر گرفت صادق هدایت چطوره؟... نه! هنوز آنقدر پخته نیستی که حرفهای یاس آلود فلسفی صادقو تحمل کنی... راستی با خودکشی فلسفی چطوری؟... من که غرق در رفتار و کلمات او بودم پرسیدم...

- چی گفتین؟...
- گفتم با خودکشی فلسفی چطورین؟... نه! لازم نیست بمن جواب بدین!... از صادق بگنزم... اها!... این کتاب از یک نویسنده امروزیه که خوب روی قلب دخترها اثر میگذاره... پر از احساسه، راستی شما احساساتی هستین؟ نه! مهم نیست بخودتون زحمت جواب دادن ندین، سوال احصونه ای بود مگه نه؟ همه دخترهای ما احساساتی هستن، من آدم «دگی» نیستم، احساسات هم

لازمه، هر ملتی یکجور ساخته شده مگه زرد پوستها میتونن بگن چرا چشمها شون موریه یا مثل یکدیریا آرومن... ما هم احساساتی خلق شدیم و احساسات اگر تو مجرای صحیح بیفته چیز فوق العاده قشنگیه... خسته تون کردم گلی خانم... عیبی نداره خوب بریم سر انتخاب کتاب خارجی... آه... مادر... «مادر» ماکسیم گورکی... تو بالا خز به یک مادر کمک کردی و چه هدیه ای بهتر از این اما به شرط داره؟... منکه همینطور مثل آدمهای خواب شده تحت تاثیر حرکات و کلمات تازه و عجیب او سرم مثل پاندول ساعت در چرخش بود پرسیدم:

- چه شرطی؟...
او لبخندی زد و گفت
- بگو چه شرطی کوشا!...
نکته های ظریف و قشنگی در جملات کوشا بود که مرا بیشتر امیدوار میکرد...
- بگو چه شرطی کوشا؟...
- خوب اینطوری صمیمی تر شدیم شرطش اینه که کتاب «مادر» را توی خیابون و جلو پلیس ها نخونی!...
- چرا؟...
- مگر تو نمیدونی که بعضی کتابها از نظر پلیس ها خوردنش ممنوعه!...

- پس شما چرا میخونین؟...
- من جلو پلیس ها نمیخونم من تو خونم میخونم!
- آخه چرا؟...
- آه... خوشم اومد! دختر جستجوگری هستی، یکروز با هم میشینیم و حرف میزنیم... باشه گلی خانم؟...
- گلی خانم نه!... گلی!...
کوشا ناگهان بطرف من برگشت، چشمایش پر از رنگها و چرخش رنگها بود، هر دو لبخند زدیم و بعد دوباره بطرف قفسه کتابخانه اش برگشت و کتاب «مادر» را بیرون کشید...
- اینو از یک دست فروش خریده ام چاپ قبل از بیست و هشت مراده!...
هر دو کتاب را روی میز تحریر کوچولوش گذاشت، با سلیقه مخصوص توی کاغذ پیچید، چسب زد و بدستم داد و گفت:

- دلم میخواد بعدا نظرتو در باره این کتابها برام بگی!...
- متشکرم!... هدیه عزیزیه!... جلو پلیس ها هم نمیخونش!...

وقتی از آن خانه میخواستم بیرون بیایم حس میکردم چقدر آن خانه برایم شناس، مادر یا لحن مادرانه ای پرسید:
- گلی جان! باز هم بدیدن من می آئین؟...
- حتما مادر جان!
دلم میخواست «کوشا» هم این حرف را میزد، بطرفش برگشتم چراغهای چشمانش همچنان میدرخشید و میچرخید...
- منتظرتون هستیم!...

از در که بیرون آمدم حس کردم یکبارچه آتش هستم، پوستم میسوخد، توی کاسه سرم انگار یک آتشفشان واقعی راه افتاده بود و هرودخانه مذاب مشعب از آن در سمتی حرکت میکرد، میسوزاند و پیش میرفت و بعد دوباره... دوباره... از خودم می پرسیدم چه اتفاقی افتاده؟... چه شده؟... هنوز بیشتر از یک کوچه از خانه کوشا دور نشده بودم که نقشه بازگشت و دیدار بعدی را میکشیدم...
فردا!... نه! خیلی زوده؟... پس فردا!... باز هم ممکنه بگن چه دختر پروتی... پس فردا!... باز هم زوده... یک هفته دیگه!... خوب سنگین تر و بهتره!... هفته دیگه... ولی مثل اینکه یکفر در درون من فریاد میزد چقدر دوره؟... چقدر دوره؟...

تمام جریان دیدار را برای مادرم تعریف کردم، کتابها را هم به مادرم نشان دادم ولی موضوع ممنوع بودن کتاب را به مادر نگفتم او خیلی وسواسی بود، میترسیدم به «کوشا» بدین شود، مادرم وقتی همه حرفهایم را شنید روی پشت دستم کوبید و گفت:
- ناقلا! نکته عاشقش بشی؟ باید بیاد خواستگاری!
من و مادرم بسیار بهم نزدیک بودیم:
- مادر! شوخی کافیه؟... چرا باید عاشقش بشم!...
- از چشمات میخونم!...
- مگه چشمها چه جوریه؟...
- برق میزنه!...
خدایا! پس چشمهای منم مثل چشمان کوشا پر از رنگ و نور شده؟...

باتاقم دودیم... دفترچه شعرهایم را گشودم و شعر فریدون مشیری را با لذت و هیجانی که تا آنوقت هرگز نخونده بودم بلند بلند

بقیه در صفحه ۴۲

برای دستگیری رفقایش نهصد جایزه تعیین شد



از راست بچپ اسکندر صمیمی، منوچهر بهانی پور، رحمت پیروندیری و ابوالقاسم طاهر پرور مبارزین جوان که ابوالقاسم طاهر پرور از این عده زنده است و اخیرا از زندان آزاد شده است.

ناگهان عکس و مشخصات ۹ تن از چریکهای فدائی خلق با اتهام ترور سپهد فرسیو در خیابانهای تهران و شهرستانها نصب شد



* روزنامه اطلاعات - شنبه ۲۱
فروردین ماه ۱۳۵۰

برای دستگیری ضاربین سپهد فرسیو ۹۰۰ هزار تومان جایزه تعیین شد - هر کس بفراریان پناه دهد شریک جرم محسوب می گردد. عکس و مشخصات ۹ نفر فراریان شبکه جنگل در تمام خیابانها و مراکز عمومی تهران و شهرستانها توزیع گردید.
* روزنامه اطلاعات - سه شنبه ۴ خرداد ماه ۱۳۵۰

ضاربین سپهد فرسیو کشته شدند - افراد متواری با مسلسل و نارنجک بماموران حمله کردند - امیر پرویز پویان طراح نقشه قتل سپهد فرسیو و برنامه سرقت از بانک بود...
روزنامه های آلمان این اخبار را با آب و تاب فراوان و در صفحات اول خود با حروف درشت چاپ کردند.
عکس و مشخصات عباس مفتاحی، حمید اشرف، جواد سلاحی، محمد صفاری آشتیانی، امیر پرویز پویان، احمد زیرم رحمت (محمد) پیروندیری، اسکندر صادقی نژاد و منوچهر بهانی پور چه از طریق روزنامه ها و چه از طریق نصب اعلامیه ها در خیابانهای تهران و شهرستانها منتشر شد و شهربانی کل کشور با الصاق عکس و مشخصات این عده و با قرار دادن نهصد هزار تومان جایزه نقدی، مردم را تشویق بدستگیری آنها نمود.

از این عده که شهربانی کل کشور در اعلامیه های خود اناترا «باقیمانده عناصر گمراه واقعه سیاهکل» معرفی می کرد در خرداد ماه ۱۳۵۰ ماموران ساواک و پلیس پس از دو شبانه روز کمین کردن محل اختفای امیر پرویز پویان طراح نقشه قتل سپهد فرسیو و همچنین صادقی نژاد و رحمت پیروندیری را پیدا کردند و پنحو ناجوانمردانه ای آنها را کشتند. با کشته شدن این عده مامورین فعالیت دامنه داری را برای دستگیری بقیه شروع کردند که یکی از آنها منوچهر بهانی پور بود.

عکس منوچهر بهانی پور همان موقع با اتهام شرکت در ماجرای جنگل بدر و دیوار نصب و در روزنامه ها چاپ شد و مبلغ یکصد هزار تومان جایزه برای دستگیری وی تعیین گردید.

* برادر چه میگوید؟
فریدون بهانی پور برادر منوچهر که کارمند پست دانشگاه تهران میباشد پس از آنکه نام منوچهر در لیست رستخیز جنگل قرار گرفت توسط مامورین ساواک بازداشت شد و بهمین خاطر مدتی از عمرش را در زندانهای «محمدرضاپهلوی» گذراند.

وی طی گفتگویی از مبارزات برادرش و اینکه چگونه بدست دژخیمان کشته شد حرف زد و اظهار داشت: برادرم تا آخرین لحظه زندگی دست از مبارزه علیه ظلم و ستم و رژیم فاسد برنداشت. منوچهر در لاهیجان متولد شد و تحصیلات خود را هم در همین شهر پایان رساند.

وی بعدا در مخابرات لاهیجان استخدام شد و ضمنا همچنان بفعالیتهای ضد رژیم خود مشغول بود.
در ماجرای جنگل منوچهر رابطی بود بین افراد مستقر در شهر و جنگل و بهمین جهت پس از آنکه پاسگاه سیاهکل توسط چریکهای فدائی خلق خلع سلاح شد چند تن ساواکی منجمله عضدی، منوچهری و صابری از تهران به لاهیجان آمدند و برای دستگیری منوچهر خانه ما را از داخل و خارج محاصره کردند.

خوشبختانه زمانیکه مأمورین ساواک بخانه ریختند منوچهر در خانه نبود و بهمین جهت ماموران گفتند همین جا میمانیم تا وی پیدایش شود.
آنها اجازه خروج از خانه را بهیچکس ندادند در حالیکه خواهر کوچکم که قبلا برای خریداز خانه خارج

شده بود در بازگشت توسط همسایگان از موضوع آگاه میشود و بهمین جهت در گوشه ای کمین میکند تا وقتی منوچهر از راه رسید او را از خطری که تهدیدش میکند باخبر سازد. ساعتی بعد منوچهر پیدایش میشود در همین اثنا خواهرم خود را باومیرساند و میگوید چند نفری در خانه منتظرش هستند تا دستگیرش کنند. منوچهر با شنیدن این خبر خواهر کوچکم را در بغل میگیرد، او را میبوسد و توسط وی از همه ما خداحافظی میکند.

او و رحمت پیروندیری راهی تهران میشوند و از آن پس زندگی مخفیانه خود را شروع میکنند.
در تهران
منوچهر در تهران به گروه چریکهای فدائی خلق ملحق میشود و در رابطه با این سازمان مبارزه خود را علیه رژیم طاغوتی با شدت و وحدت هرچه بیشتر شروع میکند.

مأمورین در خانه ما میمانند و پس از آنکه مطمئن میشوند که منوچهر از مهلکه گریخته است خانه را ترک میکنند و بهتران باز میگردند بهرحال با مرگ سپهد فرسیو که بدست چریکها صورت گرفت ساواک عکس و اسم منوچهر را همراه اسامی امیر پرویز پویان، جواد سلاحی، حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، عباس مفتاحی، احمد زیرم صفاری آشتیانی و رحمت اله پیروندیری را به روزنامه ها داد و برای دستگیری آنها نهصد هزار تومان جایزه تعیین کرد.
عکسهای منوچهر بدرودیوار تهران و شهرستانها نصب شد و من که برادرش بودم با احتیاط فراوان در بین مردم می ایستادم و اعلان های شهربانی را مطالعه میکردم و بحرفهای مردم و نظرات آنها گوش میدادم.
اشرف دهقان در کتاب خود بنام «حماسه مقاومت» از این عده نام برده و

اینروزها را بخوبی ترسیم کرده است ما از برادرم هیچگونه اطلاعی نداشتیم تا اینکه صبح روز چهارشنبه چهاردهم بهمن ماه ۱۳۴۹ هنگامیکه در اداره تجزیه پست تهران مشغول کار بودم دوتن از مأمورین ساواک بسراغم آمدند. آنها گفتند میخواستیم چند دقیقه با تو صحبت کنیم سپس مرا بدفتر زندان قزل قلعه بردند و تحت بازجویی شدیدی قرار دادند.

انها سعی زیادی بخرج دادند تا توسط من از محل اختفای برادرم آگاه شوند لیکن من که هیچگونه اطلاعی از او نداشتیم در مقابل اصرار بیش از حد آنان حقیقت را گفتم و جواب دادم: من هرگز هیچگونه فعالیتی در این زمینه ها نداشته ام.

من انموقع ۲۸ سال داشتم و برای زندگی خود برنامه ای تنظیم کرده بودم ولی ساواک فقط بچرم آنکه برادر منوچهر هستم مرا روانه زندان کرد!

۲۷ روز اول را در زندان انفرادی قزل قلعه بسر بردم و بعد از آن زندان های عمومی جمشیدیه و عشرت آباد منتقل شدم، در این مدت مرتبا با تهدیدات مأمورین ساواک روبرو بودم و خانه و افراد فامیلم تحت نظر بودند در زندان با مبارزانی چون برادر سلاحی، احمد خرم آبادی محمد طاهرزاده و جفرودها آشنا

شدم و بی بهدف والای آنها و برادرم بردم.
بهرحال پس از خلاصی از زندان دوباره با مشکلات فراوان روبرو شدم در حالیکه از پرداخت حقوقم خودداری کردند.

ولی بهر حال بسر کار بازگشتم و همچنان تحت نظر افراد پلیس بودم و میدانستم پلیس میخواهد از طریق رفت و آمدهای من به مخفیگاه منوچهر پی ببرد در حالیکه وی رابطه خود را بکللی با ما قطع کرده بود و ما حقیقتا نمیدانستیم که او زنده است یا مرده.

مادرم بخاطر علاقه پیش از جدی که بمنوچهر داشت بیمار و بستری شد و ما هم همچنان چشم انتظار دریافت نامه یا خبری از او بودیم، هنگام عبور از خیابان ها چشم اطراف را می پائید تا شاید منوچهر را به بینم اما منوچهر بطوریکه بعدا اطلاع یافتیم همچنان بمبارزات خود ادامه میداد و همراه گروهی مشغول فراهم آوردن اسکانات تازه ای جهت سرکوب رژیم فاسد بود.

او همراه مهرنوش ابراهیمی آتر و عباس جمشیدی رودباری و چند تن دیگر از رفقایشان در خانه ای بطور مخفیانه زندگی میکردند که سرانجام توسط پلیس شناسائی میشود. مأمورین پس از آنکه پی به مخفیگاه منوچهر و سایر یارانش می برند منزل را از هر طرف محاصره می

* از پیامهای خصوصی سردبیر....

خواهر و برادر مهربانم! یک لحظه توقف! یک لحظه سکوت! به این سوال من جواب بده! این هفته چند تا کتاب خوانده ای!... کتاب بهترین دوست توست او را فراموش مکن.

ری منوچهر و دهزار تومان

به بود



- فریدون بهانی پور که تنها آرزویش پیدا کردن محل دفن برادرش میباشد.



- فریدون بهانی پور هنگام گفتگو با خبرنگار مجله جوانان.



دیدیم و از مزارش هم اطلاعی بدست نیاوردیم.

مامورین ساواک حتی اجازه برگزاری مجلس ترحیم منوچهر را هم ندادند و نگذاشتند بخاطر شهادت این فرزند دلیر خلق دور هم جمع شویم. چه خوب بود میدانستم منوچهر عزیز و شجاع ما کجا مدفون شده است. دلم میخواهد بر مزارش بنشینم و باو بگویم از داشتن برادری چون تو بخودمی بالم و افتخار میکنم و براستی ای فدائی. تو افتخار خلق مانی!

کند و بانها اخطار می کنند که خودشان را تسلیم نمایند.

منوچهر و مهربانش برای آنکه سایر رفقایشان را فراری دهند در مقابل مامورین ایستادگی می کنند و درگیری مسلحانه از دو طرف شروع میشود. آن دو با از جان گذشتگی موفق میشوند رفقای خود را از آن خانه فراری دهند در حالی که خود در حلقه محاصره اسیر شده بودند.

بر اثر تیراندازی های متقابل مهربانش ابراهیمی آذر شهید میشود و منوچهر هم برای آنکه بدست عمال رژیم نیفتد و خدای نکرده در زیر شکنجه های آنان وادار باعترافی شود با یک تیر یزدگی خود خاتمه میدهد.

خبر شهادت منوچهر بلافاصله بگوش ما رسید ولی هیچگاه جنازه اش را

- روزنامه ای که در آن برای دستگیری ترور کنندگان سپهبد فرسیو جایزه تعیین شد.

ضاربین سپهبد فرسیو

۹۰۰ هزار تومان جایزه تعیین شد



شیرینی سن کشور تمام کرد

دره جازات هر یک از هزاران که خود را معرفی کنند، تخفیف داده میشود

هر کس به هزاران بنامه مشربیک جرم محسوب میگردد

روزنامه ایستادگی که در آن برای دستگیری ترور کنندگان سپهبد فرسیو جایزه تعیین شد

در انتظار

نماستی، حتما من باید این بچه رو تربیت کنم.
با این حرف دنیا زیرورو شد طوفان برپا شد.
مادرم در یک لحظه زبردست و پوی پدرم افتاد او
را به یاد کتک گرفت و بعد به طرف من آمد، و مرا
زیر ضربات سنگین مشت و لگد خود انداخته
مادرم فریاد می کشید و من فریاد می کشیدم.
آنوقت در آن غروب تنگ، همسایه ها ریختند و ما را
نجات دادند.

مثل بید میلرزیدم، ترس وجودم را لبریز کرد
بود که این پدر پراز خشم و فریاد به طرفم تاخت
و با کمر بند به جانم افتاد هر چه میخواست مرا زد.
مرا توی زیرزمین برد، مرا به درو دیوار میکوبید.
با کمر بند توی صورتم میزد، باور کنید که از درد
به خودم می پیچیدم، تنها نعره های اورا می شنیدم:
- بیشرف، دزد..... پدر سوخته..... تف بزن تو.
آشپ تا صبح در میان درد و تب سوختم، روز
دیگر نتوانستم به مدرسه بروم پس از آن باز هم
زندگی همان رنگ سابق خودش را گرفت، گاهی با
خسوت، گاهی با محبت، تا این که من ده سالم شد،
در کلاس سوم ابتدائی بودم که یکسب پدرم با
لحن امرانه ای گفت:

- مصطفی، تو از فردا دیگه نباید بری مدرسه،
تو باید به من کمک کنی، من احتیاج دارم.
اهسته و متعجب گفتم:
- چه کاری؟ چه کمکی؟
- باید بری توی کارخونه، قرض تا گلوی منو
گرفته، باید به من کمک کنی.
غم سنگینی به جانم ریخت، اما یا یک
شجاعت خاصی گفتم:
- هیچوقت پدر، من از درس و مدرسه دست
نمیکشم.

نگاهش برقی زد و گفت:
- هر طور که دلت میخواه، اما توی این خونه
دیگر جای تو نیست، وقتی تو نخواهی از من
اطاعت کنی چرا باید نان خور من باشی؟
دیگر میان من و او حرفی رد و بدل نشد،
زندگی من سیاه شد، او با خسوت با من رفتار
میکرد، مرا از خانه بیرون می کرد، خون به دلم
میکرد، چه بسیار شبها که از تیر چراغ برق پشت
دیوار خانه بالا میرفتم و شبها را در پشت بام
میخوابیدم. روی بام یک لحاف پاره و مندرس



... در شهر خاموش زندگی من، حالا تنها یک
ناقوس صدا می کند، انعکاس این صدا در من
می پیچد و سراسیمه میشوم، من که یک جوان از
سرزمین شما هستم، از زبان شما، هزار خاطره در
من جان میگردد همه خاطره ها تلخ است، دیروزها
اگرچه می گذرند و رفته اند ولی یادشان همیشه
وجود دارد، مخصوصا اگر تو اسیر هزار جادو شده
باشی و پراز شور و شر زندگی باشی، آنوقت از
جاده ها دوری رفتی و به بیراهه بروی، میدانم که همه
جا پراز فساد و دردیود، میدانم که گذشته ها ناگوار
بود، میدانم که هیچ کس را نباید گناهکار دانست،
اما گناه هم حتی دارد، من پدرم را گناهکار میدانم،
گناهکارتر از خودم، وقتی امروز من که یک جوان
سرگردان، یک آدم مایوس هستم، یک سرخورده
و از شهر خود شدم، شهر کوچک دور افتاده خودم
و همراه غروب آفتاب به گوشه ای خزیم احساس
کردم که چه مفت باختم، به کودکی، به جوانی،
به دردهای زندگی، به تحم می کنم، از سینه ها و درختها
و کوهها، از شی که خاموش و سنگین روی
شهر من می افتد و «مراغه» زیبا مرا در خود
میگیرد، می پرسد: گناه شکست و بدبختی یک
جوان که از درس و مدرسه بازماند و به طرف فساد
رفت به گردن چه کسی است؟ گفتم که من پدرم را
محکوم میکنم و حالا شما جوانان این سروان
سرایان قصه زندگی مرا بخوانید و تصدیق کنید
که گاهی بسیاری از پدرها ناگناهانه و شاید بعضی
آگاهانه دختر یا پسر خودشان را به بیراهه
می کشانند.

وقتی بچه بودم، توی شهرم، توی شهر آرام
و دیرخوش خودم مراغه، همه شب با قصه لولو
و پری به خواب میرفتم، با قصه های قهرمانان
افسانه ای آذربایجان، من و خواهرم در خواب بودیم،
اما یک چشم بود که همانطور نگران بیدار بود،
این چشمها انتظار میکشید، تا نیمه شب و بعد از
نیمه شب ستاره می شرد در انتظار پدرم بود که
مست و دیوانه از راه برسد، و زهر تلخ فحش
و ناسازا به جان مادرم بریزد، هزار جور بهانه بگیرد
و در آن تاریکی های شب مادرم را کتک بزند:
- چرا بچه ها خوابیده اند، من هروقت میام توی
این خونه تو مثل غزادار ها اشک میریزی،
تو چطور زنی هستی، چرا نمی خندی، چرا
نمی رقصی؟..... چرا؟!

مستی و بیهودگی یکطرف، عریه های شبانه
یکطرف و قمار یکطرف دست به دست هم داده
بودند و این پدر را به جاده بدنای و بدخلتی و قرض
و بدبختی و بی اعتباری انداخته بودند، آنقدر که
پدرم همه آبرو و اعتبارش را از دست داده بود، همه
اورا می شناختند، در شهر مذهبی و ساده دل من
اوشده بود یکی از بی آبروها، آنقدر که اصلا به
فکر خانه و زندگی نبود، به فکر این نبود که پسر یا
دختری دارد و من در هفت سالگی در یک آشوب،
در یک محیط فحش و تفرین و فریاد و دعوا بزرگ
میشدم، پدرم میرفت پولهایش را می باخت و مست
میکرد و بعد ناراحتی هایش را زهرش را توی خانه
میریخت، دنیا را توی چشم من و خواهر و مادرم
تاریک میکرد.

گفتم که هفت ساله بودم، گفتم که پدرم هرگز
به فکر من نبود، حتی به فکر اینکه مرا به مدرسه
بفرستد تا اینکه مادرم یک روز در مقابلیش به
التماس افتاد، گریه کرد، زانوهایش را بوسید و از
اخواهش کرد تا مرا به مدرسه بفرستد، پدرم با

اکراه مرا به مدرسه برد، برای اینکه میخواست از
همان کودکی مرا به یک کارگاه میوه خشک کنی
بفرستد تا از وجود من استفاده کند و پولی بگیرد.
از آن روز من مانند پرنده سبکیالی شده بودم،
از مدرسه خوشم میامد، شاد بودم، هر روز صبح که
آفتاب، شفاف و وزلال از پشت کوههای پیر شهر من
سر می کشید بیدار می شدم، از آن خانه لعنتی فرار
میکردم، به مدرسه میرفتم دیگر تا غروب آفتاب
خیر از هیچ چیز نداشتم، آنوقت به خانه برمی گفتم
در میان راه بابچه ها بازی میکردیم و به سروکول
یکدیگر میزدیم، یک روز که کیف و کتاب را به
گوشه ای انداخته بودم و با بچه ها بازی میکردم
بایکی از آنها که اسمش پرویز بود اختلاف شد،
کار به دعوا کشید، پسری استخوان درشت و تند
و تیز بودم، اورا به یاد کتک گرفتم، خون از دماغش
جاری شد، راستش من خسوت را از پدرم یاد
گرفته بودم، مردم جمع شدند و در همین وقت بود که
پدرم از راه رسید با دیدن این منظره چشمتهاش
مثل دوشعله آتش شد و تند و بی پروا مرا به یاد
کتک گرفت و بایک سیلی مرا به روی خاک
انداخت و لگدی محکم به پهلویم کوبید و فریاد
کشید:

- بیشرف پدر سوخته، آدم کش هرزه.
آنوقت کشان کشان مرا به خانه برد و در
همانحالی که من اشک میریختم و گریه بودم
رو بروی مادرم ایستاد و فریاد زد:
- زن، این بچه پدر سوخته توهمه کوچه رو بند
آورده، آبرو برام نگذاشته، خون راه انداخته!
مادرم اهسته گفتم:
خوب بچه ست چه میشه کرد؟ تربیتش کن.
پدرم فریاد کشید:
- من باید تربیتش کنم یا تو؟ من یا تو که
مادرش هستی؟
مادرم لبخند مسخره آمیزی زد و گفت:
- راست میگی، تو که خودت الوده به قمار
و عرقی، تو که خودت توی مراغه انگشت

آشپ پدرم بعد از این حادثه از خانه بیرون
رفت، توی یک اتاق تنها رفت و تا صبح بیرون
نیامد و وقتیکه صبح شد، به من و مادرم گفت:

- میدونم من همین امروز از این شهر میرم.
مادرم با نگرانی پرسید:

- کجا؟ ما رویه دست کی میسپاری؟
پدرم با نگاهی که دیگر به رنگ آتش نبود
و غمگرفته و گناهکار بود و گفت:

- میرم مشهد، میرم به زیارت امام هشتم دست
به دامن او میزنم توبه میکنم، دست از قمار و عرق
میکشم، ماهه داریم نابود میشیم.

چه روزی بود، توی تاریکی زندگی ما، یک
ستاره تابید، یک شامی برق زد و پدرم، این پدرتند
خو و قمار بلزم به زیارت امام هشتم رفت، دست به
دامن امام زد و توبه کرد و پس از آن محبت در خانه
ما سایه انداخت و چه لذت بخش بود، چه زیبا بود،
آخر چرا پدرها و مادرها نمیخواهند بفهمند که لطف
و صفاتی که آنها در زندگی داشته باشند روی قلب
بچه هایشان سایه می اندازد.

پدرم تا مدتی با من مهربان بود، دیگر کتکم
نمیزد، اما نمیدانم چطور شد که از همین جا، از
همین نقطه گناه من آغاز شد، یک روز من با یکی
از همکلاسیهای خود قرار گذاشتیم به سینما
برویم، پول بلیت سینما را من دادم، اما این پول را
با ترس و لرزه، من از جیب پدرم برداشته بودم، این
اولین قدم بود این اولین دزدی بود، معلوم بود
وقتی به خانه برگشتم، پدرم مثل یک پلنگ زخم
خورده به محض دیدن من غرشی تند و ترس آور
کرد و فریاد کشید:

- پرسوخته دزد کجا پویی؟

بود، مادرم آورده بودم من لحاف را سر می کشیدم و
به خواب میرفتم.

آنوقت روزهای بعد با همه عشقی که به
مدرسه داشتم از مدرسه بریدم و شدم ولگرد،
ولگردی مثل یک سایه سیاه زشت مرا توی آغوش
خوش گرفت، نوجوانی در من میجوید، غرور
تاریک مرا به خود میکشید، توی کوچه ها دعوا و
جنگ به راه می انداختم، سر می شکستم و سرم را
می شکستند بیچاره مادرم، زن مهربان، زن
دلشکسته، ریحتم میکرد، می گفت، حرف پدرت
را بشنو، بیا برو کارخونه کار بکن، شبها درس
بخون، برای خاطر خدا.

اما من بی اعتنا بودم، دیگر ولگردی توی خون
من افتاده بود، با این حال این مادر مرا به یک
نجاری برد من آنجا شاگرد شدم، دوباره آرامشی
توی زندگی ما پدید آمد، سه ماه یک زندگی
آرامی داشتیم اما یک روز غروب این آرامش به
هم خورد، آن روز به یک دسته از پسرهای بزرگتر
از خود برخوردیم آنها در پناه دیوار خرابه ای
داشتند قاب می ریختند، کارشان ایستاد از بازی
آنها، از هیجانی که داشتند از برد و باختی که
میکردند، از پولی که رد و بدل میشد خوشم میامد
که ناگهان یکی از آنها سرش را بالا کرد و باخند

و سوسه آمیزی گفت:

- مصطفی، بیا قاب بریز.
نمیدانم چطور شد که بدون اراده نستیم و شروع کردم تا اینکه شب شد هر چه پول داشتم باختم. آنوقت از جا بلند شدم و گفتم:
- هشتاد تومن باختم، ازتون میبرم، نمیذارم این پول از گلری شما پاتین بره.
روز بعد تمام وجودم پر از هوس قمار بود اینکه از آنها انتقام بگیرم، اما پول نداشتم، عاقبت به استادم که مرد پاکدل و مهربانی بود گفتم:
- من برای یک کار واجب پول میخوام، سی تومن، یا بیست تومن قرض بده، پایی حقوقم حساب کن.

مرد ساده دل بیست تومان به من داد و من هم به سراغ قمار بازها رفتم دو تا اسکاس ده تومانی توی شستم بود و عشق یک قمار مرا در خودش گرفته بود. نگاه تشنه و حریص من به هر طرف میدوید، بازده تومان از پولهایم را باختم، چشمهایم گریسته بود، دل من پر از کینه بود و عاقبت با پنج تومان آخر دیوانه وار جنگ را شروع کردم نه یک تومان نه دو تومان، نه ده تومان و نه صد تومان، من چهار صد و بیست تومان بردم همه آنها را خاک نشین کردم، آن چنانکه نگاههای خونین و کینه توز آنها به طرف من پرگشت، ولی من مثل قهرمانها از آنها دور شدم و آنها به دنبال من بودند، تا این که به دکان نجاری برگشتم، قمار بازها به استادم گفتند:
- مصطفی همه پولهای ما رو برده، این شاگرد قمار باز تویی.....

با این حرف نگاه استادم پر از خشم شد، و به طرف من آمد و فریاد کشید:
- از اینجا برو برو گوشو بدبخت، تو زندگی منو آتش میزنی.
با بی اعتنائی از کنارش دور شدم و با مسخرگی گفتم:
- من همینم، من قمار بازم.... هر کی نمیتونه به بیته کور بشه.

از همین جا بود که من به متجربان فساد افتادم، پول مثل یک شیطان در جیبم بود و سوسه ام میکرد نادانی و جوانی شلاقم میزد و از آنجا یکسره باز هم به شیطان قمار پناه بردم، هنوز دو ساعت نگذشته بود که آنها چهار صد و بیست تومان را از من بردند و با پوزخند و مسخره از من دور شدند، با دلی شکسته و پر از کینه به بام خانه رفتم و شب را آنجا خوابیدم و وقتی صبح شد مثل یک سگ از لاته بیرون آمدم، گریسته، تنها، تا عاقبت باز هم با ولگردها قاطی شدم، توی یک خرابه قمار بازها مشغول بازی بودند، اما من پول نداشتم، یا حسرت به آنها نگاه میکردم در این میان یکی از آنها نگاه تحقیر آمیزی به من کرد و گفت:
- پسر اینجا بیکار نباش، برو با این پول سیگار بخر.

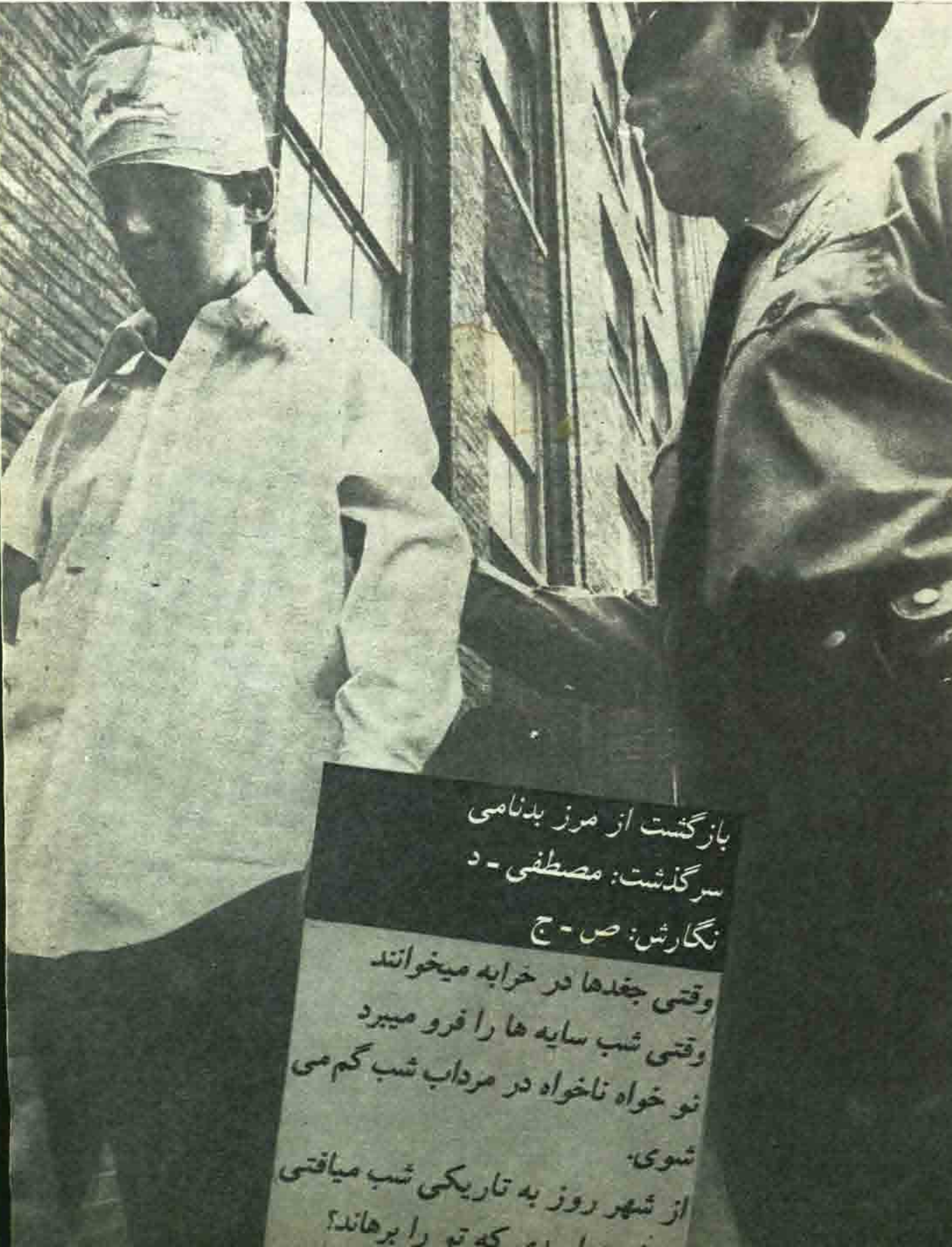
به غرورم برخوردار دستش را کنار زدم و گفتم:
- خودت برو، نوکر باهت نیستم.
از جا بلند شد، نگاهی تند به من کرد، دستش توی هوا چرخ خورد، ولی من با چالاکی خودم را کنار کشیدم و او دور خودش گشت و من محکم توی پشتش کوبیدم، دستش به چاقو رفت، چاقو توی مشتش برق زد روی کتف من نشست، خون بیرون زد ولی من امانش ندادم، با سر مثل یک قوچ توی صورتش کوبیدم فریاد دردناکی کشید، همه بطرف من حمله کردند و من یا اینکه از همه آنها کوچک تر بودم، یک تنه تمام آنها را زدم همه را در هم لوله کردم، یا مشت، یا سنگ، دیگر خردم را نمی شناختم، یقوت بخود آمدم که پاسیابان به من دستبند زده بودند و به کلاتری میبردند و مردم دسته دسته به تماشا ایستاده بودند.
توی کلاتری، آنجا همه کاسه و کوزه ها سرمن شکست و مرا تخته شلاق کردند، و روز بعد وقتی آزاد شدم، یکبار دیگر مادرم را دیدم در جلوی کلاتری که یا دیدن من گریه را سرداد:
- به من رحم کن، پسرم.....
سرش را روی سینه ام گذاشتم و او همچنان گریه کنان گفت:
- بیا پسر، بیا عاقل شو.... این کارها عاقبت نداره.

آنوقت مرا به خانه برد و روی زخم شانهام مرهم گذاشت و به من غذا داد، صورتم را بوسید و یک قرآن آورد و گفت:
- مصطفی، بیا قسم بخور به این کلام الله مجید که بعد از این مرد باشی.
قبول کردم و قسم خوردم و این بار، مادرم دست مرا گرفت و به کارخانه برد، آنجا شروع به کار کردم یک کارگر ساده بودم تا این که یک روز یکی از قمار بازها به سراغم آمد اسمش رحمان بود، وقتی مرا دید گفت:
- مصطفی می بینم که مثل یک کلاغ پر ریخته شده ای، چقدر میگیری؟
با بی اعتنائی گفتم:
- بست تومن، حالا من یک کار گرم، مگه چه

عیسی داره؟
با همان کلمات گزنده گفت:
- محسن داره روزی سیصد تومان باج میگیری، بیخرتشو، بیست تومن چیه؟!
و بعد و سوسه ام، آنقدر که یکبار دیگر توی تاریکی افتادم، باز هم قمار، جنگیدم، هیاهو کردم، چهارصد تومان بردم، پول کلانی بود، شب اول با آن پول به عیاشی رفتم، مشروب خوردم، مست کردم، دعوا راه انداختم و همین باعث شد که یکبار دیگر پلیس مرا به دام انداخت، اما این بار مرا از مراغه تبعید کردند، یک فاسد را از شهرستان راندند و به تهران فرستادند، همراه با دو مامور...
وقتی به تهران رسیدیم، آنها مرا رها کردند و رفتند، توی تهران بزرگ، من تنها شدم، نه

تحصیل، نه مدرسه نه کار و زندگی، تنها عفریت فساد بود که در من بیدار می شد.
راه افتادم، خیلی زود راهم را پیدا کردم، راهی که تاریک بود، پنج دوست پیدا کردم و همه شب دور هم جمع می شدیم قمار میزدیم، کتک کاری میکردیم، من مخارجم را از راه قمار پیدا می کردم، چون زرد و خورده داشتم، تمام تن و پیکرم کوبیده شده بود، هر کس که متو میزد، خودش خسته میشد، روئین تن شده بودم.
یک آواره، یک چاقو کش بدبخت، همه دنیا مال من بود، اما کدام دنیا، دنیای آلوده، تا اینکه یک روز یکی از همشهریان توی باغ راه آهن مرا دید و سرش را تکان داد و گفت:

بقیه در صفحه ۴۶



باز گشت از مرز بدنامی
سرگذشت: مصطفی - د
نگارش: ص - ج
وقتی جفدها در خرابه میخوانند
وقتی شب سایه ها را فرو میبرد
نو خواه ناخواه در مرداب شب گم می
شوی.
از شهر روز به تاریکی شب میافتی
کجاست امیدی که تو را برهاند؟



افلاطون

در جمهوری نیرومندترین زنان و مردان زناشویی انتخاب

* دستور فرهنگی و پرورشی «جمهوریت» افلاطون

برای آنکه آموزش و پرورش درستی داشته باشیم، نخست باید آفریدگار را بشناسیم و او را سرچشمه همه نیکیها بدانیم: سرچشمه‌یی که جز خوبی از آن جاری نیست و هرگز و هیچگاه از او بدی به کسی نمی‌رسد. آفریدگاری که هرگز دگرگونی نمی‌پذیرد و کمترین تغییر و تبدیل و تحولی در کار و روال او راه نمی‌یابد. آفریدگاری که نیازی ندارد تا در جامعه‌یی، سوای جامعه حقیقت خود، و در چهره‌یی سوای چهره حقیقی خود جلوه‌گر شود. آفریدگاری که از دروغ بی‌زار است و ریا و ظاهرسازی را نمی‌پسندد و هرگونه تملق و فریب را - که گهگاه بنظر بشر پسندیده می‌آید - ناروا میدانند.

خلاصه آنکه ما باید خداوند را پیوسته صورتی از صداقت مجسم و حقیقت مطلق بدانیم. دیگر آنکه نباید بگذاریم داستانهایی و ماجراهایی که ما را از مرگ بیمناک می‌سازند، بازگو شوند. ترس از مرگ و پس از مرگ را نباید به خود راه دهیم. نباید قهرمانان و الهه را بصورتی جلوه‌گر سازیم که تسلیم ترس و بیم میشوند و یا تحت تاثیر انفعالات و تاثرات قرار می‌گیرند و شادی بسیار میکنند و یا دچار غم و اندوه بسیار میشوند. قهرمانان و الهه را باید پیوسته مظهر وقار و متانت و اعتدال مجسم کنیم تا همیشه مورد احترام باشند و سرمشق مردمان قرار گیرند. باید بهر وسیله که هست، تقدیس حقیقت و پرستش راستی و درستی را در مردم پیوریم. برخی از دروغهای مصلحت‌آمیز که مقصود از آن ایجاد اطمینان و آرامش خاطر در مردم است، تنها برای فرمانروایان و زمامداران امور - در صورت لزوم - پرهیز ناپذیر خواهد بود ولی بجز آنان نباید به هیچکس اجازه آن داده شود. اعتدال یعنی ضبط نفس و خودداری از هرگونه افراط و اسراف، و همچنین پیروی از نظام، از ضرورت‌هایی است که همگان باید آنرا بپذیرند و پیروی کنند.

باید بهر وسیله هست تقدیس حقیقت و پرستش راستی و درستی را در مردم پیوریم، برخی دروغهای مصلحت‌آمیز که منظور از آن ایجاد اطمینان و آرامش خاطر در مردم است فقط برای فرمانروایان جایز است!

تنها دنیا دیدگان و پیر مردان مجرب و معتدل شایستگی لقب «مرشد» و راهنما و راهبر را دارند.

منشاء تفرقه و تفاوت میان جنس زن و مرد اینست که زن در رحم خود جنین را می‌پرورد و مرد بذریع این جنین را می‌کارد، سوای این، تفاوتی در کار نیست

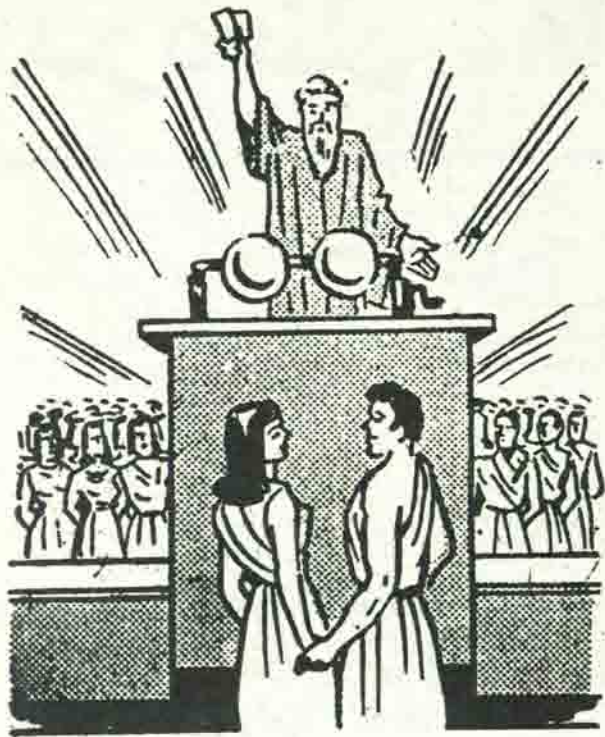
کتابهای بزرگ برای جوانان امروز

با بشر رسیدن انقلاب مردمی و اسلامی ما، دوران تازه‌یی در تاریخ کشورمان آغاز میشود که نسل جوان پیش‌آهنگ و طلایه‌دار آنست. این نسل انقلابی، از هوشیاری و حساسیت ویژه‌یی برخوردار است که نیازهای فرهنگی نوینی می‌آفریند. در سر لوجه این نیازهای فرهنگی نوین، آگاهی از اندوخته‌های علمی و میراث بزرگ فکر و فلسفه انسانی قرار دارد. نسلی که انقلاب کرده و انقلاب او مبتنی بر توحید و ایمان و دیانت است، نمیتواند از میراث‌های علمی و ذخیره‌های فکری و فلسفی و معنوی جهان ناآگاه بماند. از اینرو، تصمیم گرفته‌ایم که ازین پس، هریک از کتابهای جاودان و بزرگی را که از نواع فکر و فلسفه و تاریخ و دانش بشر بیادگار مانده است، در چند شماره به اختصار برای خوانندگان جوان خود خلاصه کنیم تا بتدریج گنجینه‌یی از نبوغ انسانی را به نسل امروز که بنوبه خود نبوغ انقلابی خود را نشان داده است، تقدیم کرده باشیم.

امیدواریم با این خدمت فرهنگی، توانسته باشیم بنوبه خود درین مرحله از سازندگی انقلاب که آفرینش‌های اندیشه درختان باید در سر لوجه آن قرار گیرد، گامی موثر در راه آینده بهتر جوانان ایران برداشته باشیم.

در بهار آزادی و در طلوع فجر دوران جمهوری ایران فشرده و خلاصه نخستین اثر بزرگ از اندیشه‌های جاودان بشر را که «جمهوریت افلاطون» فیلسوف نامی یونان است، در خلال سه شماره تقدیم خوانندگان گرامی خود می‌کنیم تا نوبت به دیگر شاهکارهای فکری و ادبی و فلسفی و سیاسی و تاریخی جهان برسد.

افلاطون ان برای پیوند میشوند



... و چون هنوز برای حق و عدالت، به تعریف درستی دست نیافته ایم، نباید استقامت و بردباری در برابر ناروایی ها را به گونه ای تعریف کنیم که ظلم و ستم را چیره و پیروز نشان دهد.

اما در مورد داستانها و داستانسرای ها، بهترین شیوه آن چنانست که با شعر و شاعری آمیخته باشد. ساده ترین و آسانترین نوع داستانسرای است که وصفی یا تصویری باشد ولی بهتر یش آن خواهد بود که همه این شیوه ها را در آن بکار برده باشند یعنی هم وصفی و هم تصویری و هم شاعرانه باشد.

بر زمامداران و فرمانروایان «جمهوریت» ما فرض است که از تقلید بپرهیزند مگر آنکه تقلید همه آن چیزهایی باشد که شریف و اصیل است، و فراموش نکنند که نامردمی و بدجنسی و خباثت نه تنها مردم را بسوی انحلال اخلاقی میکشاند بلکه پایه های حکومت را هر قدر مقتدر باشد، برور ست و متزلزل میسازد.

اما چه کسانی برستی شایسته زمامداری و حکومت بر ما هستند؟

- بی شک دنیادیدگان و پیرمردان مجری که در برابر همه فریبا و همه آزمایشهای زندگی، پای استقامتشان سست نشده همواره جانب حزم و احتیاط و اعتدال را نگاه داشته اند. اینان هستند که شایستگی لقب «مرد» و «راهنا» و «راهبر» را دارند و میتوانند دیگران را بسوی سعادت رهنمون شوند.

ما باید همه افراد و شهروندان را متقاعد سازیم که همگی باوجود اختلاف و تفاوتی که در ظاهر و باطن داریم، باهم برادر و خواهریم. هر چند سرشت ما و کارایی ما باهم متفاوت باشد ولی گویا انسانی همه ما یکی است. مسکست جنس کسی از طلا، دیگری از نقره، سومی از مس و چهارمی از آهن یا پولاد باشد. لازم نیامده است که حتما جنس فرزند از همان جنس پدر باشد و یا استعدادها و ارزشها و شایستگیها همه یکسان باشند تا همه باهم دست برادری و برابری بدهند. باید درعین نابرابری، برابر بود لزوم و ضرورت

برابری و برادری بخاطر همین اختلاف سرشتها و ارزشها و شایستگیهاست تا کمبودها برطرف شود و اقویاء به ضعف برسند و توانگران بینوایان را دریابند و جامعه در نهایت، حالت متعادل پدید آید.

چاره نیست تا مردم در درجات و مراتب مختلف قرار گیرند زیرا هر کسی را بهر کاری ساختند. اما اصل بر اینست که باوجود این تفاوت مراتب و درجات، همکاری و همیاری و احترام متبادل و برادری و برابری در حقوق انسانی، برای همه و در سراسر جامعه حکمفرما باشد. کارها باید بحسب استعدادها تقسیم شود ولی این تقسیم کار نباید موجب امتیازات و برتریهای غیر انسانی گردد.

* حق و عدل، و فضیلتهای چهارگانه
* اینک از حق و حقیقت سخن گوئیم، و برای آنکه آنرا درست بشناسیم، بهتر است نخست سه فضیلت اصلی را که همواره در کنار حق قرار دارد بشناسیم:

* نخستین فضیلت، «حکمت» است که بویژه باید در زمامداران امور که سلامت دولت بستگی به شایستگی آنان دارد، وجود داشته باشد. اگر زمامداران کشور، مردمانی فهیم و حکیم باشند، فهم و حکمت یعنی بروفق عقل و خرد و شرافت و انسانیت رفتار کردن، در سراسر کشور، عادت مردم میشود.

* فضیلت دوم، «شجاعت» است که تنها خصلت سربازان نیست. معنی شجاعت اینست که خطر را درست بسنجیم. سنجش خطر تنها در میدان جنگ نیست. اینکار در همه زندگی ضرورت پیدا میکند: آنجا که باید دازری درست، دفاع درست، حق خواهی و حقگویی بجا کرد و از فقدان منفعت و مصلحت نهراسید و جانب حق و عدالت را گرفت. همه اینها نیازمند شجاعت است و شجاعت اخلاقی همین معنی را میدهد تا کسی شجاعت اخلاقی نداشته باشد، اصولا شهامت زندگی پیدا نمیکند.

* فضیلت سوم، «اعتدال» است و یا آنچه



خودداری و ضبط نفس نامیده میشود. این درحقیقت، چیرگی صفات خوب بر صفات بد است. در جامعه نیز اگر گروهی که صفات بهتری دارند، کارگزار و کاراندیش گروهی شوند که صفات بهتری مانند آنان ندارند، اعتدال اجتماعی را پدید میآورند. پیوند میان طبقات مختلف جامعه نیز باید از یکجانبی اعتدالی برخوردار باشد.

* عقل و عاطفه و شهوت
* حال ببینیم که این فضیلتها چگونه بر افراد منطبق میشود و در مردمان پدید میآید؟

- ما در فرد، سه صفت متضاد و متباین می یابیم که هر یک از آنها وظیفه خود را از زاویه ویژه خویش انجام میدهد. این صفات عبارتست از: صفات «ذهنی»، صفات «عاطفی و روحی»، صفات «حسی» که مربوط به لذات و شهوات است.

هر یک از این سه صفت، گسسته از دیگری است زیرا هیچ چیز در آن واحد دارای وظایف متضاد بقیه در صفحه ۴۲

* از پیامهای خصوصی سردبیر...
خواهران و برادران عزیزم! آیا در این لحظه که مجله را ورق میزنید غذای روزانه حیوان دست آموز خود را داده اید؟ نکند که او در تنهائی از گرسنگی تلف شود؟

پدر معتاد - مادر بی مسئولیت و دختر

پدر مهربان و عزیز
 اجازه بده خود را معرفی کنم: یک دختر ۱۵ ساله بدبخت و آواره، با یک زندگی سیاه و اندوهناک و بالاخره یک پدر معتاد و فاسد و مادری بی تفاوت و بی مسئولیت!

شاید برای خیلی از دخترها، ۱۵ سالگی، دوران پر شور نوجوانی و بلوغ و عشق و رسیدن به آرزوها و یا غرق شدن در رویاهای شیرین باشد ولی برای من، غرق شدن در زندگی نیکت بار و سیاه پدر و مادرم هست.

پدری دارم که در اعتیاد غرق شده، او معتاد به هروئین، این گرد خانمانسوز و هستی برانداز است. نمیدانم چه کسانی این گرد لعنتی را به میان ما مردم بدبخت آوردند نمیدانم آیا درست میگوند که

اون اشرف سیاه دل، خواهر شاه سابق واردکننده هروئین و قاچاقچی بین المللی بود... واقعا که چه زن دیوسیرت و بدبختی، چه آدم جنایتکاری که زندگی ما را بر باد داد.

بله... پدر من سخت به این گرد معتاد است و همه قضای خانه ما را دود فراگرفته و من نه می توانم لحظه ای از خانه خارج شوم و نه می توانم دوست و آشنائی را بیرون بیاورم چون در یک لحظه سرش گیج می رود و پایه فرار می گذارد.

پدر مرا مجبور می کند که همه لحظاتی را که در خانه هستم برایش مقوا و کاغذ آماده بسازم تا او بتواند پراحتی با دوستانش هروئین بکشد و گاه نیز ساعتها باید به پذیرائی آنها بپردازم. من می بینم که مردان معتاد و هرزه وقتی به خانه ما می آیند میخوانند با

نگاه خود مرا ببینند.
 متأسفانه پدرم این صحنه ها را نمی بیند یعنی آنقدر در دنیای اعتیاد گم شده که هیچ چیز را نمی بیند دیگر خانه ما بیک عشرتکده و شیره کشخانه تبدیل شده و من می بینم که مردان هرزه برای من نقشه می کشند و به پدرم وعده ها میدهند و مادرم که چون عروسک کوکی گوشه ای ننشسته و هرگاه پدرم دستوری صادر کند اجرا می نماید اصلا کاری به این کارها ندارد.

من خود نیز اخیرا سخت سیگاری شده ام و مرتب سیگارهای پدر را کش میروم و به دود هروئین عادت کردم و اگر حتی بکروز این دود بمن نرسد دچار سرگیجه و دگرگونی عجیبی میشوم و بهمین

جهت کمتر از خانه بیرون میروم
 پدر عزیز، من دیگر خود را درین بست می بینم و میدانم اگر این وضع پیش برود بزودی بیک موجود معتاد بی روح و شاید فاسد تبدیل شوم چون هر لحظه حلقه محاصره این مردان هرزه و باصطلاح دوستان پدرم را تنگ تر می بینم و می ترسم که همین روزها، غفلتا انها بر سرم بریزند و بی ابرویم کنند.

پدر مهربان، بگو من چکتم؟ از دست این پدر و مادر به کی پناه ببرم و دردم را به کی بگویم؟
 فرزانه دخترم،
 جز اینکه بگویم لعنت بر این گونه پدرها، تف بر این مادرها که همه تصورات تشنگ و انسانی را از مفهوم پدر و مادر از بین می برند و دردم می شکنند تنها

مادخترها میخوانیم برای مادر بیوه خود دست بالا کنیم!

مادر ما نمونه فداکاری و مهربانی است و زیباست مرتبا مورد آزار و حسادت قرار میگیرد.

سنگ صبور عزیز
 میدانیم که هر روز نامه های زیادی برایت می رسد که در آنها از ماجراهای عجیب و نادر سخن به میان می آید ولی بهر صورت مشکل و یا شاید پیشنهاد من و خواهرانم نیز می تواند هم برای شما و هم برای خوانندگان خوب جوانان شنیدنی باشد.

من و خواهران کوچکترم قصد داریم از طریق مجله محبوبان، برای مادر بیوه و مهربان خود، شوهری مناسب دست و پا کنیم و او را از این برزخ بزرگ نجات دهیم!

که اگر مادرتان اندکی دقت بیشتر در طرز لباس پوشیدن و رفتار و مواجهه روا دارد مطمئنا این سوء تفاهم ها هم پیش نخواهد آمد.

شاید از خود بیرسید که چه برزخی؟ ولی برایتان میگویم که ما در مهربان و قهرمان ما این روزها پراحتی نمی تواند کار کند چون از هر طرف با تیش زبان روبروست.

مادر خوب مان، حدود هشت سال پیش که پدر را از دست دادیم مردانه قد علم کرد و با تلاشی بسیار ما را تر و خشک نمود و فکناشت که هیچکدام کمبود پدر را احساس نمائیم. زندگی من و خواهرانم در تمام ۸ سال گذشته آنچنان راحت و آسوده بود که کم و کسری نداشتیم در حالیکه نمیدانستیم که مادر از هر طرف پادرسرها و زخم زبان هائی روبروست مادر فداکار ما برای راحتی و تامین آسایش ما حتی تن به کار در خانه ها هم داده ولی متأسفانه اخیرا می بینیم که ظاهر ساده ولی دلشین او سبب عکس العمل بعضی خاتم ها میشود چون آنها فکر می کنند که مادر بیوه ما میخواهد هسر آنها را بقاپد!

بدنبال چاپ ماجرای جوان ۲۶ ساله ای بنام «...» در صفحه سنگ صبور مجله شماره ۶۳۲ جوانان، نظرات موافق و مخالف فراوانی به دفتر مجله رسید.

«...» ۲۶ ساله نوشته بود که اهل یکی از کشورهای همسایه است و روابط عاشقانه ای میان او و یک دختر مشهوری که یکبار در زندگی دچار لغزش شده، جوانی او را فریب داده و متعاشش نموده است برقرار گردیده و همین عشق سبب رهایی دختر از این برزخ - گناه اوده شده و به راه راست آمده است از روزیکه دوستان و خانواده بی به این عشق بردند مرتب جوان را تهدید نموده و خواسته اند که هرچه زودتر او را رها نماید وگرنه همگی او را تنها خواهند گذاشت.

جوان افزوده بود در حالیکه همه امید دختر به اوستگی دارد آیا او را رها کند یا نه؟
 جالب اینکه با چاپ این مطلب، نظرات موافق و مخالف فراوانی چه تلفتی وجه از طریق نامه بریسان رسید که گوشه ای از نامه هار لمیخوانید.

پاسخ خوانندگان مجله به یک سوال

آیا این جوان با دختر دلخواهش ازدواج بکند یا نه؟

مسئله جناب این نظرات می تواند راهگشائی نیز برای «...» باشد تا باصطلاح با خیال راحت تصمیم بگیرد.

آقای ل. خ (خرمشهر): برادر، از تهدیدهای خانواده ترس، تو باید دست این دختر ستمدیده و آواره را بگیر و او را به سیر منزل باکی و سعادت برسانی.

خانم ف. م (خرم آباد): برادر جان! بخاطر خدا، بخاطر انسانیت با این دختر ازدواج کن، برادر امیزاده زاده اشتباه است، دختر خودش به گناه و اشتباه اعتراف نموده و تو را ناجی خود میداند با جوانمردی دست او را بگیر، تو بهشت را برای خود میسازی خصوصا در پیشگاه امام رضا (ع).

آقای بهنام: (اصفهان): از این دختر بخاطر خانواده و سنت های مذهبی و ملی کشور خود دست بردار و هر طوری شده او را راضی کن که بره خود برود و تو را همچون برادری دوست بدارد و بخاطر بسیار.

خانم مهین محمدی: برادر، به کشور خودت بازگرد این دختر بدتر تو نخورد، مسلما در آینده هم

برادر و خواهر عزیز
 در زندگی همانطور باشیم که باید باشیم آنها که نامه های بی امضاء می نویسند آنها که چهره و نام خود را پشت تلقین پنهان میکنند، آنها که ناجرانمردانه درباره هر همجنس و هم میهن خود شایعه می سازند، آنها که حرف خود را در دهان دیگران می گنجانند و در قسمت تاریک زندگی برای خنجر زدن بدوست و دشمن کمین میکنند هرگز حقیقت را درک نکرده اند زیرا حقیقت همیشه شجاعت زاست و انسان شجاع هیچوقت خود را چون شیطان در تاریکی پنهان نمی سازد

جوابهای کوتاه سنگ صبور

- ح. ع (پندر عباس): برادرم، به اداره نظام وظیفه مراجعه کن فکر می کنم راه حلی برای مشکل تو باشد.
- م. ت (تویسرکان): پسر من، من عقیده دارم که تو عجلالتا اندیشه عشق و ازدواج را نکنی و به تحصیل و مسئله سربازی خود بپرداز، انشاء الله در آینده چنین فرصت هائی پیش خواهد آمد.
- امضاء محفوظ هستنجدج: دخترم، اگر واقعا این جوان تو را دوست دارد باید اقلا تو را نامزد کند و بیش از این برایت نلراحتی درست نکند.
- ب. ل «کرماتشاه»: برادرم، من عقیده دارم که تو باید هر چه زودتر دنبال تحصیل و یک شغل خوب را بگیری مسلما آن دختر هم صبر می کند و بعد با ابرومندی و سر بلندی ترتیب ازدواج را میدهد.
- سید علی: ف (اهواز): برادرم، در این زمانه دیگر فکر نمی کنم مسئله ثروت مهم باشد

مهر بیوه گن بر پیشانی مادرمان، حالا دیگر بصورت یک مشکل بزرگ درآمد و این کدبانو ۴۴ ساله فداکار مهربان به بن بست رسیده است. حالا ما به مجله جوانان پناه آوردیم تا با بازگو نمودن مشکل مادر، برایش یک شوهر خوب و وفادار و انسان بیاییم و آینده اش را تضمین کنیم. شاید خیلی ها با خواندن این نامه در دل قضاوت های گونه گونی بکنند ولی ما بخود جرات ندادیم و این نامه را نوشتم تا شاید این مرد خوب از راه برسد و سعادت و خوشبختی بروی مادرمان در بکشد.

امضاء محفوظ
 دختران خوب
 نامه تان را چاپ کردیم، شجاعت مادر تان را در خدمت فرزندان میستائیم، ضمنا توصیه میکنیم

بدبخت!

چاره را در این میدانم که هرچه زودتر به دادگستری و یا کلاتری و یا کمیته های اسلامی محل نامه ای بنویسی و یا مراجعه کنی تا بتوانی سرپا از این معرکه نجات یابی و از سقوط و بدنامی خود جلوگیری نمایی. دخترم خوب میدانم که تو چه می کنی و چه بر سر آمده ولی خوشحالم که باز هم مقاومت نمودی و هنوز دیر نشده است گاه با خود می اندیشم که آیا این آدم ها را نیز می توان پدرمادر نامید؟ اینها فقط نامی از پدرمادر بر خود دارند... مطمئن باش این مقاومت و بردباری و قلب پاک و نیالوده ات، تو را به دنیای پر امید و پاکی میرساند

سنگ
صبر



پدر و مادرم از «دختر» بیزارند!

کنک و روح حساس طاق حرف های یبشار آنها را ندارد.

دخترم، نامه تو، زندگی پر درد و غم آلودت، مرا بکلی افسرده و دگرگون ساخت. چطور میتوان پاور کرد پدر و مادری که باید نمونه انسانیت و مهربانی باشند این چنین بی رحمانه با فرزندان خود رفتار کنند؟

در اسلام که دختر و پسر با هم برابند، در اسلام که برابر نا برابری قیام کرد، این چنین رفتار ناپسند و قابل جزاست.

دخترم، ضمن اینکه برایت تحمل و بردباری آرزو دارم توصیه میکنم تحصیلات خود ادامه دهی تا در آینده با انکاه نفس و شخصیت و استقلال روحی و معنوی از این مهلکه نجات یابی. ضمناً اگر می بینی که فشار از حد توانت ات خارج است به روحانی محل خود مراجعه کن تا او با پدر و مادرت صحبت کند و آنها را راهنمایی نماید.

سنگ صبر

انها حتی مرتب مرا از خانه بیرون می کنند و میگویند تو نفرین شده و شوم هستی ما دختر نسیخواهیم دختر مایه تنگ و دردمس است! شاید باورتان نشود ولی خواهر بزرگترم ۴ سال پیش بخاطر همین درگیریها و کنک خوردنها و نفرت ریشه دار، از خانه گریخت و در همین سرگردانیها و آوارگیها خودکشی کرد تا شاهد این زندگی پر درونج نباشد.

برادر ۱۸ ساله ام با دیدن این وضع تحمل خود را از دست داد و عاقبت از خانه فرار کرد و بکلی ناپدید شد.

حالا تنها من مانده ام با یک زندگی جهنمی و پدر و مادر خشکین و عصبی و آینده ای تاریک. بارها هوسایه ها خواستند مرا از چنگ پدر و مادرم درآورند و نگذارند آنها مرا زیر کنک مجروح سازند ولی پدرم فریاد میزد دختر مال است و به کسی هم ربطی ندارد!

سنگ صبر عزیزم، بمن بگو چکم، به کی پناه ببرم راه چاره من چیست... من که تنها راه را خودکشی میدانم چون دیگر بدن نجیف من تحمل

ای مشکل گسای درمندان فریاد پراکنده مرا بشنوید و فریادم را به گوش همه انسانها برسانید، فریاد یک دختر بی پناه و ناامید و دل شکسته را، من، یک دختر ۱۶ ساله هشتم ولی در دورنجهی که تابحال بدوش کشیده ام چنان سنگین و طاقت فرسات که احساس می کنم سالها پیر شده ام و دارم از پایی می اقوم. درد من، بیزاری پدر و مادرم از «دختر» است آنها از فرزند دختر بیزارند و نفرت دارند! تعجب نکنید این نفرت در همه قاصیل ما وجود دارد و همه وقتی بچه هایشان به دنیا میآیند، منی فهمند که صاحب دختر شده اند همچون نفرین زده ها، فرار می کنند و بهر کاری دست میزنند تا بلکه از شر دختر فرار کنند!

میدانم علت این همه نفرت چیست؟ میدانم چرا هسگی علیه دختر سیج شده اند ولی این را خوب میدانم که از اولین روزهای تولد با بیزاری و نفرت پدر و مادرم رو برو شدم آنها به هر بهانه ای مرا بیاد کنک گرفته و میگرد و مرتب سرم فریاد میزنند و بهر گاه خدا برای مرگ من دست به دعا بر میدارند و مرتب نفرین می کنند.

تو می توانی با ترقی در تحصیل و کار، جوایگوی همه این مشکلات باشی.

✱ مرتضی، سن: برادرم، تو باید با آن دختر ازدواج کنی چون سالها با او دوست بودی، بعد نامزدش کردی و حالا هم روز عقد را تعیین نمودی بنابر این پشتیبانی تو تحت تاثیر چند آدم حسود و نادان، خیلی بی رحمانه و نا بجاست.

✱ روح الله (گرگان): پسر، تو که تا با امروز صبر کردی، از خود مردانگی و بردباری نشان دادی بهتر است باز هم با تکیه به ایمان قوی خود و اراده آهنینی که داری صبر کنی و انشاء الله در آینده تو با شغل و درآمد خوب و تلاش می توانی همه خانواده را زیر چتر حمایت خود بگیری.

✱ حسین، که برادر، اول اینکه مسئله قدر امیتوانی با ورزش و تغذیه خوب حل کنی در مورد آن دروغ نیز با پس انداز و آینده پاک و منزه جبران میشود و مسلماً اراده و تصمیم مردانه تو می تواند مشکل و لخرچی را نیز حل نماید.

✱ نسیم (ابادان): دخترم، اینگونه مردها و این عشق مسلماً پایان خوش ندارد، من اعتقاد دارم تا دیر نشده و درگیر یک ملجرا تشدی خود را نجات بده و او را فراموش کن.

✱ هایده (بابلرس): دخترم، بهتر است مسئله را با خانواده ات در میان بگذاری و شر این آدم مزاحم را کم کنی.

مارشال رومل بازهری که

بود

این هفته تمام حقایق درباره «مارشال رومل» و «مارا» انقلابی فرانسوی

بیش از یک سال است که میلیونها فرانسوی، پویزه جوانان، شنونده برنامه‌ای در رادیو مونت کارلو هستند که تمام حقایق درباره نام دارد

در این برنامه آن وقایعی از تاریخ که روی زندگی ملت‌ها تاثیر نهاده اند یا منتهای دراز مورد بحث بوده‌اند به شیوه ای دلنشین و بدون توجه به تقدم و تاخر زمانی شان بازگو میشوند. مجله جوانان که با همکاری تهیه کنندگان این برنامه رادیویی، این مجموعه جالب و مفید را در اختیارتان میگذارد یقین دارد که مجموعه آن برای شما یک دایرة المعارف تاریخی شیرین خواهد بود



زدهام شروع کرد و مدارج ترقی را یکی پس از دیگری طی نمود تا نام او در بعضی از پست های مهم درخشد.

«مانفرد رومل» پسر فیلد مارشال رومل روپاه صحرا تا کتون مشاغلی از قبیل مشاور دفتر مخصوص صدر اعظم سابق آلمان کارشناس مالی حکومت ایالتی بادن - فورتمبرگ و همچنین وزیر دارائی آن حکومت را بعهده داشته است.

او هیچگاه تصمیم نداشت راهی را که برای خود انتخاب کرده بود، عوض نماید. تا اینکه چهار سال قبل تحولی در زندگی او بوجود آمد و حزب اتحاد دمکرات مسیحی از وی خواست تا کاندیدای حزب برای فرمانداری ایالت بادن - فورتمبرگ بشود و پس از اندیشه فراوان این پیشنهاد را پذیرفت.

این اولین تجربه او در انتخابات بود، مع الوصف ثابت کرد که نه فقط یک کارشناس برجسته در امور مالی است بلکه طراح برنامه های سیاسی هم میباشد.

و بدین ترتیب پس از انزوائی نه چندان کوتاه نشان داد که میتواند به آسانی با مردم «معامله» کند و آنها را شاد سازد و توجه آنها را جلب کند.

این بار از نام پدرش «روپاه صحرا» معروف استفاده کرد.

وی درباره اثر نام پدرش در انتخاب گفت هنوز هم عده زیادی از مردم به پدرش احترام میگذارند و همین احترام در انتخاب او بفرمانداری اشتوتگارت بی تاثیر نبوده است.

انتخاب مانفرد رومل به فرمانداری اشتوتگارت فرصتی بود تا یک خبرنگار مصری مصاحبه‌ای با وی بعمل آورد و خاطرات او را از پدرش روپاه صحرا فیلدمارشال «اروین رومل» در جنگ العالمین جویا شود رومل پسر لبخندی زد و گفت:

البته من خاطراتی از آن دوره دارم. موقعیکه نبرد العالمین در گرفت من سیزده ساله بودم و با آنکه خیلی نوجوان بودم، مع الوصف اختیار و تحولات این نبرد را دنبال میکردم. خوب، بیاد دارم که پدرم در یکی از بیمارستانهای اتریش بستری و معالجه میشد که مونتگمری فرمانده نیروهای انگلیسی خود را آماده یک حمله میکرد یک روز در کنار تخت خواب پدرم در بیمارستان نشسته بودم که هیتلر تلفنی با او صحبت کرد و باو دستور داد که علیرغم بیماری اش به مرکز فرماندهی خود در مصر برود. من تصور میکردم که عوامل متعددی باعث پیروزی آنروز مونتگمری شد که پدرم در آنها هیچگونه نقضی نداشت.

انتخاب کرد - زندگی اجتماعی خود را بدون در نظر گرفتن شهرت پدر خویش از اولین

حتی تاریخ درامد رومل پسر فرزند روپاه صحرا راه پدر را برنگزید و پس از طی دانشکده حقوق... پیشه وکالت دادگستری را

سجین سعی نکرد در همان راهی گام گذارد که پدرش رفت و بصورت یکی از افسانه های جنگ دوم جهانی و

هیچوقت سعی نکرد از شهرت وسیع در خود که هنوز هم پس از ۳۴ سال طنین افکن است بهره برداری کند...

انتخاب کرد - زندگی اجتماعی خود را بدون در نظر گرفتن شهرت پدر خویش از اولین

حتی تاریخ درامد رومل پسر فرزند روپاه صحرا راه پدر را برنگزید و پس از طی دانشکده حقوق... پیشه وکالت دادگستری را

سجین سعی نکرد در همان راهی گام گذارد که پدرش رفت و بصورت یکی از افسانه های جنگ دوم جهانی و

هیچوقت سعی نکرد از شهرت وسیع در خود که هنوز هم پس از ۳۴ سال طنین افکن است بهره برداری کند...

«مارا» انقلابی فرانسوی در روان حمام به قتل رسید



پس از «مارا» در روان حمام

نویس مشهور فرانسوی از اجناد او بود. ولی علت توجه ما به او این نیست. شارلوت زیبا و موزلاتی بعدها بصورت یک قهرمان وارد تاریخ شد و به همین دلیل است که اندکی درباره اش سخن میگوئیم.

در سال ۱۷۹۳ چهار سال از اشغال باستیل میگذشت. لونی شانزدهم روز ۲۱ ژانویه اعدام شده بود و بر فرانسه یک شورای انقلابی بنام «کوانسیون» حکومت میکرد این شورا برای اعمال حکومت کمیته های مختلفی را زیر نظر داشت که از آن جمله بود کمیته

روز ۲۸ ژوئیه ۱۷۶۸ دختری در قصبه «رونسرای» فرانسه بدنیا آمد که پدرش زمین داری محترم و کم در آمد بود. دخترک «شارلوت» نامیده شد و نام خانوادگیش نیز «کوردا» بود کورداها ها بهت کمی در آمد زندگی سختی داشتند. پدر مردی متدین و احساساتی بود. ولی مهارتی در اداره یک مزرعه نداشت. به همین جهت دختر اولین سال های زندگی را در محیط فقیرانه خانه محقر پدری بسر آورد و از مادر آموزش مذهبی دید و بعدها آن را در صومعه «کانن» تکمیل کرد این دختر ویژگی دیگری نیز داشت: «کورنی» نمایشنامه

هیتلر فرستاده شود کشتی کرد!



مانفرد رومل تنها پسر رومل در میان پدر و مادرش زمانیکه فقط سیزده سال داشت

جسد روباه صحرا در مدرسه واگنر پس از خودکشی بدستور هیتلر



مانفرد رومل فرماندار اشتوتگارت در پنجاه سالگی - او اینک ۵۱ سال دارد.



«مانفرد رومل» درباره موزه ویژه رومل که اخیراً در مصر برپا شده گفت بمحض اطلاع از برپائی این موزه یک پاتو متعلق به رومل و چند وسیله خصوصی او را نیز به مصر فرستاده و بزودی از این موزه دیدن خواهد کرد. چرا خودکشی کرد...؟

از فرماندار اشتوتگارت پرسیده شد: - آیا فیلم روباه صحرا را که جمس میسون هنرپیشه برجسته انگلیسی در آن ایفای نقش کرده مشاهده کردید؟ نظر شما درباره صحت وقایع این فیلم پویزه پایان زندگی رومل چیست؟ و آیا واقعا خودکشی کرد یا اینکه خودکشی یک ماجرای ساختگی بود؟

مانفرد رومل لحظه ای سکوت کرد... مثل این بود که در زوایای خاطره خود بدنبال حقیقت کاوش میکرد... سپس گفت: - آری فیلم را دیدم. فیلم بسیار خوبی بود و اکثر وقایع آن تا میزان زیادی صحیح بود درست است مرگ پدرم در اثر خودکشی بود ولی او در اثر فشار و اجبار و بمنظور نجات من و مادرم بزندگی خود خاتمه داد.

رومل پسر ادامه داد:

- در سال ۱۹۴۴ و پس از اینکه متفقین جبهه دوم در نرماندی را فتح کردند پدرم که فرماندهی آن جبهه را بعهده داشت سعی نمود که پیشروی متفقین را متوقف سازد... ولی پس از بررسی به این نتیجه رسید که اشتباهات زیادی مرتکب شده اند و همین اشتباهات مانع جلوگیری از این حمله است. لذا همراه با بعضی از همکاران خویش بطور پنهانی با متفقین تماس گرفت تا شرایط شرافتمندانه برای آتش بس کسب کند و موقعیکه در نقطه ای از فرانسه منتظر نتیجه پیشنهاد خود بود، اتومبیل او مورد اصابت گلوله هائی قرار گرفت که از یک هواپیمای متفقین شلیک شد.

در همان ایام هیتلر به راز تماسهائی که با متفقین صورت گرفته و پدرم هم در آنها نقشی داشته پی برد و بهین جهت یک شیشه زهر همراه با فرستاده ای ارسال داشت و به او تکلیف کرد که چنانچه با آن زهر خودکشی نکند، او را به اتهام خیانت عظیم محاکمه خواهند کرد و خانواده اش در آلمان در فشار و مضیقه قرار میگيرند.

رومل هم ترجیح داد برای حفظ جان من و مادرم جان خود را از دست بدهد و با زهری که هیتلر برایش فرستاده بود به زندگی خویش خاتمه داد.

هیتلر تلفنی رومل را از بستر بیماری به صحنه العلمین فرستاد اما

آخرین عکس رومل روباه صحرا در دهم اکتبر ۱۹۴۴ او پس از معالجه چشمش که در اثر شلیک گلوله به اتومبیل او آسیب دیده بود از بیمارستان خارج میشود. چهار روز پس از این بود که رومل زهر ارسالی هیتلر را نوشید و خودکشی کرد.



محاكمه موش های

فرانسوی در حقیقت

زندانیانی که تحت عمل جراحی پلاستیک صورت قرار گرفتند با چهره جدید کمتر جرم خود را تکرار کردند

وکیل فرانسوی بارها جلسه پیدا کنند اما یکبار که

ژاپنی ها يك مرغ سخنگو را بجرم استعمال الفاظ رکیک بدادگاه برده و محاکمه کردند!

يك فرانسوی دو همسرش را به اتهام اینکه کباب را میسوزانند یا کم می پزند کشت!

داکوتای جنوبی جریمه توقف ممنوع یا ۵۲ دلار نقد یا يك لیتر خون است!

فراخواه رسید که جوامع مختلف از محکوم کردن مردم باعالمی که هیچ آسیبی بدیگران نمی رساند دست بردارند؟ بنا بر گفته «جیمز تری تیلور» در «لکزینگتون» کنتاکی قانونی قدیمی وجود دارد که هنوز هم قابل اجرا می باشد. طبق این قانون کسی حق ندارد در جیب خود بستنی قیفی حمل کند. «پل استینر» از قانونی اسم میبرد که توسط «ژوزف» امپراطور اتریش وضع شده و طبق آن راهبه ها حق پوشیدن کراوات ندارند. اگر اندکی در تاریخ بعقب برگردیم خواهیم دید که فاحشه های «رمی» مجبور بودند طبق قانون کلاه گیس بوز بپوشانند. نتیجه این قانون مدی بود که بین زنان طبقات بالا شدت رایج گردید. خروارها موی بلوند از آلمان به «رم» صادره و صدها کلاه گیس برای زنان ثروتمند ساخته شد و آرایشگران و سازندگان کلاه گیس از این طریق ثروتی هنگفت دست یافتند. «مالینا» زن بیوفای امپراطور «کلادئوس» یکی از اولین زنان طبقه بالای اجتماع بود که باین مدروزی آورد.

عجیب ترین کتاب قانون تدوین شده برای مدرسه حقوق:

«مجازات جنایی و اشد مجازات برای حیوانات» این کتاب در سال ۱۹۰۶ توسط «ای. آر. ایوانس» نوشته شد. بدادگاه کشاندن یک زرافه که اقساط یخچال خود را نپرداخته است و یا دستگیری و بزدان انداختن پشه ای است که به زنان و کودکان بیگانه آسیب رسانده! کتاب قانون عجیب دیگری نیز با نام طویل «حل مسائل قوانین عدالت از طریق ریاضی و شرح آنچه که در طی سالیان متناهی بین دکتر «جان دی.» و ارواح اتفاق افتاده در قرن هجدهم در انگلستان منتشر شد!

عجیب ترین وکیل مدافع: «بارتولومو دوچینی» حقوق دان فرانسوی در سال ۱۵۱۰ با

ربایی سیاسی بحدی دور از ذهن بنظر میرسد که ممکن است واقعیت آن مورد تردید قرار گیرد. اما در واقع پلیس «سنتافه» «آرژانتین» مردی را دستگیر کرد که سوار یک اتوبوس شهری شد و با بکار بردن اسلحه از راننده خواسته بود که او را به «کوبا» ببرد.

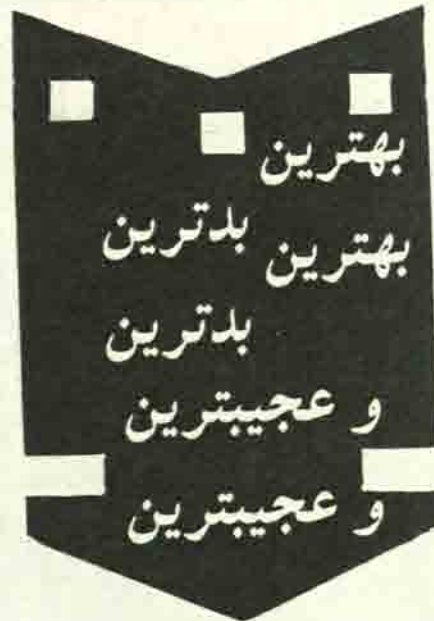
عجیب ترین نوع فرار از زندان: خانم «سیتیانل» از اهالی «سنتا آنا» کالیفرنیا از مقابل چشم هفتاد زندانی بیجهای شیشه بین محل ملاقات کنندگان و زندانیان را باز کرد، شیشه را بکناری نهاد و دست شوهر مجرم خود را گرفت و بارامی از زندان خارج شد.

سخت گیرترین قاضی: شهرت «سرفرانسیس بیچ» بعنوان سختگیرترین قاضی قرن هجدهم انگلستان لقب «قاضی چوبه دار» را برای او به همراه آورد. این قاضی بگفتن جملهای بیمزه هم معروف بود. در سن هشتاد سالگی و هنگامیکه او کاملاً دچار ضعف بیری شده بود یکی از دوستانش راز سلامتیش را از او جويا شد. قاضی «بیچ» در جواب گفت:

«آقای عزیز می بینید که من بدار زدن ادامه میدهم، من همچنان دار میزنم».

عجیب ترین آدم دزدی: «دیلیواس، گیلبرت» در سن دو سالگی از والدینش در شهر «نابل» ایتالیا دزدیده شد. ریاندگان برای بازگرداندن او در مقابل هر پوند از ورزش تقاضای یک لیبره استرلینگ کردند. «گیلبرت» در آن هنگام بیست و پنج پوند وزن داشت. بعدها وقتی گیلبرت بزرگ شد، بشهرت رسید و بیست آسیستانی «ارتوسالیوان» (اهنگساز معروف انگلیسی مترجم) برگزیده شد او در ایراهای او دوبار از ماجرای ربوده شدنش در کودکی استفاده کرد.

عجیب ترین نوع قوانین: آیا روزی



عجیب ترین بزهکار - عجیب ترین نوع اتومبیل ربائی - عجیب ترین نوع فرار از زندان - سخت گیرترین قاضی - عجیب ترین آدم دزدی - عجیب ترین نوع قوانین - عجیب ترین کتاب قانون - عجیب ترین وکیل مدافع - عجیب ترین سوگند - عجیب ترین نوع آزمایش - عجیب ترین نوع سوگند - عجیب ترین نوع آزمایش - عجیب ترین تکرار کننده جرم - عجیب ترین دزدی - ووو

کتاب بدترین، بهترین و عجیب ترین - یکی از کتابهای جالب و خواندنی است که ترجمه آن از مدتی پیش در مجله آغاز شده و فصول مختلفی را دربر میگیرد.

۱۶-

گردید. در سال ۱۹۶۵ یک الاغ چموش متعلق به «اوسوریو فرناندز» زارع برزیلی بجرم قتل یک پسر جوان که با لگد الاغ کشته شده بود دستگیر گردید. عجیب ترین نوع اتومبیل ربایی: این اتومبیل

عجیب ترین بزهکار: در سال ۱۹۷۲ یک مرغ سخنگو در «میراگی» ژاپن بجرم نوک زدن به بچه ها و بکار بردن کلمات رکیک در ملاء عام دستگیر شد. چون این برنده در ایستگاه پلیس از جواب دادن بسئالات سرباز زد اجباراً آزاد شد و چند روز بعد روی برده تلویزیون ژاپن ظاهر

دزد در یک دادگاه

نابزرگترین نمایش

دموکراسی بود!

کمه را به تاخیر انداخت تا متهمین در دادگاه حضور متهمین را دستگیر کرده و روانه دادگاه بودند مورد حمله گربه ای قرار گرفتند و....



کند صادر کرد متاسفانه پرونده هایی که از این مورد باقی مانده کامل نیست و ما نتوانستیم بفهمیم که رای نهایی صادر شده چه بوده، اما اطلاعات گردآوری شده حاکی از آنستکه «بارتولومو دوچسنی» پس از پایان این محاکمه معروف در موارد بسیار دیگری نیز در محاکمه حیوانات نقش وکیل مدافع و گاهی هم نقش دادستان را ایفا کرده است. در واقع «دوچسنی» در بوجود آوردن این مسابقه تاریخی که حیوانات همیشه مورد تکفیر و طرد چه از طرف کلیسا و چه از طرف قوانین مدنی قرار گرفته اند نقش عمده ای داشته است و در عین حال این گونه محاکمات بظاهر مسخره تثبیت دموکراسی و نمایش آن برای آگاهی خلق بود.

بهمه گرفتن دفاع از موشهایی که متهم به دزدی محصول جو دهکده «آتون» بودند شهرت فراوان و موقعیت خاصی دست یافت. «دوچسنی» وکیل مدافع تسخیری تعیین شده از طرف دادگاه بود (بنظر میرسد که موشها اهمیتی بدفاع از خود نمیدادند). وقتی پرونده برای اولین بار در دادگاه مطرح شد، مامور اجرای دادگاه نتوانست حتی یک موش را در دادگاه حاضر کند «چسنی» بنای دفاع خود را بر این مسأله قرار داده با حرات تمام اظهار داشت که دادگاه بهیچ عنوان نمیتواند در غیاب موکل او دعوا را مطرح کند مگر آنکه شواهد کافی ارائه شود که دادگاه همه کوشش خود را برای آنکه تاریخ تشکیل دادگاه و لزوم حضور آنها را در جلسه بااطلاعتشان برساند انجام داده است. «چسنی» بر این مسأله تاکید کرد که همه متهمان بایستی در جلسه حضور داشته باشند. نتیجه این جلسه آشکار است. چون همه موشهای «آتون» بدزدی متهم بودند تا هنگامیکه همه آنها در جلسه حضور بهم برسانند امکان رسیدگی به پرونده وجود نداشت. قاضی دادگاه اعتراض را وارد دانسته دستور داد که جلسه بتأخیر بیفتد. در جلسه دوم «چسنی» دادگاه را تکان داد. هنگامیکه چند تن از موکلان او (که البته تا زمان اثبات جرم حقا بیگناه بودند) در راه آمدن بدادگاه مورد حمله چند گربه ملعون بد رفتار قرار گرفته بودند. بطور قطع دادگاه تا زمانی که نمیتوانست سلامت آنها را تأمین کند نبایستی انتظار میداشت که آنها در دادگاه حاضر شوند. قاضی دادگاه دوباره تحت تأثیر قرار گرفته و این بار فرمانی مبنی بر اینکه هیچ گربه ای حق ندارد در راه دادگاه موشها حمله

نخواهد بود، درحالیکه یک بیگناه که از فشار وجدان رنج نمیبرد برای فرودادن برنج بزاز کافی دردهان خواهد داشت. * عجیب ترین نوع تعقیب: تیتز سرمقاله شماره بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۶۷ «نیویورک تایمز» چنین بود. «گاری حمل زباله در تعقیب مافیا». بقیه در صفحه ۴۲

کاهش مسلم و چنانچه غرق میشد بیگناه بود! چینی ها از روشی که بیشتر قابل فهم است استفاده میکردند این روش که در مورد تشخیص راستگویی متهم بکار برده میشد چیزی جز جویدن یک مشت برنج خام نبود. اساس این تئوری براین اصل استوار بود که دهان شخص مقصر تحت فشار عصبی خشک شده و او قادر بفرو دادن برنج

خواهران و برادران عزیز مسافرا! در این لحظه که تو در راه سفری یا مدتهاست در شهر دیگری زندگی میکنی آیا از والدین، فامیل و دوستانت خبری داری؟... آیا حالشان را پرسیده ای؟ آیا خبری داری که پدر و مادرت در چه وضعی بسر می برند؟... خوب اگر آنها را تا امروز بهر دلیل بی خبر گذاشته ای چرا همین حالانامه ای برایشان نمی نویسی تا از سلامتی تو آگاه و خوشحال شوند؟

از پیامهای خصوصی سردبیر...

آقا یا خانم فداکار را معرفی کنید

فداکار این هفته، جوانمردی از ارومیه (رضائیه) است.



دست از کارهای نیکش بر نداشته است، و خانواده ما هم از داشتن چنین پدري بخود می‌بالد.

این مرد، دختری را از مرگ نجات داد ولی خودش به بستر بیماری افتاد!

بدبختانه و متأسفانه قایقی هم در آنجا نبود تا بوسیله آن دختر بیچاره را نجات بدهند. یک مرتبه من دیدم پدرم که لخت شده بود خودش را به کنار آب رساند و گفت:
- خدایا به امان تو. و بعد به آب زد و بطرف آن دختر رفت.

فداکار این هفته را دوشیزه فریده جلیلی معرفی کرده است. این دختر خانم در ابتدای نامه اش نوشته است: «دختری هستم هفده ساله و در کلاس دوم اقتصاد دبیرستان محبوبه متحدین ارومیه (رضائیه سابق) درس می‌خوانم. می‌خواهم مردی را به شما معرفی کنم که بخاطر فداکاریهایش در ارومیه معروف است. این مرد پدر من است. شاید بگویند هر کسی از پدرش تعریف میکند امانه، اینطور نیست. اجازه بدهید عرض کنم: من بعضی از کارهای نیک پدرم را بچشم خود دیده‌ام مثل کمک کردن به یک خانواده بی سرپرست یا بردن مرد بیماری از ارومیه به تبریز و بستری کردن او در بیمارستان، یا فروختن گلیم پشمی زیر پای ما بخاطر یک جوان بی پول و...»

همه ما از ترس و وحشت گریه میکردیم و می‌گفتیم ختما او جانش را از دست خواهد داد. من ضمن گریه و ترس و وحشتی که وجودم را گرفته بود به مادرم و بچه‌های کوچکتر دلداری میدادم و می‌گفتم:
- خدا با پدر است و او دختر را نجات داده و خودش هم صحیح و سالم به ساحل خواهد رسید.

بالاخره پدرم به آن دختر رسید و او را به دنبال خود کشید تا از باتلاق دور کند. ولی مثل این بود که دختر به باتلاق چسبیده است پدرم با یک حرکت ناگهان او را بطرف خودش کشید و از باتلاق خارج کرد.

مردم که در ساحل ایستاده بودند وقتی دیدند پدرم دختر را از باتلاق بیرون کشیده بطرف او رفتند تا کمکش کنند.

پدرم با زحمت دختر را به ساحل رساند و تحویل خانواده اش داد ولی خانواده دختر بدون اینکه کوچکترین تشکری از پدرم بکنند او را بطرف آمبولانسی که تازه رسیده بود بردند تا به بیمارستان برسانند و بعد هم پی کار خود رفتند.

* از گلوی پدرخون می‌آمد من ناگهان متوجه پدرم شدم. دیدم حالش خیلی بد است. نمی‌تواند حرف بزند و از گلویش هم خون می‌آید. از ترس بدنم شروع به لرزیدن کرد با سروصدا مردم را به کمک گرفتیم و او را به بیمارستان رساندیم.

سه روز در بیمارستان بستری بود بدون اینکه بتواند حرفی بزند. بعد از این مدت مریض شد و به خانه آمد، اما از بخت بد حالش روز بروز وخیم‌تر میشد.

به بیمارستانهای مختلف مراجعه کرد. به تهران آمد و بالاخره بعد از آزمایشهای زیاد و عکسبرداری پزشکان تشخیص دادند که بقدری آب شور به شکم پدرم رفته که معده اش بکلی سوخته و زخم معده عمیقی دارد. چه دردناک بود، از یک طرف بی‌پولی و از طرف دیگر زخم زبانهای مردم که پدرم را سرزنش میکردند که چرا بخاطر آن دختر باید جانش را در خطر بیاندازد؟

پدرم هنوز هم مریض است و بغیر از برنج دم پخت و دوا هیچ چیز نمی‌خورد. اما باز هم به مردم کمک می‌کند و

اما یکی از کارهای پدرم که خودم نیز شاهد آن بودم و با دیدن آن حادثه به داشتن چنین پدری افتخار می‌کنم، سال قبل اتفاق افتاد. من این حادثه را که در آن پدرم جان یک انسان را نجات داده اما خودش به سختی صدمه دیده برایتان می‌نویسم.

* ماجرا

پارسال اواخر بهار به اصرار ما بچه‌ها که می‌خواستیم به دریاچه رضائیه برویم، پدرم مرخصی گرفت و ما را به کنار این دریاچه معروف برد. کنار دریاچه خیلی شلوغ بود، هزاران نفر که از سراسر مملکت به رضائیه آمده بودند در کنار ساحل دراز کشیده بودند و یا در آب مشغول شنا بودند. حدود ساعت دوازده سر و صدای زیادی به گوش مادر چادری که نزدیک ساحل بود رسید. همگی از چادر خارج شدیم تا ببینیم چه خبر است.

عده‌ای در کنار ساحل ایستاده بودند و زنی که به شدت گریه میکرد، فریاد می‌زد:

- دخترم! دخترم! او و نامزدش از تهران آمده‌اند که استراحت کنند ولی حالا دخترم دارد غرق می‌شود... دختر آن زن که تازه با پسر جوانی نامزد شده بود از تهران به رضائیه آمده و مهمان بودند. سوار تیوپ لاستیکی می‌شوند و بر اثر غفلت یک موج بزرگ آنها را در آب انداخته بود و آب دختر را به جایی پر خطر که پرچم قرمز داشت برده بود. محلی که دختر در آن فرو رفته بود باتلاق گودو خطرناکی است که زنده بیرون آمدن از آن بسیار مشکل و در حقیقت با خداست. مردم ایستاده بودند و با ترس دختر بیچاره را که هر لحظه بیشتر در باتلاق فرو میرفت نگاه میکردند و می‌گفتند:

- فایده‌ای ندارد دیگر. او خفه می‌شود!

صفحه مخصوص

زندگی زیبائی

پزشکان سرشناس دنیا

افسانه‌های مربوط به زخم معده رازد میکنند

این فقط یک افسانه است که مبتلایان به زخم معده نباید قهوه بنوشند، سیگار بکشند و یا غذاهای خوشمزه بخورند. دکتر «مایکل ایزنبرگ» نویسنده کتابی بنام «زخم معده» که اخیراً منتشر شده میگوید: - افسانه‌های بیشماری راجع به بیماری زخم معده ساخته شده که حقیقت رامنحو کرده و بطور کلی مردم را راجع به علل و نوع معالجه این بیماری گیج کرده است.

دکتر «ایزنبرگ» بهمراه دو جراح دیگر لیستی از افسانه‌های ساخته شده راجع به زخم معده را انتشار داده‌اند.

* افسانه شماره یک - مراعات یک رژیم غذایی در معالجه زخم معده عامل مؤثری است.

دکتر «ایزنبرگ» میگوید حقیقت اینستکه هیچگونه دلیلی دال بر اینکه رژیم غذایی در بهبود زخم معده نقش مؤثری ایفا میکند وجود ندارد. منهای فلفل سیاه و سس تند هندی غذاهای دیگر بندرت عاملی در تشدید زخم معده بشمار میروند.

* افسانه شماره ۲ - مصرف سیگار، الکل و قهوه در هنگام بروز زخم معده بسیار مضر است.

هر سه دکتر معتقدند که هیچ

دلیل اساسی برای یثوت رساندن این مطلب وجود ندارد. افسانه شماره ۳ - مسکن‌ها، بطور مثال اسپرین، در تخفیف درد ناشی از زخم معده مؤثرند. دکتر «ایزنبرگ» میگوید اسپرین برای همه انواع زخم معده خطرناک‌ترین ماده موجود است. افسانه شماره ۴ - انجام عمل جراحی برای معالجه زخم معده مزمن اجتناب ناپذیر است.

فقط ده تا پانزده درصد مبتلایان به زخم معده مزمن احتیاج به عمل جراحی پیدا میکنند.

افسانه شماره ۵ - رؤسا و صاحبان مشاغل حساس بیشتر به زخم معده مبتلا میشوند.

دکتر «ایزنبرگ» میگوید که این نظریه غلط است و صاحبان مشاغل

حساس بهمان اندازه در معرض خطر ابتلا به زخم معده هستند که کشاورزان و یا رانندگان. او اضافه میکند که زخم معده به صاحبان همه مشاغل حمله میکند.

افسانه شماره ۶ - بچه‌ها به زخم معده مبتلا نمیشوند.

برعکس این نظریه تعدادی بین ۲۵۰/۰۰۰ تا ۵۰۰/۰۰۰ بچه

آمریکایی از زخم معده رنج می‌برند. افسانه شماره ۷ - زخم معده یک بیماری مردانه است.

در واقع در آمریکا ۱ تا ۱/۲ مبتلایان به زخم معده را زنان تشکیل میدهند.

افسانه شماره ۸ - زخم معده بیماری تمدن غرب است.

پزشکان میگویند که درحقیقت زخم معده حتی در بین افراد عقب

افتاده‌ترین ممالک هم دیده میشود.

* از پیامهای خصوصی سردبیر...

خواهرم! برادرم! شنیده‌ام که با پدر و مادرت یا برادران و خواهرانت و مردم محله‌ات قهر کرده‌ای اخضایت را در هم کرده‌ای سلامشان نمیکنی و با نفرت از آنها روی میگردانی؟... اگر این خبر درست باشد از تو میخواهم اخضای نفرت و خشم را از پیشانی پاک کنی و همین حالا با یک تلفن و یک دیدار بفرستی بکار که درخت دوستی هرچه تنومندتر و پربرتر بهتر..

*



تابلو ترکیبات غذا از نظر کلسترول - چربی ها - پروتیدها و گلوکیدها اینها موادی هستند که خون را غلیظ می کنند... اجداد ما شرقی ها هیچگاه قند را بصورت متبلور مصرف نمی کردند

قند و مواد قندی از مصرف کلیه موادی که خون را غلیظ میکنند مانند قند، نمک، چربیهای حیوانی حتی المقنور باید پرهیز نمود امروزه مصرف قند در دنیا رو به تزاید است و اصولا قند و مصرف روز افزون آن از مظاهر تمدن جدید میباشد اجداد ما هیچگاه قند را بصورت فعلی یعنی اشباع متبلور مصرف نمی نمودند.

مصرف مواد قندی اجداد ما شرقیها و بهمین ترتیب غربیها با صرف میوه جات مانده و خشک تامین میشد بدن انسان بخصوص از سن چهل به بالا نیاز به صرف قند اضافی برمیوه جات و غذاها را ندارد.

چه کلیه غذاها و محصولات طبیعی حتی سرکه محتوی قند میباشد و صرف قند اضافی مورد نیاز بدن نمیشاند صرف قند زیاد باعث غلیظ شدن خون شده و باتفاق سایر مواد مثل کلسترول - چربیها، فسفولپیدها و اسید اوریک، ایجاد ضایعات و ابتلایات عروقی را مینماید.

دانشمندان پزشکی به این نتیجه رسیده اند که مصرف قند زیاد مضارش از چربی و کلسترول زیادتر است. از اینرو در مصرف قند حتی الامکان شایسته است راه اعتدال را پیموده و قند و مواد قندی را زیاد صرف ننمود.



۱- گوشتها

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	غذا بر حسب صد گرم گوشت نپخته گاو
۱۹۵	-	۱۷	۰/۳	۱۲	گوشت نپخته گاو
۱۸۰	-	۱۷	۰/۵	۱۲	گوسفند
۱۷۵	۰/۳	۱۹	۰/۷	۱۲	گوساله
۲۵۰	۰/۳	۱۴/۸	۰/۱۱	۲۰	زاین
۶۰	-	۲۱	۰/۱	۸	جوجه
۴۲۵	-	۱۲	-	۴۲	سوسیس
۲۵	۲	۱۱	۲/۴	۹	مزرگاو
۱۲۰	۰/۴	۱۸	۰/۵	۷	قلوه گاه
۹۴	-	۳۹	۰/۲	۲	سیرابی

۲- لبنیات

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	
۸۵۰	۰/۳	۰/۷	۰/۲۸	۸۲	کره
۳۰۶	-	۲۱	۰/۱۵	۲۶	پنیر پر چربی
۲۲۰	۳	۳/۲	-	۲۱	خامه
۷۲	۶	۴/۵	-	۳/۸	شیر گاو
۱۶	۰/۶	۱۳/۶	۰/۴۸	۱۱/۲	تخم مرغ
۳۵۵	۴/۶	۱۶/۵	۲/۲۳	۰/۹	تخم مرغ زرده

ماهی ها

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	
۹۷	-	۱۹	-	۲	قرزل آلا
۱۳۵	-	۲۰	-	۶/۸	ماهی هارا ناکوسفید
۴۲	۹/۵	۱/۲	-	۰/۳	سبزیجات هویج
۲۸	۶	۱/۲	-	۰/۵	کلم
۴۰	۷/۶	۲/۵	-	۰/۲	لوبیا سبز
۸۵	۱۶	۶	-	۰/۵	نخود فرنگی تازه
۶۰	۱۱	۳/۵	-	۰/۳	کنسرو
۸۶	۱۰	۲	-	۰/۱	سیب زمینی
۱۹	۴	۱/۲	-	۰/۲	ترنج
۲۰	۴	۱	-	۰/۴	کوجعفرنگی تازه
۲۱	۳/۲	۱/۲	-	۰/۳	کنسرو

بطوریکه در جدول ملاحظه می فرمائید سبزیجات بطور کلی کلسترول ندارد

۳- حیوانات

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	
۲۶۰	۵۱	۷	-	۱/۵	نان
۲۵۰	۷۲	۱۲	-	۱/۵	ماکارونی
۳۵۰	۸۲	۷	-	۰/۴	برنج

۴- میوه جات

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	
۶۳۹*	۱۷	۱۹	-	۵۵	بادام
۴۴	۸/۸	۱	-	۰/۶	لیموترش تازه
۶۸۰*	۱۸	۱۵	-	۶۰	گردو
۵۰	۱۲	۱	-	۱/۶	پرتقال
۴۸	۱۲	۰/۶	-	۰/۱	هلو
۶۰	۱۵	۰/۳	-	۰/۴	کلابی
۶۰	۶	۰/۴	-	۰/۴	سیب الو و گوجه
۵۵	۰/۴	۰/۸	-	۰/۳	

۷- مواد قندی

کالری	گلوکید	پروتید	کلسترول	چربی	
۵۵۰*	۴۰	۶	-	۵۴	شکلات
۳۲۰*	۸۰	۰/۴	-	-	عسل
۳۹۰	۹۹/۸۰	۰/۳	-	-	قندچندر

در این تابلو تقریباً تمام مواد غذایی که در دسترس بشر میباشد مورد مطالعه قرار گرفته و مواد مختلف آن مانند چربی - کلسترول - پروتید گوشت و مواد نشاسته - کالری دقیقاً بحث گردیده با ملاحظه این تابلو که کاملترین نمایش ترکیبی مواد غذایی است بخوبی میتوانیم دریابیم چه ماده غذایی برای بدن خوب و چه ماده غذایی دیگر برای بدن مضر و یابی خاصیت میباشد. توضیح - علامت * نشانی آن است که مصرف زیاد آن برای بدن مضر واقع خواهد شد.

بسیاری از...

مجیدی و دیگری نهادندی بود هر چند هم بختیار فرار کرد و هم مجیدی و نهادندی و هیچکدام بچنگ عدالت نیفتادند...

فانسیست تر از اس.اس.ها از جمله طرحهای پر سر و صدا و خشم انگیز مجیدی که با اعتراض کوبنده ملت ایران روبرو گردید طرح ایجاد واحدهای چساق بدست بصورت گروههای فاشیستی اس.اس.های آلمانی بود که هر جا مردم قیام کردند آنانرا بشتند و سرعت سرکوب نمایند. مجیدی این طرح را در زمانیکه در حزب رسوای رستاخیز، باصطلاح رهبر جناح پیشرو بود علم کرد، در این زمان تظاهرات حق طلبانه ملت ایران تازه داشت اوج میگرفت و مجیدی عقیده داشت که تنها با تشکیل واحدهائی نظیر اس.اس.های آلمانی میشود این تظاهرات را سرکوب و

از گسترش آن جلوگیری کرد اما این طرح بقدری ضد بشری و ضد انسانی بود که حتی در داخل همان حزب رسوا هم با مخالفتهای چندی روبرو گردید و در برابر حشرات کوبنده روشنفکران در مطبوعات، عقیم ماند.

این طرح، هر چند هرگز بمرحله اجراء در نیامد اما یک حسن داشت و آن اینکه چهره حقیقی مجیدی را از پشت نقاب تزویر و ریا بلط ایران نشان داد.

ضیافتهای آنچنانی در جهان! مجیدی یکی از پاهای ثابت و پایدار ضیافتهای راستی شنیع اشرف بود. اعضای همیشگی این ضیافتها حدود چهل نفر بودند و ضیافتها هفتگی یک روز، و بنا به نوبت در خانه یکی از این چهل نفر برپا میشد و در آن همه اسباب و عوامل عیش و عشرت اشرف از لحاظ رقص، قمار، مواد مخدر، و مهمتر از آنها انجام معاملات پنهانی از جیب ملت، فراهم میگردد. این جلسات هفتگی فقط در ایران برگزار نمیشد در کشورهای اروپا و آمریکا و در خوش آب و

هوآترین شهرهای جهان نیز ترتیب مییافت و در هر کشور، یک نفر میزبان ضیافت بود بعنوان مثال: در کشور فرانسه، میزبان همان «مارکوس» چهره معروف بین المللی بود که درباره وی در شماره گذشته حرف زده ام و گفته ام که او همان کسی است که با مشارکت داروستانه اشرف، طرح سراسر نیرنگ و فریب ساختمان آپارتمانهای «مهبستان» را بنیاد نهاد و میلیونها دلار از مردم بیخانمان ایران گرفت که بانها آپارتمان بدهد اما پولها را گرفت و گریخت و برای خریداران از همه جا بیخیز فقط او و افسوس باقی گذاشت، مارکوس اصلا یونانی است اما در فرانسه زندگی میکند و پاسپورت ایتالیائی هم دارد. باری، در انگلستان، برگزار کننده ضیافتهای آنچنانی دکتر پرویز راجی سفیر دربار پهلوی در لندن بود که اینک مقیم «نیس» در جنوب فرانسه و یکی از توطئه گرانی است که در خارج از کشور، علیه ایران، دسیسه میچینند و توطئه میکنند. در آمریکا وظیفه برپائی

ضیافت ویژه برای اشرف و داروستانه اشرف بهمه فریودن هویدا رئیس نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد بود. در آلمان فدرال، دکتر خلیلی این نقش را ایفاء میکرد. در سوئیس، غلامعلی سیف ناصری آجودان کشوری و ازلی و ابندی محمد رضا پهلوی مسئول برگزاری ضیافت در شهر زوریخ بود او که اینک هشتاد سال دارد تا پیش از سقوط رژیم پهلوی، فقط گهگاه برای دیدار «ارباب کل» و همالکی ها بایران میآمد و اصولاً مقیم سوئیس بود سیف ناصری فقط یک کلکسیون فرش و یک کلکسیون ظروف طلا دارد که حداقل قیمت آن ده میلیارد دلار (حدود هفتاد میلیارد تومان) است. وی در شهرهای ویسبان، کلن، زوریخ، برن، وین و ژنو در تمام هتلهای درجه اول و اشرافی بعنوان «عالیجناب سیف ناصری» شناخته شده و هتلداران، احترام ویژه ای در حد رهبران کشورها برای او

قابل هستند.

توضیح و پوزش: در مطلب مربوط به رابطه اشرف و ابتهاج، و انگیزه که شماره رمز حساب بانکی اشرف زیر نگین آن نوشته بود و در دست ابتهاج قرار داشت، چند اشتباه رخ داده بود که با پوزش از خوانندگان ارجست توضیح میدهم: - ابتهاج مورد نظر در این مطلب نام کوچک احمد علی بوده که اشتباه نام غلامحسین نوشته شده بود. عکس هم مربوط به غلامحسین بود که اشتباه نام احمد علی ابتهاج چاپ شده بود. ضمناً در یک جا از محلی که احمد علی ابتهاج غرق شده، بعنوان «دریاچه سد کرج» نام برده شده بود که متأسفانه اشتباه بود و همانطور که در سایر قسمتهای همان مطلب نوشته شده بود احمد علی ابتهاج در رودخانه هراز سقوط کرده و غرق شده بود.

سرستانه های...

شروع به خواندن کردم...

بی تو مهناب شی...
وسوسه ها پایان ناپذیر بود، نمیتوانستم از کوشا و از این آشنائی بگذرم، کتابها را باز کردم، برابر چشمانم گرفتم و بیکوقت دیدم که هر دو کتاب را روی سینه ام می فشارم...

«ناتمام»

جمهوریت...

نیست. شهوتهای ما، ما را پسوی چیزهایی میکشاند که عقل ما، ما را از آنها دور میدارد. عواطف روحی ما در خواستها و برخاسته های خود، سوای خواستها و برخاسته های شهوت یا عقل، عمل میکند هر چند که به عقل نزدیکتر از شهوت است. اگر صفات دولت را نیز مانند صفات فرد در نظر گیریم، حکمت و شجاعت را برای دولت برابر صفتهای ضروری ذهنی و روحی فرد می یابیم، و از آن مهمتر: اعتدال را که برای سیطره بر شهوت نهایت ضرورت دارد. اما حق و عدالت، قضیلت شاملی است که از صفات روحی و عاطفی نشأت میگردد و بطور کلی میتوان گفت که از اعتدال آن سه صفت اصلی و اساسی پدید می آید. از اینروست که این یک پرش بیجاست اگر بیرسیم که عدل برای انسان سودمندتر است یا قدرت و زور و توانایی، زیرا بی عدل و اعتدال، هیچ چیز سودمند نیست.

کهن ترین پیام برای برابری تام و تمام میان زن و مرد

درین هنگام، «کلا و کن» و «ادمانیس» درباره موقع و مقام زن در «جمهوریت» ما پرسیدند. سقراط گفت: در اینجا، انصاف روا میدارد که از یک حیوان نام ببریم و آن: «سگ» است. دیده اید که در شکار، سگان چه تر و چه ماده، با هم و در کنار هم روان میشوند و تفرقه بی میانشان نیست. من انگیزه بی نمی بینم که زن را مانع انجام دادن کارهای مرد شود. البته در صورتی که بنیه جسمی او اجازه دهد. حتی مانعی نمی بینم که مانند مرد، اسلحه بردارد و همچون او در میدان جنگ به بیکار برخیزد.

مشا تفرقه و تفاوت میان جنس مرد و جنس زن، اینست که زن در رحم خود جنین را می پرورد و مرد بفر این جنین را در رحم او میکارد. سوای این، تفاوتهای میان زن و مرد بدان پایه نیست که یکی نتواند کارهای دیگری را انجام دهد. اختلاف در بنیه جسمی، تنها میان زن و مرد نیست بلکه میان مرد و مرد و زن و زن نیز وجود دارد.

۱۹۷۴ توسط «توماس دیوس» قاضی دادگاه وضع شد که گمان میرسد باین طریق میتواند با کمبود ذخیره خونی در «فارگو» مبارزه کند. هر چند که بنظر میرسد او با وضع این نوع جریمه غیرمتداول دفاتر دادگاههای مخصوص جریمه را بهم ریخته است.

عجیب ترین نوع خلاف رانندگی: درسال ۱۹۷۲ پلیس «جکسون» میسی سیپی اتومبیلی را که بطور زیگزاگ از میان ماشینهای دیگر عبور میکرد متوقف و کشف کرد که راننده اتومبیل کوراست. این راننده کور توسط دوستی که درصندلی بغل راننده نشسته بود هدایت میشد. این دوست در بازجویی اظهار داشت که چون خیلی مست بوده است نمیتوانسته شخصاً رانندگی کند. عجیب ترین سند: هنگام انجام عملیات حفاری باستان شناسی در یک شهر باستانی یک بشقاب مسی حکاکی شده که در درون یک گلدان عتیقه مرمری قرار داشت پیدا شد. اولین جمله حکاکی شده روی بشقاب (این کشف دویال ۱۸۱۰ انجام شد) که بزبان عبری می باشد میگوید: بدستور «پونتیوس پیلت» فرماندار «گالیله» «عیسی» از «نازارات» بمرگ بروی صلیب محکوم میگردد. در پشت این بشقاب نوشته شده: «شبهه این بشقاب بهمه قبایل فرستاده شده. این مساله که چه کسی دستور حکاکی بشقاب را صادر کرده و منظور از این کار چه بوده هنوز روشن نیست، اما چیزی که بنظر حکم اعدام «عیسی مسیح» میرسد اکنون در محل نگهداری اشیاء مقدس در «ناپل» وجود دارد.

محاکمه موشتهای...

عجیب ترین تکرار کننده جرم: وقتی همسر «نوتل کاریو» شام شب او را با کم یختن کباب خراب کرد او خشم و عصبانیت خود را در سکوت تحمل کرد. اما در نیمه های شب از خواب برخاست و آنچنان با لگد همسرش را از تخت خواب به بیرون انداخت که گردن زن بیچاره شکست و اندکی بعد مرد «نوتل کاریو» که یک نگهبان شب از اهالی پارسی بود در دادگاه بدوازه سال زندان محکوم شد اما پس از هفت سال بدلیل خوش رفتاری از زندان آزاد شده دوباره ازدواج کرد. این بار زن جدید او کباب را سوزاند و «کاریو» فریاد برآورد که «تو مثل یک نازی اشیزی میکی». زن بیچاره با ضربات چاقوی شوهرش از پای درآمد. «کاریو» دوباره به هشت سال زندان محکوم شد.

عجیب ترین برنامه بازسازی: «بوب گاریسون» در کتابی بنام «جهل» درباره یک برنامه استثنائی باز سازی که در سیستم زندان ایالت «ایلی نوز» بکار گرفته شده است توضیح میدهد. با همه بحث و جدالهایی که در مورد بازسازی شخصیت زندانیان در همه جا جریان دارد باعث تعجب است که هیچکس از روش صورت سازی دکتر «جان پیک» چیزی نشنیده است. بنابر اساس این تئوری که یک صورت جدید یک مرد جدید میسازد دکتر «پیک» بر روی صورت صدها متقاضی عمل جراحی پلاستیک انجام داده است. آمار نشان میدهد زندانیانی که تحت عمل جراحی قرار گرفته و صاحب یک چهره جدید شده اند بکرات کمتر از دیگر زندانیان مبادرت بتکرار جرم نموده اند.

عجیب ترین نوع دزدی: اگر فیلم «ارتباط فرانسوی» را دیده باشید تصور بهتری از توقیف مواد مخدر توسط «جوانهای خوب» خواهید داشت. پلیس نیویورک مقداری «هروئین» بارش تقریبی سه میلیون دلار را توقیف کرده و بمنظور ارائه در دادگاه بعنوان مدرک جرم نگهداشت. وقتی اعضای پلیس پس از مدتی بفکر افتادند که به «هروئین» توقیف شده سری بزنند کشف کردند که مقداری از هروئینها بارش یک میلیون دلار با شکر تعویض شده است. همه شواهد دال بر یک دزدی داخلی بود و هنوز هم که این سطور نوشته میشود جریان جدا کردن «جوانهای خوب» از «جوانهای بد» مورد بررسی است و بجایی نرسیده است.

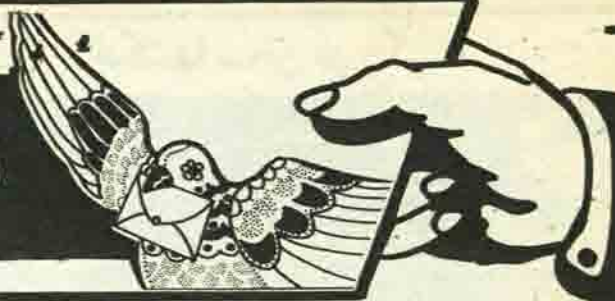
عجیب ترین نوع جریمه رانندگی: اگر در «فارگو» واقع در داکوتای جنوبی یک علامت توقف ممنوع را ندیده بگردید یابایستی بیست و پنج دلار جریمه را بپردازید و یا یک لیتر خون از شما گرفته میشود این قانون عجیب درسال ۱۷۰۱

مسئله بازی...

اندازه گرمی و حرارت ندارد که دستمال را (که شما ضمناً تکانش هم میدید) بسوزاند. بهتر است قبل از آزمایش محلول را با پارچه دیگری امتحان کنید و اگر شعله آتش باندازه دلخواهتان نبود میتوانید مقدار الکل را در محلول بیشتر کنید.

خوب، امیدواریم از مطلب این هفته، که ضمن علمی بودن، تفتنی نیز بود، خوشتان آمده باشد و از آن بتوانید در محافل خصوصی استفاده نمایید. ناهفته ای دیگر و میبشی دیگر، به خدایتان میسپاریم.

ملاقات با مشاورین ما



مشاور فرهنگی و آموزشی

مهندس احمدی

«دبیر و مربی آموزش و پرورش»

مشاور فرهنگی روزهای یکشنبه از ساعت ۷ تا ۷ تلفنی به سئوالات شما جواب میدهد.

تهران - دوشیزه فروغ راد:

۱ - دختر خانم عزیز و گرامی، دروس و فهرست مواد امتحانی رشته (علوم تجربی) سال دوم دبیرستان نظری (نظام جدید) عبارتست از: **دین و اخلاق (فلسفه دین) کتبی، ابزار شناسی (عملی) محیط شناسی (دانش اجتماعی - جغرافیا و محیط زیست - تاریخ) کتبی، قرائت و دستور زبان فارسی و عربی (شقایق) نگارش و سخنوری (کتبی و عملی) در کلاسهای اول - دوم - سوم دبیرستان، نمره این درس شامل معدل نمره های نگارش و سخنوری می باشد.**

۲ - **املاء فارسی و نکات دستوری و درک مطلب و لغت معنی (کتبی) قرائت و گفت و شنود زبان خارجه و الگوها (شقایق) نکات دستوری و درک مطلب املاء و جمله نویسی زبان خارجه (کتبی) هندسه (کتبی) حساب و جبر (حساب و جبر و مثلثات یا ریاضی) کتبی، فیزیک (کتبی) شیمی (کتبی) زیست شناسی با تکیه بر بهداشت محیط**

(کتبی) کارهای آزمایشگاهی (عملی) ورزش و بهداشت فردی (عملی و شفاهی) انضباط (نظری) **۲ - مباحث و مطالب حنفی کلاسهای دوم رشته (علوم تجربی) در یکی دو شماره آینده مجله، در همین ستون جهت اطلاع آن دانش آموز ارجمند انتشار خواهد یافت.**

اصفهان - آقای کیهان فرید:

دوست گرامی، در مورد امتحانات تغییر رشته کلاسهای پنجم متوسطه (نظام قدیم آموزش و پرورش) چنانچه در آنجا عمل می آید، مراتب و چگونگی آن را از اداره آموزش و پرورش استان اصفهان استفسار نمائید، فهرست تغییر رشته دروس و رشته هائی را که خواسته بودید به این شرح می باشد:

۱ - دروس تغییر رشته از پنجم ریاضی به پایه پنجم ادبی: (بدیع و قافیه - تاریخ - جغرافی - عربی - فلسفه و منطق و روانشناسی - قرائت و دستور زبان فارسی)

۲ - پنجم ادبی به (پنجم ریاضی) جبر - هندسه - فیزیک - شیمی - متمم حساب - رسم (چهارم) هندسه فضائی - مثلثات پنجم ریاضی

۳ - کلاس پنجم ادبی به پایه (پنجم طبیعی) فیزیک - شیمی - جبر (چهارم) طبیعی مثلثات پنجم.

آقای فرید - فقط در یکی از رشته های مورد سوال می توان در امتحان تغییر رشته شرکت نمود ضمناً این تغییر رشته هم بایستی با

رشته تحصیلی کلاس چهارم متوسطه شما مربوط نباشد.

۴ - ماده (۱۹) آئین نامه امتحانات - دانش آموزان قبولی امتحانات (خرداد - شهریور) سالهای چهارم و پنجم متوسطه رشته های (ریاضی - طبیعی - ادبی - خانه داری - منبگری) که بخواهند رشته تحصیلی خود را تغییر دهند بایستی دروس مندرج در جدول تغییر رشته را که ضمیمه آئین نامه مربوط است در همان دبیرستان تا اول مهر ماه امتحان بدهند - اگر نمره امتحان هر یک از دروس رشته مربوطه آنها کمتر از (۱۲) نباشد، میتوانند در رشته مورد قبول ادامه تحصیل دهند.

رشت - دوشیزگان: فلورا فاضلی + ن - طاهری (بندر فرحناز)

چالوس - دوشیزه روزیتا - ت و سایرین: ارومیه (رضائیه) آقای حمید شهابی: بروجرد - آقای غلامرضا - ع: خرم آباد - لرستان. آقای غلامرضا کوشکی:

دوستان عزیز، برای داوطلبان متفرقه کلاسهای پنجم متوسطه (نظام قدیم) در سال تحصیلی جاری امتحان متفرقه نیز در نظر گرفته شده است - امید است با مراجعه به دایره امتحانات - ادارات آموزش و پرورش محل اقامت خود، در مورد نام نویسی اقدام مقتضی نموده باشید.

رشت - آقای ابرج اقلیمی: هنرجوی گرامی، وزارت آموزش و پرورش، برای دیپلمه های (نظام قدیم) بمنظور شرکت در امتحانات

رشته های تحصیلی (نظام جدید) تسهیلات لازم را فراهم و اجازه داده است تا دیپلم دیگری، در رشته مورد تحصیل خود و سایر رشته ها بدست آورند.

مشکین شهر - دوشیزه ژیا حسین پور: زرت - کرمان، دوشیزه عالیه - میم: آستانه اشرفیه - آقای احمد صابقی پور:

میناب (جنوب) آقای سعید حاتم: سردشت - آذربایجان غربی، آقای م - اعرابی: تهران - آقای فرزاد شیخ سقانی: بندر عباس - آقای خلیل الرحمان ربانی:

دوستان عزیز، با توجه به پاسخهایی که قبلاً در همین ستون در مورد امتحانات متفرقه کلاسهای ششم نهائی (متوسطه) نظام قدیم درج گردیده است، نام نویسی از داوطلبان واجد شرایط از نیمه فروردین ماه (۵۸) آغاز شده، امید است هر یک از شما هم در رشته مربوط به خود جهت شرکت در امتحانات متفرقه مذکور، اقدام نموده باشید.

تیت نام از نیمه فروردین ماه (۵۸) شروع و تا دهه اول اردیبهشت ماه ادامه داشته است.

تهران - دوشیزگان: پروین رحمانی + مینرا ملکی: تهران - آقایان:

ابراهیم یوسفی + حسین هاشمی زهی + اسماعیل رحیمی: مشهد - آقای رضا دامپورران: رامیان - آقای محمد علی رجبی: بروجرد - آقای حسنعلی انجاقون: رفسنجان - آقای حسین قاتعی مرچ: کرمان - آقای عباس حانینی فر: بندر لنگه - آقای جواد علی قلی زاده: اردبیل - آقای هوشنگ آزاد دل:

انتقاد و پیشنهاد...

* نصیب یک «مادر» از انقلاب اینست؟

من یک زن فرهنگی هستم. پانزده سال است که به تدریس فرزندان این آب و خاک مشغولم. خودم نیز دو فرزند دارم یعنی هم شخصاً «مادر» هستم و هم مادر روحانی بچه های مدرسه محسوب میشوم. از نظر خصوصیات زنانه نیز هم خودم با آرایش آنچنانی مخالفم و هم شوهرم و هرگز هیچکس مرا با پوشش و آرایش غیر متعارف و زننده و یا بقولی تحریک کننده ندیده است. با وجود این، فردای روزی که امام خمینی در باره «حجاب اسلامی» صحبت کرد چند جوان لایبالی و بی سروپا هنگامیکه در خیابان منتظر سرویس مدرسه بودم بطرفم حمله ور شدند و در حالیکه با جملات زننده ای شعار میدادند با «روغندان» به صورت، سرولباس روغن (مخصوص روغنکاری اتومبیل) پاشیدند و بعد هم با خنده های وقیحانه دور شدند، من ناچار بخانه برگشتم و لباس عوض کردم ولی میخواهم بپرسم: با توجه باینکه هم امام خمینی مردم را از حمله و مزاحمت خانمها برحذر داشته هم حضرت آیت الله

طالقانی، هم نخست وزیر و هم وزیر دادگستری و هم سایر رهبران مذهبی و سیاسی و ملی و اجتماعی، آیا اینست نصیبی که یک «مادر» از انقلاب اسلامی میرسد؟ و آیا اینست مزد کسیکه سه برادرش سالهای طولانی را در زندانهای اوین، شیراز و مشهد گذرانده اند و بدین ترتیب، او هم سهمی در انقلاب دارد؟ من زمانیکه برای ساعتها در سرمای ده درجه زیر صفر یا گرمای بالای چهل درجه اهانت و تحقیر مأموران زندان را تحمل میکردم و از خدای خود میخواستم که این رژیم ستمگر و ضد آزادی را ریشه کن کند هرگز بخاطرم نرسید که در دوره یک دولت انقلابی هم «آزادی» فردی و اجتماعی تا این درجه مورد تهدید مستی پی سروپا قرار بگیرد و حتی آن مختصر آزادی را هم که در گذشته داشته ایم از دست میدهم. البته من عصبانی هستم اما بدین نیستم و ارزویم اینست که دولت موقت، همانطور که وزیر دادگستری اعلام کرده است برای جلوگیری از رفتار خلاف قانون و شرع عوامل نا آگاه و مزاحم و مجازات شدید آنان اقدامات موثر و فوری بعمل آورد چون در غیر اینصورت، هرج و مرج، همه چیز و همه جا را در بر میگیرد و بقول معروف، اجر

روی اجر بند نمیشود

تهران - م - ع

* اعتیاد را اینطوری میشود

ریشه کن کرد

در ماجرای پیکار که مجله جوانان در راه پیشگیری از آن، آنچه از یک نشریه ساخته بود برآستی و در نهایت صمیمیت و محبت انجام داده است، سه جنبه بسیار مهم وجود دارد که برای ریشه کن کردن آن باید بهر سه جنبه توجه شود. یعنی: ورود مواد مخدر از خارج، ساخت آن در داخل و مصرف آن بوسیله معتادان و جوانان غیر معتاد که بصورت تفتن از آن استفاده میکنند. در گذشته دولتها هر بار که فشار مطبوعات و مردم زیاد بوده، پلیس را بسیج میکردند و با هجوم بچند خانه و دستگیری و بازداشت گروهی معتاد کار را فیصله یافته تلقی میکردند در حالیکه برای درمان هردردی باید به ریشه و علت آن توجه داشت و درماتش کرد. در مورد اعتیاد نیز دستگیری معتادان یا افزایش تعداد بیمارستانهای مخصوص ترک اعتیاد - که البته نهایت ضرورت را دارد - به تنهایی کافی نیست زیرا معتاد پس از دوران بازداشت و یا ترک موقت، مجدداً قدم بهمان محیطی میگذازد و با همان عواملی در زندگی

شخصی و اجتماعی روبرو میشود که قبلاً او را به اعتیاد کشانده است. باضافه اینکه ورود و ساخت مواد مخدر هم همچنان ادامه دارد. بنابراین، دولت، همانطور که مجله شما هم بارها تاکید کرده است هماهنگ با گسترش مراکز درمانی و امکانات و وسایل و کادر مورد نیاز آنها در سراسر کشور، باید بشدت و با تمام قدرت از ورود و ساخت، مواد مخدر جلوگیری نماید یعنی هم مرزهای آبی و هوائی و زمینی را بروی این مواد جهشی ببندد و هم هر گونه امکانی برای تهیه آن در داخل کشور را نابود کند و ضمناً برای وارد کنند و سازنده مواد مخدر، مجازاتی در نظر بگیرد که دیگر احدی جرات ورود و ساخت آنرا بخود ندهد. تنها در اینصورت است که تا دوسه سال دیگر، ما صاحب یک نسل سالم و سازنده و توانا و نیرومند خواهیم شد و پول و نیروی انسانی و عمری که بیای منتقل شیره و تریاک و هروئین و خشخیش و مرفین و کوکائین و قرصهای سمی خطرناک مصرف میشود در راه سازندگی ایرانی آباد و آزاد و مرفه و آرام بکار خواهد افتاد.

مشهد - جواد میربلوکی

* هجوم فرهنگ

«عربی» بجای

«عربی»

یک زمان در معرض حمله فرهنگ «عربی» بودیم و واژه و اصطلاح و کنایه و استعاره فرنگی بود که پشت سر هم و بی هیچ قید و بندی بخورد مردم داده میشد و وارد فرهنگ ملی ما میشد و حالا هم واژه و اصطلاح و کنایه و استعاره «عربی» است که از طریق مطبوعات و رادیو و تلویزیون بمردم تحصیل میشود و بتدریج در فرهنگ فارسی جای میگیرد. البته مصرف واژه جدید، در برابر مفهومی که معتادان آن در زبان فارسی نیست چاره ناپذیر است اما عیب کار اینجاست که واژه های «عربی» این روزها در مواردی بکار گرفته میشود که معادل آنها در زبان فارسی هست و جا افتاده و آشنا هم هست. با این ترتیب دیری نمیگذرد که بسیاری از واژه های زیبای زبان ملی ما یکلی فراموش میشود و جای خود را بمعادل عربی میدهد و این یعنی نوعی «هجوم فرهنگی» که بهر حال، استادان و محققان و پاسداران زبان شیرین پارسی باید جلوی آنرا بگیرند.

شیراز - بیژن مهربانی (دبیر)

عکسها سخن می گویند



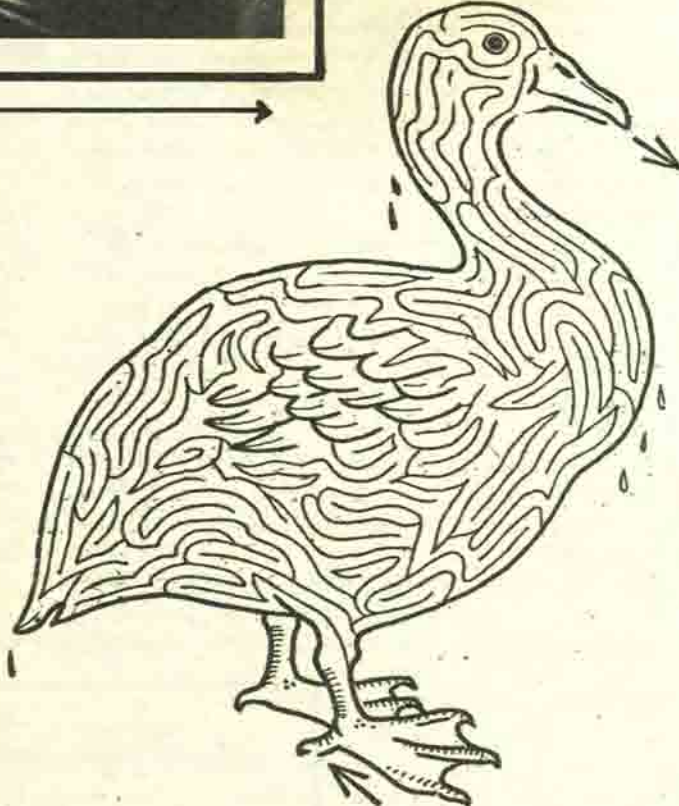
پارکینک جوک

متصدی پارکینک صفر خواجوی راد

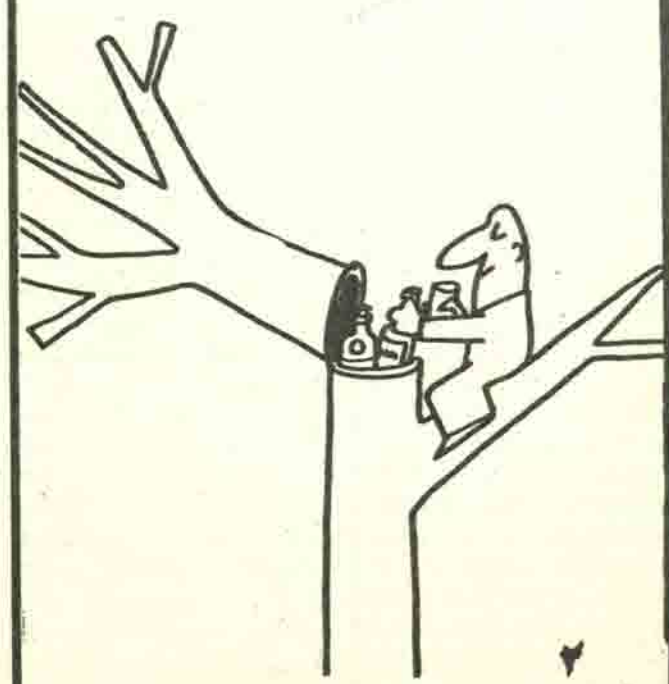
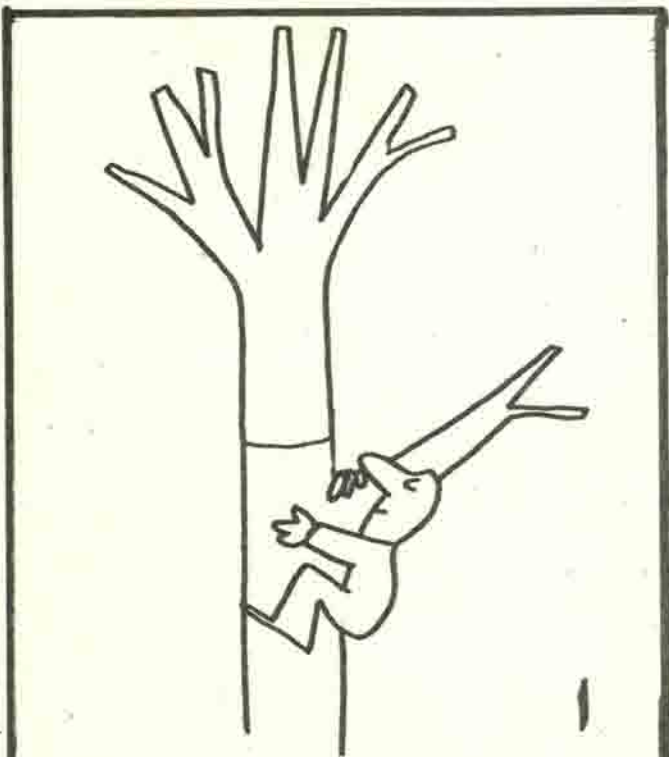
راهی برای خروج

مارک تواین در جواب له سردی کشید و گفت:
- طفلک «والیم» راستش را بخواهید خود من هم نمی دانم چه بلاتی سرا آمد چون مادرم یکروز ما دو تا را در وان حمام گذاشت و برای کاری ضروری از خانه بیرون رفت و وقتی برگشت یکی از ما دو نفر در آب خفه شده بودیم. و حالا من بدرستی نمی دانم کسی که خفه شد من بودم یا «والیم»!؟

شباهت
از «مارک تواین» نویسنده شوخ طبع آمریکائی پرسیدند:
شما تنها فرزند خانواده تان بودید؟
مارک تواین جواب داد: خیر، من یک برادر دوقلوی دیگر هم داشتم که نامش «والیم» بود و عینا شبیه من بود بطوریکه محال بود کسی بتواند ما دو تا را از هم تشخیص بدهد.
پرسیدند: حالا «والیم» زنده است یا مرده؟



ما بشما در دقیقه و نیم وقت میدهم تا بتوانید از مجلسی که فلش و علامت ورود گذاشته ایم وارد و از نقطه ای که فلش گذاشته ایم خارج شوید، اگر موفق شدید آدم بسیار پر دقتی هستید و ضمناً یک سرگرمی جانب هم داشته اید و اگر موفق شدید به صفحه «۴۸» مراجعه کنید.

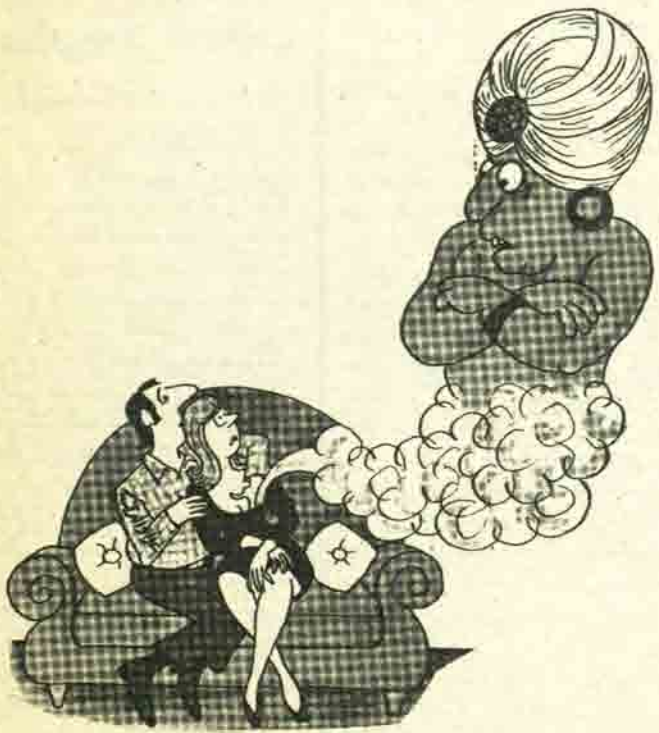


غصه نخور

در روز ملاقات، دختر رو به پسر جوان کرد و گفت:
- خیر وحشتناکی را باید به اطلاعات برسانم
پسر که گویی این قبیل خبرهای وحشتناک را فراوان شنیده است با تعجبی ساختگی پرسید:
- چیه... مگه چه خیر شده؟
دختر جواب داد:
- پدرم تمام دارائی اش را از دلد و ورشکست شده...
پسر سری تکان داد و گفت:
- غصه نخور عزیزم... خدا بزرگه...
یزودی یک دختر دیگه که پدرش ثروتمند باشه برای خودم پیدا میکنم!

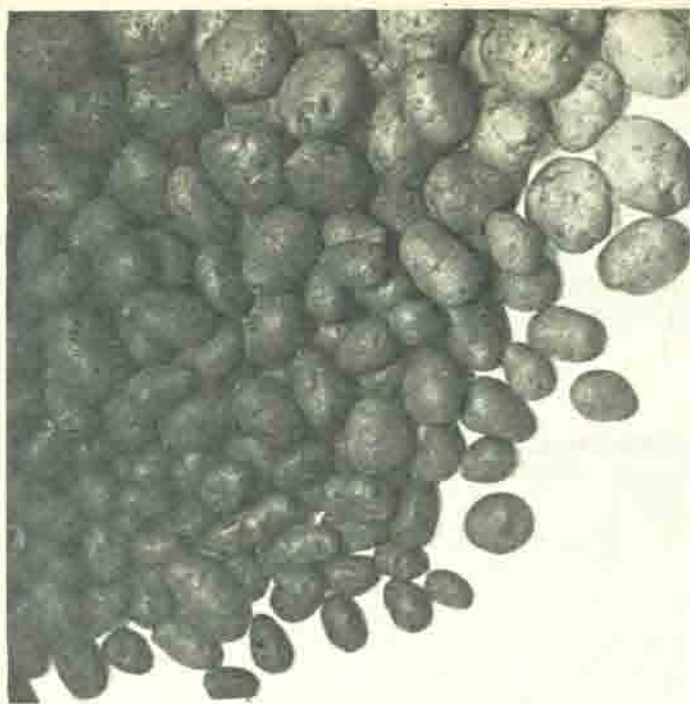
بدبیباری

بدبخت ترین رئیس اداره، رئیس است که زتش در همان اداره سرپرست دبیرخانه باشد و ماشین نویسیها و سکرترهای اداره تحت ریاست و اجازه هسر مکره اش مشغول خدمت باشند!



غول جادو - با بنده فرمایشی بود؟

بغاظر کمبود مشروبات الکلی، تعدادی از معتادین به ورزش پرداخته اند تا آن را ترک کنند!



آگهی و توضیح

به اطلاع عموم مردم شرافتمند ایران می‌رسانیم که اینجانبان (صاحبان عکسهای فوق!) از ریز و درشت، هیچگونه نسبتی با هیچیک از آدمهای سرشناس و معروف و دست‌اندرکار دوره اختناق ایران نداشته و اگر کسی خودش را از ما بداند قویا تکذیب می‌شود!



بلون شرح ↑

مست مستم ساقیا دستم بگیر!



بهن چه مربوطه؟! ..

در یک مجلس رسمی، مرد جوانی از خانم خوش آب و رنگی که پهلوش نشسته بود پرسید:

- خیلی بیخوشین خانوم، مگه بفرمایین اون چه جانوره که تعداد زیادی دست و پا داره، پشت کمرش زرد رنگ و خط خطیه و موقعی که راه میره شاخکاش تکون میخوره؟

خانم که فکر میکرد سوال کننده از اون جوانهای فضول و نخود هر آش تشریف داره و برای اینکه سر صحبت را با خانم باز کند این سوال را مطرح کرده است یا لحن پرخاشجویانه‌ای جواب داد:

- بهن چه مربوطه که اسم اون جانور چه و در ضمن به شما چه مربوطه که این سوال را از من می‌کنین جوانک مودبانه سری پایین آورد و گفت: درسته که به من مربوط نیست ولی چنین جانوری همین الان از گوشه دامنتون دایره میره بالا!

شرط و شروط

دختر خانم، در آغاز مراسم «بله بران» نامزدش را کناری کشید و از او پرسید: - خوب، من اگر با تو ازدواج کنم قول میدهی که دیگر سیگار نکشی؟

مرد جواب داد:

- آره عزیزم

- و همچنین مشروب نخوری؟

- بله

- و تنها به هیچ جا نروی؟

- اوهوم، عزیزم!

- خوب، دیگر چه کاری هرگز نخواهی کرد؟

نامزد جوان اهی کشید و گفت:

- ازدواج!

سایز پیش بند

خانمی که از فروشگاه وسایل آشپزخانه، یک پیش بند آشپزی خریده بود حالا آن را پس آورده بود و اصرار داشت که، فروشنده آن را پس بگیرد. پس از چند لحظه بگومگو، بالاخره فروشنده پرسید:

- شما اصلا بفرمایین که عیب این پیش بند چه تا اونو پس بگیرم

خانم نفس عمیقی کشید و پاسخ داد:

... حق پدر تو بیامرزه، اینو اول سوال کن، موضوع اینه که «سایز» ش برای شوهرم کوچیکه!

عکاس هنرمند

خانم برای گرفتن عکس، به عکاسی رفته بود عکاس ضمن میزان کردن دوربین متوجه شد که خانم به عناوین مختلف سعی میکند دماغ پت و پهنش را کوچکتر از آنچه هست جلوه دهد. روی همین اصل، جلوه رفت و محترمانه گفت: - اینقدر به دماغتون فشار نیارین، اگر میل داشته باشین میتونم عکستونو بدون دماغ بندازم!

مرد خوش اخلاق

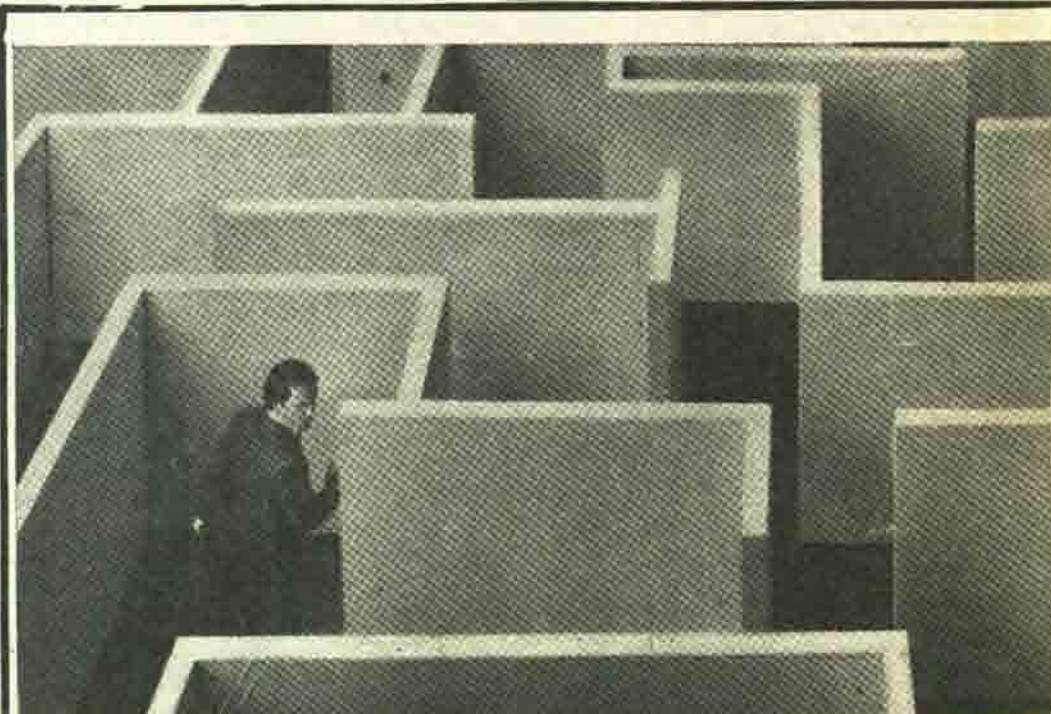
مردی برای یکی از همکاران شرکتی که در آن مشغول کار بود درددل میکرد: - بله... به عقیده من بزرگترین مردی که در دنیا زندگی میکند «حسن خوش خدمتیا» بود... صبور، دست و دلباز، خوش اخلاق، پاک و نیرومند... اما او بدون اینکه کسی از این همه استعداد با خیر شود فوت کرد!

همکارش با حیرت پرسید:

- پس تو از کجا این چیزها را در باره او می‌دانی؟

مرد اهی کشید و گفت:

- آخر من با بیوه حسن آقا ازدواج کرده‌ام!



۵ دقیقه وقت دارید تا نودوست باشید

به شما بختوان یک انسان نودوست، پنج دقیقه وقت داده می‌شود تا آقای فوق العکس! را که مورد تعقیب صاحبخانه‌اش قرار گرفته است به محل امنی برسانید!

توضیح ۱: طرف پنج ماهه کرایه خانه‌اش را نپرداخته است

توضیح ۲: اگر پس از پنج دقیقه نتوانستید او را فراری دهید متأسفانه باید حضورتان عرض کنیم که دیگرکاری

فکر کردن

در این زمانه، کشورهای ابر قدرت از اینکه ماشینی اختراع کرده‌اند که «فکر» میکند بخود می‌بالند. اما اگر همین کار را انسانهای کشورهای ضعیف بکنند و امصیبتا!

در انتظار...

- مصطفی از مادرت برات پیغام دارم. - چه پیغامی!..

- او دانه برای تو اشک میریزد، به هر امامزاده و سقاخانه سر میزنه و نذر و نیاز میکنه، بیا برگرد او را خوشحال کن.

دل شکست، یک نامه برای مادرم نوشتم، با همان سواد کم، هنوز جمله ها و کلمات آن را به یاد دارم، نوشته بودم:

- مادر خوبم، باور کن که پسترتو، توی این شهر بزرگ آواره نیست، من در تهران کار میکنم پول در می آورم، دیگه آدم شدم، از این بابت خیالت راحت باشه و بدان که تورو دوست دارم، از پدرم حرفی ننیزم که مرا آواره کرد، یک روز باز هم به شهر خودمان خواهم آمد، خالم خوب خوبست...

روزها گذشت، زندگی من همه آلودگی و آوارگی بود، تا این که یک روز خسته و بی نور، توی باغ راه آهن در گوشه ای افتاده بودم و سراپایم کثافت بود، مرد جوانی آرام به طرف من آمد و گفت:

- تو مصطفی هستی؟

با تعجب نگاهش کردم و گفتم:

- آره، منظور؟...

مرد جوان گفت:

- ما همکلاس بودیم، یادت هست، من کمال هستم چرا از درس و مدرسه فرار کردی؟ و گرنه مثل من یک ستوان شهرداری بودی...

قابل توجه اهالی محترم
شهریانات فروشگاه حوله
برق لامع
در خیابان میرداماد غرب
میدان محسنی افتتاح شد.



I. B. S قدیمی ترین، پر تجربه ترین، مجهز ترین و مطلع ترین ترمیم کننده موی خانمها و آقایان و مسلط به کلیه روشهای ترمیم مو در دنیا و ایران و همچنین دارنده طبیعی ترین مجموعه موی کامل برای خانمها و آقایان آی. بی. اس پهلوی شمال میدان ولیعهد تلفنهای ۲-۱۶۱-۸۹۰

لبخند تلخی زدم و گفتم:

- شما رو پدرتون دوست داشت، ولی من که از پدرم جز کتک نصیبی نکردم...

با مهربانی گفت:

- حالا راحت رو عوض کن، حاضرم کمکم...

با بیحوصلگی گفتم:

- من کارم از این حرفها گذشته، دیگه همه جا تاریکی است و تاریکی...

انوقت از آنجا دور شدم، کمال همچنان نگاه می کرد، ولی من رفتم و در این آوارگی سر از شهری دیگر درآوردم در اینجا باز هم کارمن فساد بود و زشتی بود، سرنوشت آخرین پرده زندگی مرا کنار زد، توی قطار راه آهن برای اولین بار با خشیش آشنا شدم، یک مرد، یک سیگار به من

تعارف کرد و گفت:

- این دواي ناراحتی توست...

من آن سیگار را کشیدم و لذت بردم، برای چند لحظه خودم را از یاد بردم، غم را فراموش کردم، اما این یک لذت زود گذر بود، حالا من با همه جوانی، از تنهایی رنج میبرم، میخواهم به شهرم برگردم، اما من جز تنگ چه از مغفانی میتوانم به شهرم ببرم، من مثل یک پرنده بال شکسته از هسفران جدا مانده ام و با حسرت به پرندگان دیگر خیره مانده ام تا سرنوشت من چه باشد؟ شاید یک روز جاده طلایی نور در مقابل من نمایان بشود، من این را میخواهم، آیا موفق خواهم شد؟... خدایا به من نیرو بده تا جاده نور را پیدا کنم و از زشتی ها برهم.

آیا این...

خانم اکرم خرمیان: تونونه یک انسان جوانمرد خوب هستی، این دختر خطاکار و شیمان را به بخش، او را زیر چتر حمایت خود بگیر و با او ازدواج کن و از این نا امید دل شکسته، زنی برآید و مادری مهربان و دلسوز و نجیب بساز.

خانم سیمیا دهقان (رشت): برادرجان، پدر و مادرت عمری برای تو زحمت کشیده اند، شکستن دل آنها واقعا گناه بزرگی است تو باید یا آنها را راضی کنی و یا بکلی دست از این دختر بکنی و اگر واقعا درصدد کمک او هستی چون برادری باز هم حمایت کن.

خانم راحله صابری: نباید همه عمر یک دختر را به خاطر اشتباهی سوزاند و لگدمال نمود، او یک دختر نگاهکار ولی شیمان است و تو یک ناجی بزرگ که با غیرت و جوانمردی نجاتش دادی. چرا او را به همسری نمیگیری، چرا سعی نمی کنی نظر خانواده ات را جلب کنی؟

الوزکیا...

تصویر نموده اند روح ازلی و ابدی است و از جوهر ذات احدیت سرچشمه گرفته اگر چنانچه روح آلوده به گناه باشد و کیفیت های مادی بتواند این آئینه تمام نمای پروردگار را مکرر نماید نسبت به احدیت و ازلیت خداوند

بی احترامی روا داشته است ولی چاره چیست انسان به علت سرگشتگی ها و عقده هایی که از تبعید بودن خود در کره خاکی نصیبش گردیده این نوع داوری را انتخاب نموده است در اینجا صحنه خیالی دادگاه عدل الهی را در نظر بیاورید که روح و جسم مجددا در هم ادغام شده و آماده تشریح اعمال نیک و بد خود میباشد. این کیفر خواست متوجه روح خواهد بود یا جسم؟

یعنی عصیان گر اصلی جلد خاکی یا جوهر روح است در حالیکه ما می بینیم در ابدیت هردوی آنها در هسانی و ناهسانی ادغام میشوند و بسوی غایت پر از اسرار میشتابند روح که ازلی و جاویدانی است و چون این خالد بودن برای جوهر روح معنی و مفهوم اساسی دارد قادر نیست نافرمانی کند و از او امر ان علت غائی سرباز زند لکن جسم است که در بی خبری و ظلمت بسر میرسد پس گناه متوجه جسم است نه روح تکلیف چیست وقتی انسان به پایان همه تصورات خود فکر کند می بیند عصیان و طغیان و سرکشی را نخت خانواده بعد جامعه و در آخرین تحلیل بی ثباتی فرهنگ و یا معرفتهای ابلهانه و خیال بافانه باعث گردیده است، ما را بسوی تباهی بکشاند و از همین نظر گاه اندیشه

آرسن لوپن...

درباره خودش توضیحاتی بدهد. وی گفت:

- من سی ساله هستم. دیپلمه رشته علوم تجربی و اهل مشهد هستم. کارمند فرهنگ و هنر بودم ولی بخاطر همین کلاهبرداریها مرا اخراج کردند!

من اول، شخص مورد نظر را شناسایی میکردم، بعد یا او طرح دوستی میریختم، و سپس نقشه ام را برای کلاهبرداری پیاده میکردم. در مورد شناسنامه ها باید بگویم که برای تهیه آن اول استندهای قلابی یا صحیح درست میکردم، بعد میرفتم به ثبت احوال و شناسنامه جدید میگرفتم. ضمنا شش یا هفت سال در زندان بودم و اخیرا هم با دختری نامزد شده ام و قصد ازدواج با او را دارم!

جریان جالب نامزدی جالب آنکه درست در لحظه ای که خلیل گفت که اخیرا با دختری نامزد بقیه درص

مورد آزمایش آنرا بعمل نزدیک نمایند. از دقیق ترین و حساس ترین میکرو فونهای موجود درون استوانه قرار دادند تا در صورت بروز صدائی بهنگام لحظات نهائی و فرا رسیدن مرگ آنرا ثبت و ضبط نمایند. و اجازه میخواهم بقیه این آزمایش شکفت انگیز و هراس برانگیز را در قسمت چهارم در معرض قضاوت شما خواننده عزیز قرار دهم

«تاتام»

و تصور است که ما ارواح ناپاک و ظاهر را مجسم می نمایم و گمان میکنیم مسیر سفر بعدی حیات نیز چنین چیزی است. گمانم اکنون صلاح در این است که جهان بینی فلسفی و عرفانی را فراموش کنیم و فکر خود را متوجه آزمایشهای علمی نمایم تا ببینیم انسان با خود چه کرده است و کلید حل این معما کجاست و هیچ ردپایی از آن یافته ایم یا چون سخن بدینجا رسد علم نیز لب از سخن فرو می بندد؟

آنچه علم میگوید و به آن نیز مومن است این است که نتایج جمع آوری شده از آزمایشهای تجربی راجع بروح و مرگ، جسم را بر ملا ساخته است نشان میدهد حیات پدیده ای است صد در صد فیزیکی که در آزمایشگاه تا مرز نهائی آنرا انسان تعقیب نموده و به آخرین شکل حوادثی آن نزدیک شده است تا جایی که تکرار آن برای آدمی میسر است و من در قسمت چهارم مقاله حیات و مرگ دست شما را می گیرم و از نخستین گام حیات شاهد ظهور و گسترش آن خواهیم شد. و وقتی به فرمول DNA رسیدیم مادی بودن آنرا بخوبی احساس خواهیم کرد البته در این فاصله از اشاراتی که مفاهیم فلسفی نسبت به حیات دارند غافل نمی مانیم و D.M.A محقق این کلمه است

DEOXY. RIBONUCLEIC ACID

که زیست شناسی و شیمی ساختمانی آنرا ژن نامیده که از قسفات قند تشکیل شده و چهار مولکول بنام (باز) دارد و در اصطلاح علمی آنها را (آدنین) (گوانین) (تامین) و (سایتوزین) میگویند و همین چهار (باز) کوچک هستند که هشتمین گام حیات را قوام میبخشد و وقتی باینجا رسیدیم در نردبان آخیش به هشتمین پله حیات دست رسی می یابیم.

و شما خواننده عزیز در مقالات بعدی مسیر حیات را از ابتدائی ترین گام



انستیتو
ترمیم مو

کمند

کمند پدیدهای نو و شگفت انگیز باروش جدید خانمها و آقایان اگر علاقمند بموهای زیبا و پر پشت هستید اگر از ریزش مو و کم پشتی و طاسی سررنج می برید انستیتو کمند این امکان را برایتان فراهم کرده که در کمترین مدت ممکنه شما را دارای موهای زیبا نماید شما بعد از مراجعه به کمند احساسی خواهید کرد که دوباره موهای طبیعی خود را بدست آورده اید

شاهرضا صباي شمالي مقابل دبیرستان جاویدان ساختمان ۱۷ طبقه سوم شماره ۱۲ تلفن ۶۴۱۹۱۲

سیتی زن



ساعت بوقت ایران (محلی) و همچنین:
ساعت بوقت بین المللی (گرینویچ)

به پنج نفر از کسانی که این جدول را صحیح
حل کنند بقیه قرعه پنج عدد ساعت از انواع
مختلف ساعت‌های سیتی زن جایزه داده میشود

جدول جوانان با جایزه ساعت سیتی زن

عمودی

طرح جدول از: ابراهیم خورشیدی

افقی

۱ - ضمیر روستائی - ادامه
این مصرع: رومسخره کمی پیشه کن
و..... - زیاد نیست ۲ - دریا - پیامبر ۳ -
نامه آخر سال تجارتخانه ها - نوعی
روانداز - حیوان باوفا ۴ - جنگاوران
قدیمی در میدان جنگ میزدند - گلو و
نای گلو - دست نخورده ۵ - بهره متداست
و بمقصود رسیده - مقام والای زن - کم
نیست ۶ - خسته به آن می افتد - چیزی که
بهم پیوسته و رسیده - درجه حرارت را
نشان می دهد ۷ - امر به دین می کند -
یکی از علل ۸ - بشارت دهنده - مادر
است - حرف تصدیق روسی ۹ - چند تا
فرزند - با مواد مشتعل به هوا پرواز میکند
- قالب روح ۱۰ - بیم است و تشرم معنی
میدهد - آئین است - باقلم و دانا ۱۱ - تلخ
عربی - شادابی - کمک کردن و با هم راه
رفتن ۱۲ - پارسائی - شهرسینائی
فرانسه ۱۳ - نوعی خریزه تابستانی - لباس
جنتلمن - لقبی در اروپا ۱۴ - هم چشبی -
از باران زیاد راه می افتد - روانداز
تابستانی ۱۵ - هنداونه بارانی - از
شیرینهای ماه مبارک رمضان - زمانی
۱۶ - هی واژگون شده - نوعی شعر -
سرگشته ۱۷ -
ارجنئی - ازنتهای موسیقی ۱۸ - بان
طتاب می یافتند - از جزایر جنوبی کشور
- کاسب از دادن آن معنور است ۱۹ -
ادامه این مصرع: و دنیا به مصرع یادشده
در عمودی ۱ - تاداد خوداز...

۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

۱ - ادامه این مصرع: اب در
خانه و.... ۲ - نوعی داستان عاشقانه -
پارزن - ازنامه‌های دخترانه - کوچک ۳ -
تازه کارویی تجربه - زیاد است -
پیشواو پیش نماز - از ناچران مرد نباید
کشید ۴ - نوعی فرش - انکه رابطه برقرار
میکند - بزرگ است - از وسایل
اشپزخانه ۵ - علم علاج جسم - از عناصر
چهارگانه - گل سرخ فرنگی - صدای
گوسفند ۶ - مهربانی و رقت قلب - بزرگ
رهبر جبهه ملی و قهرمان ملی کردن
صنعت نفت - برای اثبات ادعا می آورند -
بعد از دم ۷ - میوه - اخوی والده - هواپیما
از آسمان می آید - به میج دست می بندند
۸ - دروپنجره را می پوشانند
- خواست و اراده خداوند
۹ - درس مواد شیمیائی - یک طرف شانه
- بزرگتر از حوض - سودمند است - دل
از مجنون ربوده - نوعی رویه کفش ۱۰ -
رگ گردن - از آن برای کوبیدن مقوا و
چرم استفاده میشود - سبزی سالاد - بعد از
غروب آفتاب ۱۱ - نیمه چون - حرف
همراهی عربی - نه کم نه زیاد - از حروف
انگلیسی ۱۲ - فتحه اصطلاحی - کرم
سیاه خون آشام - از روده‌های خاورمیانه
عربی - زمان بدنیا آمدن ۱۳ - بهترین نمره
- دنیا - نیمه شکافته شده از درازا -
پسوندیست ۱۴ - فرمان کشتی - مهربانتر
از مادر نیست - جانب و طرف - داخل
صفحه ۱۵ - ادامه این مصرع و دنباله
مصرع یادشده در افقی ۱: یاردرخانه و....
- تکرار یک حرف

برندگان جدول شماره (۴)

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	

- ۱ - خانم فاطمه رحمانی از خیابان قزوین
خیابان مهناز
- ۲ - آقای قاسم منصوری از آیزنهاور
خوش شمالی
برندگان شهرستانی
- ۱ - آقای بهنام کلانتری از مسجد سلیمان
- ۲ - خانم مرضیه اسفندیاری از ورامین
- ۳ - آقای علیرضا کاشانی راد از ساوه

از برندگان تهران خواهند است
برای دریافت جایزه خود بعد از ظهر همین
ساعت ۵ تا ۷ بدفتر مجله مراجعه فرمائید
جایزه برندگان شهرستانها بوسیله پست
برایشان فرستاده خواهد شد که حداکثر دو
هفته بعد از انتشار مجله بدستان خواهد
رسید
برندگان تهران

جدول
جوانان

جدول شماره
۷



« ارسال فرمائید »

حل جدول را به آدرس: تهران خیابان خیام - ساختمان اطلاعات مجله جوانان مربوط به جدول شماره »

شعر زیبایی «سردار جنگل» که در دو شماره قبل بچاپ رسید، سروده شاعر معاصر آقای رحمت موسوی بود.

همسر اول ...

بزند، رفته پیش او، قاسم روشن و صریح حرف بنیزد. گویا میترسید. از روز بمن گفت:

- میدونی که گیلدا با محمدرضا پهلوی روایتی داره، امروز از ساواک، به سفارت آمریکا در تهران (قاسم علاوه بر کار در فرودگاه که شغل اصلی او بود در گروه صلح آمریکا وابسته به سفارت نیز کار میکرد) تلفن زدن و از من پرسیدن که چرا با این دختر (گیلدا) رفت و آمد میکنم و دیگه نباید اونو ببینم! قاسم گفت که چند نفر در این باره با وی صحبت کرده و تهدیدش کرده اند ولی وقتی از آنها توضیح بیشتری خواسته و اسم و رسمشان را پرسیده تلفن را قطع کرده اند.

*** خیرنگار:** خود قاسم از کجا فهمیده بود که گیلدا و محمدرضا پهلوی روابط عاشقانه دارند؟

*** خانم الف:** خود گیلدا به قاسم گفته بود، حالا از روی سادگی یا نظریه های دیگر، من نمیدانم اما چیزی که به قاسم گفته بود قاسم هم برای من تعریف کرده بود هنوز یادم هست. گیلدا با لحن نیشداری گفته بود:

*** خانم الف:** «تو مدتی منو سردواندی و نگرستی و بالاخره «شاه» دنبالم افتاد و من بزودی میشم ملکه ایران...»

*** خیرنگار:** ساواک از کجا مطلع شده بود که قاسم و گیلدا باهم رابطه دارند؟

*** خانم الف:** گیلدا در خانه ای زندگی میکرد که تلفنهای زیادی داشت و ماموران ساواک، این تلفنها را کنترل میکردند گیلدا روزی چند بار با قاسم تلفنی حرف میزد و ماموران بدینوسیله متوجه روابط آنها شدند.

*** خیرنگار:** قاسم بعد از اینکه ساواک او را تهدید به قطع رابطه با گیلدا کرد چه عکس العملی از خود نشان داد؟

*** خانم الف:** قاسم بدنبال تلفنهای تهدید آمیز سراغ گیلدا رفت و ماجرا را باو گفت و از وی خواست که دیگر با او تماس نگیرد.

*** خیرنگار:** گیلدا قبول کرد؟

*** خانم الف:** بله، او قول داد و مدتی هم بر سر قولش ایستاد، یک سال از این ماجرا گذشت تا اینکه یگروز از دربار، قاسم را خواستند...

*** خیرنگار:** کی خواست و برای چه؟

*** خانم الف:** دقیقا نمیدانم. هیتلر بادم هست که قاسم بمن گفت: دستور «شهبانو فرح» منو خواستن. رفتم کاخ نیاوران. فرح در یک محیط ظاهرا دوستانه منو بحضور پذیرفت و گفت تو گیلدا رو از مدتها قبل میشناسی و یا اون رابطه داری، بنابراین باید اونو بگیری، این یک دستوره!

عامل توطئه ...

*** توطئه شاه سابق علیه مصدق:** درواج مبارزات ضداستعماری دکتر مصدق، و در پی روی کار آمدن مجدد قوام السلطنه که با مخالفت سرسخانه و دلیرانه ملت ایران روبرو گردید و منجر به قیام تاریخی ۳۰ تیر شد و شاه سابق را ناگزیر کرد که دوباره مصدق را بر سرکار آورد شاه سابق تصمیم گرفت که بتدریج از قدرت و نفوذ عظیم مصدق بکاهد و در اجرای این تصمیم، دستور داد که سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی وقت که از یاران و همراهان مصدق و از مخالفین شاه سابق بود به ترتیب که هست کشته شود. شاه سابق اجرای این دستور را به سرسپردگان خود در ارتش واگذار کرد و آنها هم برنامه دقیقی تنظیم کردند. طبق این برنامه، سرتیپ افشار طوس، شمی که در یک مهمانی شرکت کرده بود، ربوده شد و بنقشه نامعلومی انتقال یافت.

*** قتل با شکنجه:** روز بعد، مطبوعات خبر ناپدید شدن سرتیپ افشار طوس را با اب و تاب تمام منتشر کردند و برای کسب خبر در مورد او بهر تلاشی دست زدند اما اثری از افشار طوس بدست نیاوردند. فردا و پس فردا و روزهای بعد نیز اطلاعی از افشار طوس بدست نیامد و تیر اول هر روز روزنامه ها، موضوع ربودن و ناپدید شدن افشار طوس شد. چند روز گذشت و خبری از رئیس شهربانی مصدق نشد تا اینکه جنازه افشار طوس، درغار «تلو» در اطراف تهران پیدا شد و اعلام گردید که وی بعد از ربوده شدن از مجلس مهمانی، باین غار آورده شده و شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته و بطرز فجیحی کشته شده است، جنازه وقتی پیدا شد معلوم گردید که حتی ناخنهای افشار طوس را نیز کشیده اند.

*** رازی که ۲۵ سال بعد فاش شد:** دولت مصدق و ملت ایران که باتمام وجود میخواستند از عاملان توطئه اطلاعی کسب کنند، میدانستند که اجرای توطئه از کجا آب میخورد و بوقع چه کسانی بوده است. از اینرو تلاشی گسترده برای شناسائی و دستگیری عاملان توطئه آغاز گردید و سرانجام عده ای از امرای و افسران ارتش و کسانی که در اجرای توطئه نقش داشتند، از جمله سرگرد بلوچ قرانی دستگیر شدند و بیای میز محاکمه کشیده شدند. محاکمه این گروه چندین روز ادامه یافت و سرورصدای زیادی بپا کرد و اینعه محاکمه و محکوم بزدان شدند.

*** کشاورزی در کمال رفاه:** سرگرد بلوچ قرانی پس از آزادی از زندان به تربت حیدریه بازگشت و به قریه «بسطرو» رفت و در آنجا ظاهراً بکار کشاورزی پرداخت. البته او درقبال این خوش خدمتی، به نان و نواتی رسید و صاحب اراضی وسیع و امکانات فراوانی شد و دم و دستگاهی بهم زد که تا این اواخر، در کمال رفاه از آن برخوردار بود تا اینکه بدنبال پیروزی انقلاب، جستجوی وسیع و همه جانبه در سراسر کشور برای شناسائی و دستگیری سران و عوامل رژیم گذشته و مجریان جنایات دوران سلطنت دودمان پهلوی آغاز گردید و در این رهنگار، سرگرد بلوچ قرانی هم بوسیله پاسداران انقلاب اسلامی در تربت حیدریه دستگیر شد.

*** من بیگانه هستم!** خیرنگار جوانان در تربت حیدریه که در پی دستگیری سرگرد بلوچ قرانی باوی بگفتگو نشستند است در گزارش خود مینویسد:

- من در کمیته انقلاب اسلامی تربت حیدریه بیدیدار سرگرد بلوچ، عامل اصلی ربودن و شکنجه دادن و کشتن سرتیپ افشار طوس رفتم. او که با چشمهای تیزبین و آن سبیل پریش و تاب داده، خود را در بتونی بیجیده و مراقب همه چیز و همه کس بود با دیدن عکاس مجله بهمراه من، با دستپاچگی گفت:

*** خیرنگار:** شما از کجا فهمیدید؟

*** خانم الف:** بکمک بچه ام بابک. بابک که هر روز با پدرش یا گیلدا بگردش میرفت از سیر تا پیاز موضوع را - تا آنجا که عقلش قد میداد - برای من تعریف میکرد.

*** خیرنگار:** ماجرای عروسی قاسم بقیه در صفحه ۵۰

عکس نگارند. من کاری نکردم که مستوجب بازداشت و جاب عکس در مطبوعات باشم. من بیگانه هستم!...

سرگرد بلوچ که اینک ۶۸ سال دارد و گوشهایش بهلت کھولت سنگین شده و بکمک «سهمک» با دیگران صحبت میکند، بعدا راضی شد که عکاس از وی عکس بگیرد و به سوالات من جواب دهد ولی در پاسخ تمام سوالات من مدعی شد که او عامل ربودن و شکنجه دادن و کشتن سرتیپ افشار طوس نبوده است!

*** اظهارات یک شاهد:** یکی از فرهنگیان تربت حیدریه که در باره سرگرد بلوچ و اینکه او مجری توطئه قتل سرتیپ افشار طوس بوده است اطلاعاتی در اختیار کمیته پاسداران انقلاب در تربت حیدریه گذاشته است اظهار داشت:

- من خوب بخاطر دارم که چند سال پیش، سرگرد بلوچ، با افتخار تمام، وقایع غار «تلو» را برای مردم تعریف میکرد، او کلبه ماجرا را از ترتیب مهمانی شبانه گرفته تا ربودن افشار طوس از مهمانی و بردنش به غار تلو و شکنجه و قتل بیرحمانه او را جز به جزء شرح میداد و تاکید میکرد که تمام اینکارها را با کمک یکفر انجام داده است!

*** مردم میترسیدند:** این فرهنگی میگوید:

- من حاضرم در هر دادگاهی حضور یابم و با سرگرد بلوچ مواجهه دادم و باو یادآوری کنم که چطور چند سال پیش، در اتومبیل «بابدا» که با عده ای مسافر از مشهد به تربت حیدریه میآمد این موضوع را برای مسافران تعریف میکرد. من در حالیکه دستم در تصادفی شکسته بود شاهد و ناظر این صحنه بودم و از شدت ترس بر خود میلرزیدم ولی آنوقع، اختناق و فشار رژیم بقدری شدید و هولناک بود که احدی جرأت «نتلق» کشیدن نداشت و همگی مجبور بودند در عین تنفر از اعمال و حرفهای سرگرد بلوچ، سکوت کنند و حتی موقعیکه چشمانشان در چشم او میافتد لبخند اجباری هم بلب آورند!

*** جایزه و حقوق ماهانه بخاطر جنایت!**

در همان سفر، سرگرد بلوچ ادعا کرد که بخاطر ابراز رشادت و جسارت در اجرای این توطئه از طرف رژیم، یک «کلت» هم بوی اعطاء (!) شده است و از طرف دربار، حقوق ماهانه ای برایش در نظر گرفته شده که مرتب بنام او حواله میشود...

*** بازنشستگی و رابطه با دربار:** خیرنگار جوانان که در باره سوابق سرگرد بلوچ قرانی نیز تحقیق کرده است مینویسد:

- سرگرد فریدون بلوچ قرانی در سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ فرمانده زاندارمری تربت حیدریه بود و در این سمت، هم در حمل و نقل مواد قاچاق دست داشت و هم از مردم، در جریان طرح دعوائی آنان باج و رشوه میگرفت. در همان زمان شکایات متعددی علیه وی برای مقامات مسول در تهران فرستاده شد اما این شکایات بجائی نرسید تا سرگرد بلوچ بازنشسته شد. او بدنبال بازنشستگی تهران رفت و بکمک واسطه هائی که میشناخت پدربار پهلوی راه یافت و از این طریق بود که بدنبال واقعه سی ام تیرماه، مأمور ربودن و کشتن سرتیپ افشار طوس شد و این توطئه کتب را طبق اظهار خودش، بکمک یکفر دیگر بمرحله اجرا درآورد.

همسر اول

و گیلدا چه بود؟
 * خانم الف: من قسم میخورم که آنها بدلتخواه و رضایت خودشان ازدواج نکردند. این حرفها همه اش شایعه است. شبی که این موضوع، یعنی ازدواج قاسم و گیلدا «علم» شد ساواک، جستی گرفته بود در هتل میامی و از زاله سام ستاره معروف خواسته بود که اداره کننده جشن باشد. بهانه برگزاری جشن، اشی زاله و شوهرش بود. زاله هم ظاهرا از قاسم و گیلدا میخواهد که در همین جشن شرکت کنند.

قاسم و گیلدا بیخبر از همه جا در کنار هم می نشینند ولی زاله طبق نقشه ای که ساواک از قبل کشیده بود به عکاس میگوید چند عکس از قاسم و گیلدا بگیرد و ساواک فردای آنروز عکسها را به مطبوعات میدهد که بعنوان عروسی قاسم و گیلدا چاپ کنند خود مطبوعاتیا بهتر از هر کس میدانند که این عکس و خبرش را ساواک از طریق وزارت اطلاعات بانها داد و ادارشان کرد که آزا چاپ کنند. دلیل من درباره مصنوعی بودن ماجرا اینست که هر شب و هر روز خلیجا ازدواج میکنند مگر مطبوعات خبر عروسی آنها را چاپ میکنند؟ مگر قاسم یا گیلدا، چهره مشهور و محبوب و با ثروتمند و با وابسته بدربار بودند که مطبوعات خود داوطلبانه مبادرت بجای عکس و خبر عروسی آنها بکنند؟ حقیقت اینست که این ماجرا همزمان بود با اوج روابط محمدرضا پهلوی و گیلدا و چون مطبوعات خارجی عکسها و خبرهای متعددی در این باره چاپ کرده و حتی نوشته بودند که آنها باهم عروسی کرده اند بدستور محمدرضا پهلوی، ساواک وارد عمل شد و برای سرپوش گذاشتن روی موضوع اصلی، گیلدا را باینصورت بزین شوهردار معرفی کرد که بقول خود، دهان مطبوعات خارجی را ببندد.

* خبرنگار: اگر اینطور بود قاسم چگونه راضی شد که چنین عکسی از وی گرفته شود و چنین خبری درباره وی چاپ شود. مخصوصا که شما گفتید قاسم

در مقابل «فرح» ایستادگی کرد و خودتان هم دخالت کردید و ظاهرا قضیه را فیصله بخشیدید؟

* خانم الف: بله، بدنبال آن گفتگوها قراربراین بود که یک جشن فورمالیته بگیرند و عکسی بگیرند و قال قضیه را بکنند. من برای شما «استعلام» و «استشهاد» میاورم که چنین ازدواجی صورت نگرفته و هیچ مدرکی در این باره وجود ندارد.

* خبرنگار: موضوع بچه های گیلدا در تشریه فرانسوی از محمدرضا پهلوی که میگویند بنام قاسم زرین مدرقه (بعنوان پدر) شناسنامه گرفته اند چه میگویند؟

* خانم الف: تماما دروغ است. من از قاسم (تلفنی از آمریکا) خواسته ام که شناسنامه اش را بفرستد تا شما ببینید و مطمئن شوید که در شناسنامه او نامی از بچه نیامده.

* خبرنگار: یعنی گیلدا از محمدرضا پهلوی اصلا بچه دار نشده؟

* خانم الف: نه، اصلا بچه ای در کار نبوده!

* خبرنگار: محمدرضا پهلوی بعد از ماجرای ازدواج ظاهری گیلدا و قاسم، آیا باز هم با گیلدا رابطه داشت؟

* خانم الف: نه، چون از گیلدا شدت عصبانی بود اما قاسم با گیلدا رابطه داشت و من ایتر از طریق بابک پسرم فهمیدم.

* خبرنگار: گیلدا چطور بدام عشق ارتشید خاتمی افتاد؟

* خانم الف: پس از آنکه محمدرضا پهلوی، گیلدا را رها کرد ارتشید خاتمی سر راهش سبز شد و در همان زمان شایع شد که گیلدا بهسری ارتشید خاتمی در آمده است. خاتمی گیلدا را برای دیدن یک دوره تحصیلی به اروپا فرستاد و برایش در خیابان (ج) خانه ای خرید و این خانه، همانست که میگویند محمدرضا پهلوی برای قاسم و گیلدا خریده و البته این شایعه صحت ندارد.

* خبرنگار: قاسم کی و چگونه از ایران خارج شد؟

* خانم الف: قاسم در حدود سه سال و نیم پیش تقاضای بازتستگی کرد و دوندگی زیادی کرد تا موفق شد و در

چگونه انسانهای

محتوی یک اسکناس ۱۰۰ دلاری و ۱۱۰ تومان پول - سکه و لوازم دیگر که ۱۹ خرداد ۳۷ در پارک خرم پیدا شده بود و بارها نیز درمجله جوانان بجای رسیده که متاسفانه صاحبش مراجعه نکرد. اینبار مجدد او با چاپ عکس صاحب این کیف که در درون کیف باقیم امینواریم هرچه زودتر با درج این مطلب بدفتر مجله سرویس اشیاء پیدا شده مراجعه کرده و کیف خود را تحویل بگیرد.

* تحویل گرفتند
 خانم شیرین کردی هفته گذشته بدفتر مجله مراجعه نمود و با دادن نشانی صحیح کیف خود را که ۹۴۷ تومان پول داشت تحویل گرفت. وی گفت: هنگام پیاده شدن از تاکسی چون بچه بفلم بود و ساک نیز همراه داشتم فراموش کردم کیف دستم را بردارم. راستش از پیداشدن آن بکلی ناامید شده بودم تا اینکه یکی از اقوام بمن اطلاع داد که درمجله جوانان اعلام شده.

دیگر دوستانی که اشیاء خود را تحویل گرفتند - ظهوریان سیدموسوی - محمدتقی افسری صومعه سرانی.

- * اشیاء تازه دیگر:
- ۱- شناسنامه - عزیزاله جرانی
 - ۲- شناسنامه - مینا بابائی
 - ۳- شناسنامه - محمدتقی یوسفی
 - ۴- دفترچه حساب پس انداز - کارت بیمه اتومبیل و چند قطعه عکس - زیباییها که در خیابان دروس پیدا شده است.

۵- کیف مشکی محتوی - دفترچه حساب پس انداز - کارت پایان خدمت و مدارک دیگر - سیدمهدی جوادی - یابنده: عبدالرحیم رازی

۶- شناسنامه - تقی یزدی عباس آبادی

* اشیاء موجود از هفته های قبل:

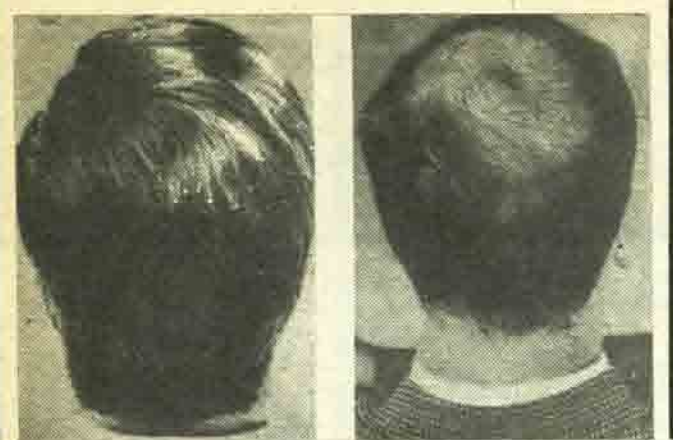
حدود یکسال و چند ماه قبل راهی خارج گردید.

* خبرنگار: موضوع ازدواج قاسم با یک زن آمریکائی و بچه هایی که میگویند از او دارد و البته طلاقش داده چیست؟

* خانم الف: این شایعه هم صحت ندارد. بچه ای که گفته میشود از زن آمریکائی قاسم است در واقع بابک، پسر من و قاسم است. شاید این بچه را آمریکائی تصور کرده اند!

* خبرنگار: در حال حاضر با گیلدا تماس نداری؟

* خانم الف: چرا، چند بار تلفنی باهم حرف زدیم و درباره این ماجرا هم باهم صحبت کردیم ولی متاسفانه گیلدا حاضر نیست بیاید و حقایق اوضاع را برای مطبوعات شرح دهد و خودش را از این مخمصه نجات بخشد. من بوسیله شما (مجله جوانان) از گیلدا خواهش میکنم از انزوا بیرون بیاید و درباره روابط خود با محمدرضا و قاسم هر چه میدانند برای ملت ایران فاش کند چون حقیقت گوئی بهتر از پنهان کردن نیست. بعلاوه با افشای حقایق میتواند در آینده توی این اجتماع زندگی کند در حالیکه یک عمر نمیشود مخفی زندگی کرد و از جامعه برید و آرامش و آسایش را هم احساس کرد...



انستیتو ترمیم مو (طالبی)

با ارمغانی نو با متدهای بسیار بسیار جدید از انگلستان موهایی ریخته سر شما را بطور طبیعی بشما بازمی گرداند. تخصص از هاروارد (لندن) ۹ صبح الی ۷ بعد از ظهر کریمخان - آبان شمالی - نبش همایون - ساختمان ۱۴۰ تلفن ۸۹۰۸۰۶

- * پاسپورت
- * بیطرفان نظری - غلامعلی قربانی
- * جنگ هوایی - صلاح الدین احمدی
- * ساعت
- * ساعت کامپیوتری مردانه
- * ساعت زنانه
- * عینک ذره بینی مردانه و جاسونچی.
- * مدارک تحصیلی:
- * مهوش رفیعی چغلی - محسن فرهنگی - ناصر قوامی - شهناز خورشیدی - حسن گلی - فتوکی دیپلم - شهین دخت لیلیمان - گواهینامه ابتدائی - چهار جلد کارنامه دوره دبیرستان - بتول همدانی - امیر محمود خانی - قدسی دانش - علی صالح ثابت قدم - عبدالحسین سیاح طاهری - قاسم رحیم نژاد عبدالمحمد بیت سیاحی.
- * دفترچه بیمه:
- * محمد رضا افشار نجاتی محمد مصحفی - زینب حسینیان - علیرضا عظامی - اصغر شم زن - شهرام خدادادی - مسعود خرمندار جقی - رحمن انزرو لو.
- * اسناد:
- * سند مالکیت زمین و مدارک دیگر - چند برگ اسناد احمد خانلری - گواهی کار اتوبوس رانی، غلامحسن خلق آموز، پروانه حمل تفنگ خفیف کالیبر ۲۲ رضا احمدی سند ازدواج - پرویز عباسزادو هارحیمزاد ۱۸ دسته فاکتور ۱۰۰ برگی متعلق به مقارنه طلا و ساعت فروشی خضری
- * دفترچه حساب پس انداز:
- * پروین رستگار شهرودی - نواده عبدالله - محمد علی اصغری - اکبر صالحی - غلامرضا اخوند مازندیا - سید منصور کلانتری -
- * پول و چک
- * چکی ب مبلغ ۲۰۰۰۰۰ ریال حیدر علی باقری پیشه ور چکی ب مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ ریال متعلق به «علی رجیبان» مدارک و ۲۹۰ تومان پول قدرت جعفری - کیف پول قهوه ای با مبلغ ۵۰ تومان، فاطمه نجف یار راز لیتی چکی ب مبلغ ۱۲/۰۰۰ ریال - چکی ب مبلغ ۷۰۰۰ ریال متعلق به گاسقاه پوره - مبلغ ۱۰/۰۰۰ ریال در دفتر مجله موجود است - چکی به مبلغ ۱۰۰۰/۰ ریال متعلق به غلام باقری - چکی ب مبلغ ۱۸۸/۰۰ ریال در وجه حامل - چکی ب مبلغ ۷۰/۰۰۰ ریال

دوره ویژه زبان برای آمادگی در امتحانات

کنکور - اعزام

و سال آخر دبیرستانها

سومین سری کلاسهای آموزش زبان مخصوص دانش آموزان سال آخر دبیرستانها و دیلمه ها که خیر تشکیل آن قبلا به اطلاع خانواده ها و دانش آموزان رسید این هفته در هومز زیر نظر جوادعسگری شروع خواهد شد برنامه این دوره اختصاصی شامل تدریس یک دوره کامل زبان حاوی (گرامر، لغت، کامپرهشن و اصطلاحات و نیز بررسی سوالات امتحانات نهائی سال آخر دبیرستانها و همچنین کنکور دانشگاهها و اعزام دانشجو میباشد) هدف اساسی از تشکیل این کلاسها آنست که دانش آموزان طی یک برنامه جامع و کامل از هر نظر برای موفقیت در امتحانات نهائی پایان سال آماده شوند و پس از گذراندن امتحانات نهائی نیازی به ثبت نام مجدد در کلاسهای کنکور و اعزام نداشته باشند در این دوره اختصاصی یک سری پلی کپی مخصوص حاوی سوالات هوش و ادبیات فارسی همراه با جواب سوالات در اختیار داوطلبین قرار خواهد گرفت.

داوطلبین استفاده از این برنامه اختصاصی میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر به هومز واقع در خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) بالاتر از دانشگاه تهران مقابل سینما گابری تلفن ۶۶۱۲۲۴ مراجعه فرمایند.

مشخصات

- آسانی - بدون شماره
- ۱۶ - یکدستگاه پیکان مقرپسته ای بدون شماره
- ۱۷ - یکدستگاه پیکان کار به شماره ۸۴۶۵۸ - قم
- * موتورسیکلت
- ۱ - یکدستگاه موتور هوندامینی یاماها ۸۵ رنگ ماشی
- ۲ - یکدستگاه موتور یاماها ۲۰۰ رنگ آبی
- ۳ - یکدستگاه موتور دنده ای یاماها ۲۰۰ رنگ آبی
- ۴ - یکدستگاه موتور دنده ای یاماها
- ۵ - یکدستگاه موتور دنده ای یاماها ۱۰۰ رنگ قرمز تیره
- ۶ - یکدستگاه موتورگازی باک جلو مدل رنگ آبی
- ۷ - یکدستگاه موتورگازی مدل پژو رنگ آبی
- ۸ - یکدستگاه موتورگازی رگس باک جلو رنگ سبز
- ۹ - یکدستگاه موتورگازی پژو باک جلو رنگ آبی
- ۱۰ - یکدستگاه موتورگازی پژو باک عقب رنگ آبی
- ۱۱ - یکدستگاه موتورگازی بدون مشخصات
- ۱۲ - یک دستگاه دوچرخه هرکولس
- ۱۳ - یک دستگاه موتور ۲۰۰
- ۱۴ - یک دستگاه موتور دوسیلندر به شماره ۴۷۲۴ شهرانی
- ۱۵ - یکدستگاه موتور یاماها بدون شماره
- * اتومبیل
- ۱ - یکدستگاه پیکان به شماره ۸۶۷۴۷ - ت - ل
- ۲ - یکدستگاه پیکان کار به شماره ۶۸۳۶۷ - مشهد
- ۳ - یکدستگاه پیکان کار به شماره ۵۸۳۲۴ - پروچرد
- ۴ - یکدستگاه پیکان کار به شماره ۲۴۹۲۲ - ت - ب
- ۵ - یکدستگاه پیکان استیشن به شماره ۱۵۷۷۱ - مشهد
- ۶ - یکدستگاه پیکان به شماره ۹۳۵۸۴ - ت - س
- ۷ - یکدستگاه بنز به شماره ۶۴۹۴۸ - ت - ۲۲
- ۸ - یکدستگاه جیب به شماره ۴۵۲۳۱ - ت - ط
- ۹ - یکدستگاه پیکان استیشن به شماره ۱۶۸۱۸ - ت - ۲۴
- ۱۰ - یکدستگاه ژیان قرمز رنگ - به شماره ۱۶۴۴۶۲ - تهران
- ۱۱ - یکدستگاه پیکان قرمز رنگ به شماره ۸۷۸۷۱ - تهران - ج
- ۱۲ - یکدستگاه پیکان به شماره ۲۵۸۴۹ - تهران - س
- ۱۳ - یکدستگاه فولکس واگن مقرپسته ای بدون شماره
- ۱۴ - یکدستگاه تویوتا رنگ قرمز روشن - بدون شماره
- ۱۵ - یکدستگاه وانت پیکان رنگ آبی

گفتگوی اختصاصی جوانان با رئیس ورزش



هستند، اگر ضرورت ایجاد کند شاید یک مربی خارجی برای تعلیم مربیان ایرانی استخدام کنیم. * ورزش ایران در نظام جدید از کدام الگو پیروی میکند؟

شاه حسینی: الگوی ما بر نظامات جدید است، اول تعمیم و گسترش ورزش، بعد شرکت در مسابقات، هر کشوری الگوی خاصی دارد و ما هم الگوی خاص خویش را دنبال خواهیم کرد. * در مورد ورزش خانها سروصدا و شایعات مختلفی شنیده میشود نظر شما در این مورد چیست؟ شاه حسینی: در مورد خانها هر چه از قول من گفته شده تکذیب میکنم اینها که میگویند و می نویسند نظر شخصی خودشان است، برای ماتم خانها محترم هستند، چه انهایکه حجاب را رعایت می کنند و چه دیگران که بدون حجاب وارد ورزشگاهها میشوند، شرکت در مسابقات و تمرینات مستلزم قوانین والیبه مشخص است که مانع خواهیم این قوانین را تغییر دهیم، دختران ما در مسابقات شرکت میکنند و تابع قوانین بین المللی ورزش هستند.

تنها محدودیتی که من برای ورزش بانوان در نظر گرفته ام، شنای مخلوط است، ماسلمان هستیم و باید به احکام دینی خود نیز توجه داشته باشیم، در یک کشور مسلمان جایز نیست که دختر و پسر به استخر بروند. * در مورد استفاده تفریحی از ورزشگاهها بخصوص ورزشگاه صد هزار نفری روش شما چیست؟

شاه حسینی: ابتدا ورود همگان را در روزهای پنجشنبه و جمعه به ورزشگاهها آزاد گذاشتیم، اما از این آزادی سوء استفاده شد، زیرا منظور ما استفاده ورزشی بود نه تفریحی و گشت و گذار، روی همین اصل مجبور شدیم تا محدودیتهایی برای ورود خانواده ها قائل شویم، ما برای تفریح و استراحت پارک خرم را داریم.

* آیا پارک خرم بهمین شکل باقی خواهد ماند؟

شاه حسینی: در نظر داریم تا آنرا توسعه دهیم و بعنوان یک تفریحگاه مجهز برای مردم تهران در آوریم، این پارک نقائصی دارد که باید برطرف شود.

* بعضی ها که در ورزش حقوق بگیر بودند، با سیاست تازه که میگویند ورزش کاملا آماتوری میشود، حقوقهایشان قطع شده و از این بابت دچار زیانهای شده اند برای این عده چه فکری کرده اید؟

شاه حسینی: هرکس از ورزش درآمدی داشته باید دور آنرا قلم بگیرد و بفکر کار و کسب دیگری بیفتد، به مربی حقوق میدهم، به داور هم همینطور اما به ورزشکار هرگز، هرکس خواست بازی میکند حرفه هیچکس در این مملکت ورزش نیست.

* از باشگاه شاهنشاهی سابق چگونه استفاده میکنید؟

شاه حسینی: این باشگاه صد درصد مردمی نیست، چون عناصری که آنجا میروند، پول و درآمد خوبی دارند، ما از آنها حق عضویت بیشتری میگیریم تا برای مردم دیگر امکانات ورزشی بسازیم.

* وضع کافهای جوانان چه میشود؟

شاه حسینی: کله کافهای جوانان در اختیار نریخت بدنی است برای آنها مسئول گذاشته ایم، برنامه ریزی میشود از امکانات ورزشی آن همگان میتوانست استفاده کنند، اسم آنها هم عوض شده و نام جدید چنین است، کانون ورزشی و فرهنگی اسلامی جوانان.

پیش به بیابانهای دولاب آمد و زمایکه تشنه شد یک لیوان آب زرشک خورد، ما تا بحال رئیس اینطوری ندیده بودیم که پای پیاده در بیابانها راه بیفتد و سرکشی نماید.

البته کار آقای شاه حسینی در این برهه از زمان بسیار سنگین و پیچیده بنظر میرسد، ورزش که بیش از هشت ماه تعطیل و سوت و کور بود و حالا بیکباره دگرگون شده، نیاز به فرصت و زمان دارد تا در پرتو انقلاب اسلامی به گونه ای قابل قبول ارائه شود.

سیاستهای جدید ورزش هنوز مشخص نیست، هر چند حرفهای ضد و نقیضی شنیده میشود که یکروز تایید و روز دیگر تکذیب میگردد اما هنوز ورزش و ورزشکار در بلا تکلیفی پسر میبرد. چندی پیش بهر راه عکاس مجله بیدار آقای شاه حسینی رفتم، ایشان با وجود گرفتاری مثل دیگران مارا هم پذیرفتند، در اطاقی شلوغ و پرهمه مشغول جفت و جور کردن کارها بود، یک گروه مراجعه کننده از قزوین داشت که مرتب شکوه و شکایت میکردند.

شاه حسینی میگفت، من با ورزش بزرگ شده ام، فوتبال را در زمین چمن یاد نگرفتم، در قبرستان در زمین لنج، بیشتر اوقات در محرومیت بودم، ما را کنار گذاشتند اما مگر میشد ورزش را رها کرد، هر سوراخی را که می بستند از جای دیگر وارد میشدم، کلوب درست کردم، آنرا تعطیل کردند، باز مخفیانه مشغول شدم دوستانم از من خواش میکردند که به کلوب آنها تروم، میگفتند تویبانی مارا تعطیل میکنند.

در گذشته تهران چشم و چراغ بود و همه چیز برای تهرانیها اما حالا هیچ شهری مزیت بر دیگری ندارد، ما تلاش داریم تا ورزش را بین همه طبقات توسعه دهیم، از این پس ورزش کاملا آماتوری اجرا خواهد شد.

وقتی قزوینی ها رفتند، رئیس ورزش پیش ما آمد و گفت، بشرط اینکه کوتاه باشد حاضرم، چون شما بدون اطلاع قبلی آمده اید و من با دیگران قرار دارم روی همین اصل هر چه ممکن است سئوالهایشان را خلاصه کنید.

اولین سئوال ما این بود، آیا تصمیم ندارید که جامها و مسابقات را در رشته های مختلف شروع و بازار ورزش را رونق دهید؟

شاه حسینی: در اسرع وقت، وقتی هیئت ها تشکیل شدند انوقت فعالیتهای گسترده ای را شروع خواهیم کرد، در مورد جامهای خاصی که در گذشته بود، بررسی و بشکلی دیگر آنرا دنبال خواهیم کرد، برای ورزش شرط اول رقابت است. * آیا تیمهای ایرانی برای انجام مسابقه بخارج خواهند رفت؟

شاه حسینی: بله حتما خواهند رفت، اگر مورد دعوت خارجی ها قرار بگیریم اینکار را عملی میکنیم.

* اطلاع دارید که در گذشته تعداد زیادی مربی و متخصص خارجی در امر ورزش فعالیت داشتند که اینان ایران را ترک نموده اند شما در نظر ندارید تا از متخصصین خارجی استفاده کنید؟

شاه حسینی: هیچ میانه ای با مربی خارجی نداریم و معتقدیم که مربیان ایرانی، شایسته

۹ - دو کارتن شامبو که در خیابان کریم خان زند - خیابان زاهد - نزدیک به سازمان انرژی اتمی پیدا شده است. ۱۰ - ساک سورمه ای - لباس - نوار و مقداری نان کلوچه

* اتومبیل
۱ - اتومبیل پیکان دو لوکس سفید به شماره ۴۲۷۱۷ تهران - ط
۲ - اتومبیل پیکان کار به شماره ۴۲۸۵۵ تهران - س
۳ - اتومبیل فولکس واگن آبی به شماره ۴۴۵۵۹ تهران - الف
۴ - کیف و گواهینامه متعلق به زهرا زمانیان
۵ - کیف و کارت دانشجویی متعلق به سهیلا اشراق
۶ - کارت دانشجویی - قدیر قهاری
۷ - کارت شناسائی - امیر هوشنگ میرزازقی

که صاحبان اتومبیلها و کارتهای شناسائی میتوانند به خیابان پهلوی سابق - خیابان فرانسه - جنب شرکت مخابرات کمیته تماس بگیرند.

همچنین سه دستگاه اتومبیل سواری بوسیله پاسداران کمیته انقلاب اسلامی به سرپرستی آقایان ناصر طاهری پور و قاسم کریمی پیدا شده است که صاحبان این اتومبیلها میتوانند با در دست داشتن مدارک لازم به محل گشت شهر انتظامات امام خمینی در قزوین واقع در خیابان پیغمبریه مراجعه کنند. مشخصات اتومبیلها:

۱ - اتومبیل ژیان آبی رنگ شماره ۹۵۱۹۹ تهران - م
۲ - اتومبیل ژیان قرمز - بی شماره
۳ - اتومبیل پیکان سفید - بی شماره
* اتومبیل پیکان کار آبی رنگ مدل ۵۷ شماره ۸۵۸۲۳ تهران ۲۲ که صاحبش به چهار راه گرگ - مسجد سادات هندی به سروان سرودی مراجعه نماید.

در وجه حامل.
چک ۴۶۷۶۰ ریال در وجه حامل
چک مبلغ ۵۰۰۰/۰ ریال بانک ملی ایران شعبه پهلوی شبستر در دفتر نمایندگی اطلاعات در تبریز موجود است.

- دو عدد تراولر چک مبلغ ۵۰ دلار متعلق به قدسی دانش.
- سه چک بانک سپه و کارت شناسائی متعلق به انعام اله ابهری.
- یک چک فرانسوی که در خیابان پاستور پیدا شده.
- کیف پول محتوی هزار و چهل و پنج تومان.
- کیف قهوه ای رنگ - کارت شناسائی و مبلغ ۱۵۰/۰ تومان متعلق به کاوه خرم.

* ساک و کیف
۱ - دو ساک بزرگ محتوی لباس و سه دفترچه متعلق به سید حسن احمد شاندیزمی.

۲ - کیف سورمه ای محتوی رادیو دفترچه بیمه و گواهینامه ذوالفقار غیبی

۳ - کیف قهوه ای محتوی گواهینامه رانندگی - کارت شناسائی - دفترچه حساب پس انداز ۲ شناسنامه و چکی به مبلغ ۵۰۰ تومان متعلق به جعفر اسلامی
۴ - کیف قهوه ای - گواهینامه رانندگی - صدوده تومان پول - محمد حسین محبت صفت.

۵ - ساک محتوی سه عدد پیراهن شناسنامه و وسایل دیگر نوروز کریمی.

۶ - کیف قهوه ای شامل سه دفترچه - دسته چک - کارت مالکیت اتومبیل و مدارک دیگر - احمد علاءجو.

۷ - ساک یزنت دور قهوه ای محتوی شلوار، چادر و یک زنبیل قرمز رنگ شامل لباس چادر، بلوز کاموا.

۸ - یک کاور لباس محتوی یکدست کت و شلوار - دو بلوز و یک کلاه که در دفتر مجله موجود است.

شایعه خودکشی اعضای خانواده سرگردی حیاتی

شایعات را شنیده و خبرهای مربوطه را در روزنامه خوانده‌اند.

*** گدا زیاد شده و محل گدائی سرقلی پیدا کرده!**

*** این روزها در تهران و شهرستانها بویژه در شهرهای مذهبی «گدا» زیاد شده و در گوشه و کنار بانواع و اقسام گداها روپرو هستیم.**

در میان گداهای نوظهور، کولی‌های فالگیر و دعانویس، جوانهای بظاهر معلول، معتادین و زنان بیوه و یا شوهر فراری زیاد دیده میشوند.

گداها برای خود پانوق نیز تعیین نموده و اگر کسی بخواهد در محدوده آنها به کار گدائی بپردازد بلافاصله با اعتراض آنها رویرو شده و حتی اگر لازم باشد با کمک کاری رانده میشود!

در این میان «کرایه» بچه‌های کوچولو برای گدائی نیز رایج شده و بعضی از زنها و مردها این بچه‌های قدو نیمقدرا که هیچکدام به هم شبیه نیستند کنار خود می‌خوابانند و یا باهم گوشه‌ای می‌نشینند و گدائی می‌کنند و البته درآمد بسیار خوبی دارند!

یکی از این گداهای باصطلاح زرنگ خیلی محرمانه می‌گفت در پایان روز اگر کمتر از ۲۰۰ تومان درآمد داشته باشم به خانه نمیروم! البته نباید از نظر دور داشت که آدم‌های محتاج و معلول و از کار افتاده هم میان این گداها هستند که واقعا مستحق کمک و همراهی هستند ولی بهر حال با توجه به انقلاب عظیم و مردمی ایران، باید از مسئولین خواست که این مشکل را نیز هر چه زودتر حل نموده و با اجرای طرحهای مناسب آبروی جامعه ایرانی را حفظ کنند.

*** بازار گرم خوانندگان ایرانی در**

آمریکا.

خوانندگان ایرانی که در آمریکا جاجوش کرده‌اند در کافه‌ها و رستورانهای ایرانی آن دیار بازار گرمی دارند.

از جمله در کاپاره «تهران لوس آنجلس» ستار، ای، و یکن، شمعی زاده، پروا، و قاسم گللی برنامه اجرا میکنند و در «کلیه»: مهستی و شهرام شب پره میخوانند و در بعضی از جلسات خانگی و مراسم هم هوشمند عقیلی برنامه اجرا میکند در این میان «هوشمند عقیلی» که از دوسال پیش به آمریکا مهاجرت کرده و ازدواج نموده بخاطر اینکه صاحب دختری شده سنگول ترین خواننده لقب گرفته است! البته این گزارش هم از آمریکا رسیده است.

*** هسر قریب افشار: بمن میگفتند یانکی گوهم!**

*** خبرهای دیگری نیز از آمریکا داریم منجمله کمبود نوازنده ایرانی که خوانندگان معروف با دستمزدهای خوب آنها را به کار دعوت می‌نمایند و حتی شمعی زاده برای استخدام چند نوازنده زبردست وطنی به هر دری میزند!**

قریب افشار و هسرش هم که بعد از سالها دوباره، به آمریکا بازگشتند این روزها بین ایرانیان مقیم آمریکا زیاد ظاهر میشوند. جالب آنکه هسر قریب افشار درباره خاطرات ایران، به دوستان گفته که مردم مرتب در خیابان و گذر جلوی مرا می‌گرفتند و می‌گفتند: یانکی گوهم! یانکی بروخونه‌ات! ولی من در جواب می‌گفتم راستش خیلی دلم می‌خواهد بروم ولی هموطنان شما که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند برای ما جانی نگذاشته‌اند!

در میان هنرپیشگان مهاجر ایرانی، بهروز

وثوقی در کالیفرنیا یک کارواش بزرگ (محل شستشوی اتومبیل) خریده است و در تدارک خرید فروشگاه و پمپ بنزین نیز می‌باشد.

در کالیفرنیا بعلت مهاجرت هزاران ایرانی سینمای «لاس فلیس» اقدام به نمایش فیلم‌های ایرانی نموده و هر هفته چند سانس خود را به این امر اختصاص داده و از جمله این فیلم‌ها «درشکه چی» با شرکت نصرت کریمی و مسعود اسداللهی است.

*** مسعود معینی گوینده و مسعود معینی ساواکی!**

مسعود معینی، گوینده با سابقه و آشنای اخبار تلویزیون، هفته گذشته ضمن خیرخوانی، با استثنائی‌ترین موضوع زندگی شغلی خود روپرو شد و با آن چهره همیشه گرفته و تاحدی اخمو و عبوس، نتوانست از خنده خودداری کند و بالاخره خندید و به همراه او، میلیونها بیننده که در سراسر کشور به اخبار گوش میدادند نیز بشدت خندیدند!

ساعت ۸/۳۰ شبه هشتم اردیبهشت، معینی داشت اخبار ایران را میخواند و رسید به خبری از زاهدان که مربوط به دستگیری چند متهم ساواکی بود. او شروع کرد به خواندن اسامی دستگیر شدگان باینصورت:

فلانی کارمند ساواک، فلانی ماشین نویس ساواک، فلانی راننده ساواک..... و بالاخره «مسعود معینی» کارمند ساواک!

مسعود معینی وقتی این اسم و شغیر را ذکر کرد خودش هم بخنده افتاد و برآستی هم خنده دارد که گوینده‌ای در حال خیر خوانی، نام و نام فامیلی را بعنوان ساواکی ببرد که دقیقاً نام و نام خانوادگی خود است، همه انتظار داشتند

که معینی محض شوخی هم که شده مثلاً بگوید: والحدالله که میبینید من آن «مسعود معینی ساواکی» نیستم!

*** بهشت زهرا، محل عزاداری، مبادله اخبار و عکس یادگاری!**

بهشت زهرا، بویژه قطعه ۱۷ که شهدای راه آزادی در آن خفته‌اند این بصورت کانون مخصوص پیدا کرده و عملاً باین معنی که هر پنجشنبه و جمعه گروه کثیری از خانواده‌های شهدا و افراد دیگر باین محل می‌آیند و عکس و شعر و وصیتنامه‌هایی را که از شهیدان باقیمانده است بر روی گور آنان می‌گذارند و بیاد شهداء اشک میریزند تکرار این مراسم سبب شد، که خانواده‌های شهیدان با یکدیگر آشنائی و دوستی پیداکنند و پس از خواندن فاتحه و تبار اشک بر مزار عزیزان خود، با یکدیگر به مبادله اخبار روز و اعلامیه‌های گوناگون بپردازند. از سوی دیگر، عکاسان دوره گرد نیز با استفاده از این موقعیت پارکها و گذرگاههای عمومی را رها کرده و به بهشت زهرا می‌آیند و از خانواده‌های شهداء و شهرستانها در کنار عکسهای بزرگ شهداء وزیر تاج گل بزرگی که مرتباً بوسیله عکاسان جابجا میشود عکس میگیرند و بازار داغی هم دارند، باز بنیست اضافه کنیم که بدلیل هجوم جمعیت زیاد به بهشت زهرا روپروی این گورستان بصورت بازار روز درآمده و همه نوع میوه و شیرینی و گلاب و نوار سخنرانی و کتاب در آن عرضه میشود و تجمع مردم و اتومبیلها در مقابل بازار روز، راه پندان‌های زیادی ایجاد میکند و موجب دسررانی میشود.

*** ساندویچ‌فروشیهای سیار در حاشیه خیابان!**

کافه‌های سیار مخصوص عرضه ساندویچ که در اتاقکهای کاروان مانند ایجاد شده و سراسر خیابان مصدق (پهلوی سابق) را پر کرده راه پندان در این خیابان را تشدید کرده است. هم اکنون هر چند صد متر به چند صد متر در خیابان



هسر قریب افشار شومن تلویزیون

مصدق، از این کافه‌ها وجود دارد که قسمتی از حاشیه خیابان را اشغال کرده و اجتماع عده‌ای مشتری در اطراف آن، ترافیک این خیابان را مختل کرده است. این وضع موجب وقوع تصادف و خسارات جانی و مالی نیز میشود و باید برای حل این مشکل چاره‌ای اندیشید.

*** جسد مومیائی شده هویدا روی دست پزشکی قانونی مانده**

جسد امیرعباس هویدا نخست وزیر ۱۳ ساله و اعدام شده رژیم پیشین همچنان در سردخانه پزشکی قانونی مانده و انتظار میکند.

قبل از اعدام هویدا، بستگانش به مقامات مسئول اطلاع داده بودند که می‌خواهند در صورت اعدام هویدا، جسد او را مومیائی و نگهداری نمایند. پس از تیرباران هویدا نیز آنها مبلغ پنجاه هزار ریال بعنوان هزینه مومیائی بدادگستری پرداختند و جسد مومیائی شد ولی از آن تاریخ تا کنون که بیش از دوهفته می‌گذرد هنوز کسی برای تحویل جسد به پزشکی قانونی مراجعه نکرده و جسد به‌عنوان امانت در سردخانه مانده است.

آرمن لوپین

این کلاهدار ۴ شناسنامه و چهار نام داشت و در هر محل بوسیله یکی از این شناسنامه‌ها کلاهداری میکرد.

اوراق مربوط به امتحانات قلابی میکرد. که خلیل از مردم کرده تا بانها دیپلم قلابی بدهد!



اول اتهام او سرقت یک اتومبیل بود ولی در بازرسی داخل اتومبیل با کشف کیف وی، کتابچه‌ای بدست ما افتاد که در آن کلیه کلاهداریهای او و نشانی کسانیکه وی سرشان کلاه گذاشته تمام و کمال و بطور دقیق نوشته شده و از جمله نوشته که مثلاً در چه تاریخی کدام خانه را مورد دستبرد قرار داده و چه از آنجا سرقت برده است. او حتی نشانی دقیق خانه و یا شماره تلفن کسانیکه از آنها کلاهداری کرده، در کتابچه ذکر کرده است و این کتابچه در واقع حاوی خاطرات کامل او از دزدیها و کلاهداریهای اوست!

*** قول دیپلم قلابی! سرپرست کمیته افزود:**

باشماره تلفنهایی که در کتابچه بود با صاحبان آنها تماس گرفتیم و یکی دوساعت بعد، آنها یکی پس از دیگری با اسناد و مدارک متعدد بکمیته آمدند. خنده دار اینکه خلیل در کتابچه نوشته بود که:

- خلیل سیفی نژاد - خسرو آقا بابائی - حسن هدایتی و شاهین دیوانسالار.

خلیل در بازجویی، در پاسخ سوال آقای جمشیدی که پرسید آیا این کلاهداریها را قبول داری یا نه؟ گفت:

- بله قبول دارم اما چکم؟ اجتماع ما خراب است و این جامعه وادار کرده که کلاهداری کنم!!

*** من نامزد دارم!** من (خبرنگار) از خلیل خواستم لطفاً بقیه این مطلب را در صفحه ۴۶ بخوانید



بدینوسیله از دوشیزه لیلا فشخامی دانش آموز بانوق و نیکوکار کلاس دوم دبستان ماهان واقع در خیابان شادمهر که مبلغی از همکلاسان خود بعنوان کمک و مساعدت به مستضعفین به دفتر امام خمینی تقدیم داشته‌اند سپاسگزاری و قدردانی میشود.



مسعود معینی گوینده تلویزیون



بازار سینماها داغ شده است

رکودی که طرف ماههای اخیر گریبانگیر کار خوانندگان و موزیسین ها شده است آنها را بران داشته تا بطریقی فعالیت خود را از سر گیرند و دوباره به ضبط و پخش ترانه های جدید بپردازند. شنیدیم خوانندگان کوچک و بازار که بخاطر عدم اجرای برنامه در این مدت از نظر مالی در فشار قرار گرفته اند هفته گذشته طی یک جلسه دور هم جمع شدند و برای فعالیت آینده خود بچاره جوتی پرداختند. در این جلسه پس از رای گیری آقایان نعمت اله آغاسی، ایرج مهدیان و حسن شجاعی بنمایندهای سایرین انتخاب شدند تا در زمینه خواندن ترانه های تازه و پخش آن اقداماتی بکنند. این عده قرار گذاشتند با استفاده از آهنگسازان و ترانه سرایانی که در میان خود دارند با اجرای ترانه های تازه بپردازند و اساسا برای تکثیر و توزیع آن اقدام کنند. یکی از این خوانندگان میگفت ما در زمان طاغوت راهی برادیو نداشتیم حالا هم راهمان نمیدهند بنابراین برای گذراندن زندگی خود که کار دیگری هم بلد نیستیم چاره ای جز انجام چنین برنامه ای نداشتیم.

با آنکه پرده سینماها را فیلم های قدیمی و بیجلی اشغال کرده صف های طولیلی جلوی آنها مشاهده میشود که خود حکایت از بی برنامهگی مردم دارد. زمانی تلویزیون رقیب سرسخی برای سینماها بشمار میامد و یادمان نمرود نمایش یک مجموعه ناگهان از میزان رفت و آمد در خیابانها میکاست و مشتریان سینماها را تا رقم غیر قابل تصویری کاهش میداد، سینما در آن زمان فقط از تلویزیون وحشت داشت و بهمین جهت صاحبان سینماها برای آنکه مشتریان خود را حفظ کنند سعی در نمایش فیلم های خوب داشتند.

بهرحال اینروزها بخاطر آنکه تلویزیون برنامه های سرگرم کننده ندارد مردم بطرف سینماها هجوم برده و فیلم ها با آنکه اکثرا تکراری و مبتذل میباشد معهذرا از استقبال خوبی برخوردار است و خلاصه سینماها رو آمده اند چون هم پول کمتری برای نمایش فیلم به وارد کننده میدهند هم مشتری بیشتری.

کار آموزان قضائی دادگستری که روز پنجشنبه در دانشکده حقوق دانشگاه تهران اجتماع کردند اعتراض وسیعی نسبت بچلوگیری از کار قضاوت زنان از خود نشان دادند و در خاتمه گفتند تا حصول نتیجه دست از پیگیری

نخواهند کشید.

یکی از سخنرانان گفت. حضرت زینب (ع) اولین بانوی اسلام بود که در مورد اعمال یزید قضاوت کرد و او را محاکمه کشید. شاید گفته شود زینب علیها السلام در بین بانوان استثناء بود اما علی علیه السلام هم استثناء بودند در ثانی مگر تا کون که آقایان امور قضائی را بعهده داشته اند همیشه حق بحق دار رسیده

و حتی از کسی تضييع نشده است. بانوان حقوقدان در خاتمه از مقامات مسئول خواستند تا هر چه زودتر بخواسته

حقه آنها رسیدگی شود

شنوندگان رادیو، بی بی سی دوباره افزایش یافته و بسیاری از مردم که معتقدند رادیو و تلویزیون و مطبوعات خبر صحیح و کافی منتشر نمی کنند جزو شنوندگان این فرستنده در آمده اند. در بجزوه انقلاب و زمانیکه مطبوعات در اعتصاب بسر میبردند و رادیوی دولتی هم خبرها را بدله خواه خودش پخش می کرد مردم با علاقه زیادی اخبار فرستنده بی بی سی را گوش می کردند که با آزادی مطبوعات بی بی سی شنوندگان خود را از دست داد.

بهرحال مدتی است بی بی سی شنوندگان زیادی پیدا کرده و دلیل انهم شاید زمزمه سانسوری است که این روزها در مورد اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات بگوش میخورند.

در مورد بازیگران سینما و تئاتر این روزها شایعات مختلفی بگوش میخورد که تازه ترین آن صیغه شدن هنرپیشگان زن و مرد میباشد. شنیده شد بدینال عدم فعالیت بازیگران زن در سینما و تلویزیون چون تئاترهای لاله زار مدتی است بکار مشغولند و نمایشنامه هائی را روی

صحنه آورده اند بانها گفته شده که هنرپیشه زن و مرد در صورتی میتوانند نقش مقابل یکدیگر را ایفاء کنند که به صیغه همدیگر در آیند در غیر اینصورت از فعالیت آنها چلوگیری خواهد شد...

شیوع این خبرها اندازه که شما را مبهوت نموده ما را هم در بهت و حیرت فروبرد و برای آنکه از صحت و سقم آن مطلع شویم با یکی از افراد کمیته مرکز تماس گرفتیم که وجود چنین دستوری را تکذیب کرد و اظهار داشت این هم از نوع شایعاتی است که برای خراب کردن نهضت سرزبانها می اندازند.

موسیقی ایرانی

شنونده را کسل و مشمتر نمینماید خاتمه دهند.

علیرضاکیا - نوازنده و آهنگساز (فردوس)

موسیقی اصیل ایرانی که نتیجه سالها تلاش پیش گسوتان این رشته می باشد در حقیقت یک سرمایه معنوی و ملی محسوب میشود و از یک تکنیک عالی و پیشرفته برخوردار است و برای هر نوع حکومتی می تواند جالب و مناسب باشد؛ موسیقی اصیل ایرانی از غم و احساس خاصی الهام گرفته و سازنده و متعالی بوده و در تمام دنیا بعنوان یک هنر ارزنده مورد توجه قرار گرفته است. اگر گروهی صاحب نام و اصیل

سالها از موسیقی این مملکت کنار رفتند بدلیل این بود که گروهی بی هنر وارد میدان شدند و باید بگویم که نام هائی چون شجریان و یاحقی همیشه مدافع موسیقی ملی و اصیل بوده و باید احترام شان بگذاریم

پروین میکده (تهران):

موسیقی اصیل و سنتی ما در سالهای اخیر رو به فناو نابودی بود و آهنگ ها و ترانه هائی پخش میشد که نه معنا و مفهومی نداشت، و نه اصیل بود

نسل جوان ما باید موسیقی سنتی مملکتش را بشناسد اشعار خوب را بداند مانند اشعار رهی معیری، ابوالحسن ورزی، عارف قزوینی و شیدا و درویش خان که آهنگساز و ترانه سرا بودند و آهنگسازانی چون خالقی، محجوبی و

یاحقی و تجویدی و خوانندگانی چون مرضیه، بنان، پریسا، شجریان، گلچین که روح به اشعار و آهنگ ها دادند چرا نباید این عده به میدان آیند و کنار هم موسیقی را جان بخشند. چه برنامه های ارزنده ای از گلها تصیبت شد که اینک در انبارها خاک میخورند راستی تقصیر من و امثال من که عاشق موسیقی و آواز هستیم و هر بار رادیو را باز می کنیم هیچ نمی شنویم چیست؟

همایون بهنام - بندرعباس

همه میدانیم انقلابی صورت گرفته و رژیم طاغوتی سرنگون گردیده و در کنارش اقدامات و اصلاحاتی در همه زمینه ها دارد صورت میگيرد البته در جهت منافع ملت ایران. در این میان متاسفانه خیلی چیزها

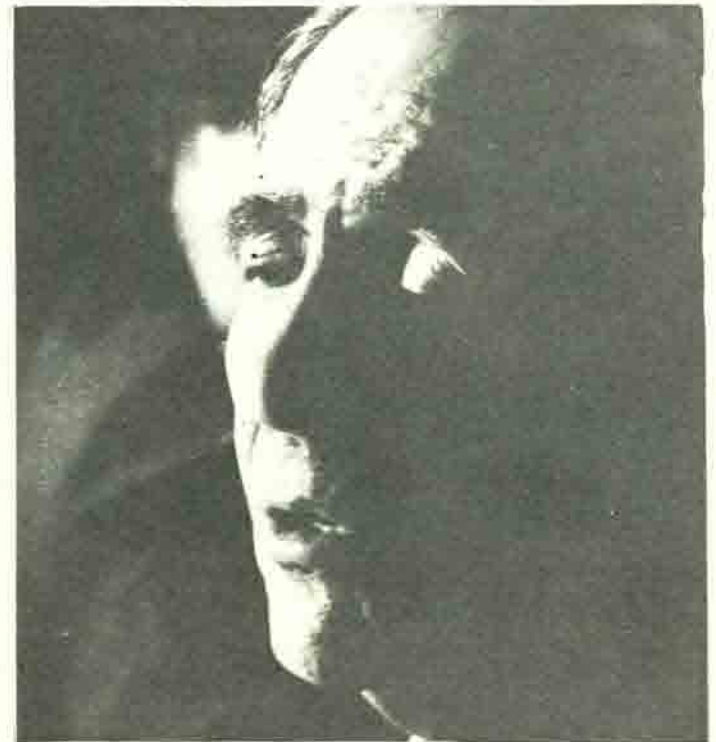
حالت تظاهر به دین و اسلام بخود گرفته و گروهی در پرستش اسلام میخواهند از ادبهای فردی و اجتماعی و خانوادگی را از مردم سلب نمایند و می بینیم که تغییرات فاحشی در برنامه های عادی رادیو تلویزیون میدهند و هرچه آقای قطب زاده می پسندند باید از رادیو و تلویزیون بشنویم و ببینیم مگر نه که رادیو و تلویزیون ملی است و باید در جهت خواسته های مردم باشد و عقیده من و خیلی هاست که موسیقی با دین اسلام هیچگونه تضادی ندارد و شنیدن صدای خواننده مورد علاقه، دلیل بی دینی نیست و نباید در برنامه های موسیقی رادیو تلویزیون که در گذشته ارائه میشد تغییری داده شود نباید به بهانه جمهوری اسلامی، برنامه های تفریحی و سالم رادیو تلویزیون از جمله موسیقی را از مردم ستمیده گرفت

جلسه رهبران انقلاب بخ

متن کامل اعلامیه گروه «فرقان» که در محل حادثه ترور پیدا شده است

همسر تیمسار قرنی

هنوز عاملان ترور تیمسار قرنی شناسائی نشده‌اند!



آخرین عکس سرلشکر قرنی

حرف بزنم، حالا که کسی حاضر نیست با من صحبت کند، خدا حافظ!
و بعد هم تلفن را قطع کرد. بجز این تلفن دیگر تلفن مشکوکی نداشتیم و مقامات مسئول هم هیچ اطلاع تازه‌ای بمن نداده‌اند.

* کارکنان هتل چه گفتند؟

در مراجعه به هتل جم، که گفته میشود تروریستها چند روز قبل از ترور تیمسار قرنی، در آنجا خانه و اتاق او را زیر نظر گرفته بودند، جمعی از کارکنان هتل بدور ما (خبرنگاران) جمع شدند و ضمن گله از شایعاتی که درباره آنها وجود دارد و در بعضی از روزنامه‌ها هم انعکاس یافته است گفتند:

- از روزیکه روزنامه‌ها نوشتند که عده‌ای از کارکنان هتل جم در رابطه با ترور تیمسار قرنی بازداشت شده‌اند خانواده‌های ما بشدت نگران شده‌اند و خودما هم در اضطراب بسر میبریم. ما هرچه در این باره میدانستیم بشما گفتیم و شما هم در شماره قبل مجله نوشتید ولی معلوم نیست روزنامه‌ها بچه علت از ما بعنوان دستگیرشدگان نام برده‌اند در حالیکه ما فقط برای ادای پاره‌ای توضیحات بدادسرا رفته‌ایم و بعد هم آمده‌ایم سرکار خودمان و حالا شما می‌بینید که ما آزادیم و داریم آزادانه با شما صحبت میکنیم ضمنا اینکه نوشته بودند که یکی از کارکنان هتل که پیش از ترور تیمسار استخدام شده با تروریستها همکاری داشته و راه آنها را برای اجرای نقشه ترور تیمسار همواره کرده است بهیچوجه صحت ندارد.

* باز پرس: سرنخی پیدا نکرده‌ایم خبرنگاران جوانان آنگی فرزام باز پرسى مامور رسیدگی به پرونده ترور تیمسار قرنی هم گفتگو کردند. وی در پاسخ این سؤال که آیا عاملان ترور تیمسار شناسائی و دستگیر شده‌اند یا نه؟ اظهار داشت:

- تا این لحظه تحقیقات ما به نقطه روشنی نرسیده است. البته عده‌ای احضار شده و مورد تحقیق و سؤال و جواب قرار گرفته‌اند اما هیچ سرنخی در این باره بدست نیامده و هیچکس شناسائی یا دستگیر نشده است. با وجود این ما به تحقیقات خود در این باره ادامه میدهم و امیدواریم در آینده اطلاعات روشنی بدست آوریم.

توضیحا یادآور میشویم که این خبر در روز پنجم تهیه شده است و اگر بعدا افرادی دستگیر شوند طبیعی است که خیر ما تغییر شکل میدهد.

میدانم هیچیک از این مطالب درست نبوده و فقط آنچه که شما نوشته بودید حقیقت داشت.

من از قبل هم خواننده مجله جوانان بودم و حالا مطمئن شدم که شما اولاً تا آخرین مرحله کار تحقیق میکنید و ثانیاً تا موضوعی صحت نداشته باشد نمی‌نویسید. بهمین دلیل فقط با مجله جوانان مصاحبه کردم بهر حال تا این لحظه که من با شما صحبت میکنم نه کسی شناسائی شده و نه کسی دستگیر شده و از طرف مسئولان هم خبری در این مورد بمن داده نشده است من حتی از مقامات انتظامی و قضائی نیز سؤال کرده‌ام اما آنها گفته‌اند که شناسائی و دستگیری یک یا چند نفر در رابطه با ترور تیمسار صحت ندارد.

* تلفن مشکوک بخانه قرنی از خانم قرنی سؤال کردیم:

- بعد از ترور تیمسار، تلفن مشکوک و سوءظن بر انگیزی بشما نشد؟ خانم تیمسار گفت:

- راستش چرا، یكروز ناشناسی بخانه ما تلفن زد و مرا خواست من که بشدت ناراحت بودم حاضر به گفتگوی تلفنی نشدم. ناشناس که مرید بود یا حالتی عصبانی گفت:

- من میخواستم درباره ترور تیمسار

خبرنگاران سرویس حوادث فوق العاده مجله جوانان این هفته نیز ماجرای ترور سرلشکر قرنی اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران را دنبال کردند و در سه جهت: تماس با خانواده آمرجوم، تماس با مسئولان پرونده، و گفتگو با کارکنان هتل جم که گفته میشود تروریستها برای اجرای نقشه خود چند روزی در آنجا بسر برده‌اند به تحقیق پرداختند. آنچه میخوانید فشرده گزارش خبرنگاران ماست.

* چرا فقط با جوانان مصاحبه کردم؟ ما وقتی بخانه تیمسار قرنی رفتیم و به اتاق پذیرائی راهنمایی شدیم خانم ایران بانو قرنی همسر تیمسار، روی میز نشسته بود و به عکس تیمسار خیره شده بود و آرام، آرام اشک میریخت تا ما را دید دعوت به نشستن کرد و در جواب اولین سؤال ما که:

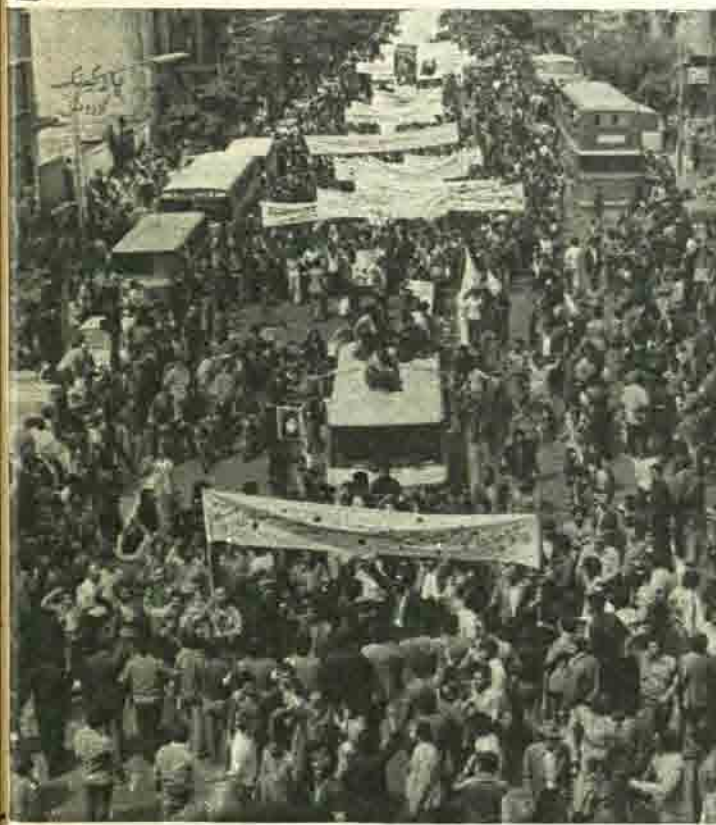
- تازه چه خبر خانم تیمسار؟ گفت: هیچ، خیر تازه‌ای ندارم.

پرسیدیم: - درباره اینها که گفته میشود در رابطه با ترور تیمسار شناسائی و دستگیر شده‌اند چه میدانید؟ خانم تیمسار گفت:

- راستش روزنامه‌ها چیزهایی در این مورد نوشته‌اند اما تا آنجا که من

شور و شوق

کارگران آزاد شده ایر



گوشه‌ای از تظاهرات با شکوه روز جهانی کارگر.



صحنه‌ای از درگیری راه پیمایان با مهاجمان ناشناس در مسیر خانه کارگر که خوشبختانه با هوشیاری و متانت کارگران و دخالت بموقع ماموران انتظامات بخیر گذشت.

یون «مطهری» آغشته شد!



آقای عاملی داماد استاد مطهری هنگام گفتگو با خبرنگار جوانان

وانت باری که تابوت حامل جنازه استاد مطهری بر روی آن گذاشته شده و در میان تشییع باشکوه مردم از دانشگاه خارج میشود دکتر مفتاح عضو شورای انقلاب در کنار راننده وانت بار دیده میشود.

در شبستان مسجد، دکتر مفتاح، احمد صدر حاج سید جوانی، مهندس کتیرایی، دکتر سبحانی، اردلان، مقدم ارشاد و جمعی دیگر از اعضای هیات دولت و شخصیت‌های مذهبی و دولتی و سیاسی حضور داشتند. مراسم تشییع جنازه از ساعت ۷/۳۰ آغاز گردید. پاسداران جسد را در تابوت گذاشتند و بدوش گرفتند و با صدای الله اکبر و لاله الا الله جمعیت بسوی آمبولانس مخصوص حمل جنازه بردند.

از روز شنبه تا جمعه که خبرنگاران ما با تمام قوا کوشیدند که با افراد خانواده و نزدیکترین یاران استاد مطهری یا مقامات انتظامی و قضائی که درباره ترور استاد تحقیق میکنند گفتگوی اختصاصی داشته باشند موفق نشدند زیرا اعضای خانواده استاد به علت شدت تأثر، آمادگی گفتگو نداشتند و مقامات نیز حاضر به افشای جزئیات امر نبودند و میگفتند اطلاعات لازم بموقع در اختیار مطبوعات گذاشته میشود. معهذای یکی از خبرنگاران

مشایعت آمبولانس خالی! هجوم جمعیت بقدری زیاد بود که پاسداران که جنازه را روی دست حمل میکردند که بداخل آمبولانس ببرند ناچار جسد را بر روی یک وانت بار گذاشتند و موفق نشدند آنرا بداخل آمبولانس مخصوص حمل جنازه منتقل کنند ولی گروه کثیری که متوجه این تغییر مکان نشده بودند تا لحظه ها آمبولانس خالی را دنبال میکردند و بسوی آن شاخه های گل پرتاب میکردند. بهرحال جنازه تا خیابان امیریه تشییع شد و از آنجا به قم حمل گردید.

ما موفق شدیم آقای مجتبی مطهری فرزند ارشد استاد یک گفتگوی اختصاصی ترتیب دهد. متن گفتگو بدین شرح است: **خبرنگار:** استاد مطهری در شورای انقلاب چه سمتی داشت؟ **مجتبی مطهری:** پدرم در این شورا عضویت داشت اما اینکه سمتش چه بود؟ من نمیدانم. **خبرنگار:** آقای عاملی داماد شما گفته است که استاد مطهری در شورای انقلاب، سمتی نداشت، درست است؟ **مجتبی مطهری:** نه، چون شورای انقلاب بدنبال شهادت پدرم اعلامیه‌ای صادر کرده و پدرم را «عضو» شورا معرفی کرده است. **خبرنگار:** آخرین بار، کی، پدرتان را دیدید؟

اشک رهبر انقلاب در قم، در مراسمی که در مدرسه فیضیه، با حضور حضرت آیت الله العظمی خمینی و جمعی از روحانیون و صدها هزار نفر از مردم که در محوطه مدرسه و خیابانهای اطراف گرد آمده بودند برپا گردید و از تلویزیون پخش شد. میلیونها نفر از طریق صفحه تلویزیون، برای اولین بار اشک رهبر انقلاب اسلامی ایران را دیدند. **اگر مطهری دیده، پخش شود** یکی از نزدیکان مقام رهبری انقلاب به خبرنگار جوانان گفت:

مجتبی مطهری: ساعت هشت بعد از ظهر سه شنبه، یعنی تقریباً دو ساعت و نیم پیش از شهادت، من داشتم نماز میخواندم که شنیدم پدرم گفت: «من بمنزل آقای دکتر سبحانی میروم. چند ساعتی اینجا هستم و بعد برمیگردم» **خبرنگار:** آیا برای پدرتان، این اواخر، تلفه‌های مشکوکی شده بود؟ **مجتبی مطهری:** والله تلفن که بقیه در صفحه ۵۸

در آنها ترور استاد مطهری محکوم شده و در یکی از آنها نوشته شده بود: **استاد مطهری، دکتر شریعتی، دیدارتان مبارک!** **در مسجد دانشگاه** خبرنگار ما اضافه میکند:

همراهی میشدند به پزشکی قانونی تهران مراجعه کردند و جنازه استاد را تحویل گرفتند و به مسجد دانشگاه تهران انتقال دادند. گروههایی از مردم از لحظاتی قبل در مقابل مسجد اجتماع کرده بودند و انتظار ورود جنازه را میکشیدند. مردم پلاکاردها و شعارهایی در دست داشتند که

میگرفتند در حالیکه نخست وزیر بدلیلی نامعلوم در این مراسم شرکت نکرده بود **در پزشکی قانونی** خبرنگار ما مینویسد: **ساعت ۵/۳۰** صبح روز پنجشنبه، چندتن از افراد خانواده استاد مطهری در حالیکه با عده ای از پاسداران مسلح

ی در روز جهانی کارگر

شعارهای گوناگون و پلاکاردها و پرده های متعددی بگوش و چشم میرسید که عموماً مربوط به ضرورت اتحاد و همبستگی کارگران در راه پیروزی کامل انقلاب اصیل ملت ایران، ایجاد شوراهای و اتحادیه های کارگری، لغو قوانین فعلی کار که در دوران رژیم خودکامه پهلوی وضع شده و جایگزینی قوانین مترقی که با شرکت نمایندگان حقیقی کارگران باید وضع و تصویب شود بجای آن، ملی کردن صنایع و کارخانجات وابسته و بزرگ و ایجاد کار برای کارگران بیکار و اشتغال مجدد کارگران اخراجی بود در مسیر راه پیمائیها بویژه در خیابان جمهوری (شاه سابق) که مسیر راه پیمایان خانه کارگر بود حوادث ناخوش ایندی نظیر حمله افراد ناشناس و مجهز به سلاحهای سرد به راه پیمایان رخ داد که با حفظ خونسردی راه پیمایان و دخالت فوری ماموران انتظامات، بموقع از گسترش آن جلوگیری شد در شهرستانها نیز - از جمله در کرمانشاه - حملاتی به کارگران شرکت کننده در مراسم راه پیمائی صورت گرفت که به مجروح شدن ۲۳ نفر انجامید. با وجود این، مراسم امسال، با شکوه ترین، پرشکرت کننده ترین، و در عین حال حقیقی ترین مراسمی بود که کارگران با شور و شوق و خواست قلبی در آن شرکت کردند و همبستگی و اتحاد نیرومند خود را بنمایش گذاشتند.

برای برگزاری مراسم اول ماه مه در نظر گرفته شده بود که یکی بدعوت شورای هماهنگی کارگران و کمیته برگزار کننده و در مسیر «خانه کارگر» بود و دیگری بدعوت حزب جمهوری اسلامی و در مسیر میدان شوش و میدان امام حسین (فوزیه سابق) ایران راه پیمائی ها.

میلیونها کارگر ایرانی، در حالیکه گروههای کثیری از سایر طبقات نیز آنانرا همراهی میکردند، روز اول ماه مه را در تهران و شهرستانها جشن گرفتند و ضمن راه پیمائی و سخنرانی شعارها و خواستهای برحق خود را طی قطعنامه عاتی اعلام داشتند. در تهران، دو مسیر



تاموج خیز روز

موسیقی ملایم لیختندت
نت را
در خوابزار آینه، آشفته می کند
آیشخور بشارت دستانت
آغاز اعتلای سپیده ست
در گرگ و میش خواب
هرسوی راه
من با تو نیز، اگر باشم -
شکلی از انتظار بلند رسیدم
تا موج خیز روز
ورنه
هرت، که در نوازش لیختندت
بیدار می شود
تراخوان گوهی رم کرده را
زایشخور زلال دودستت،
سیراب می کند
ورنه
هربنداد
فوج رهای نگاهم را
اندام افتایی تو،
.. خواب می کند.

عباس باقری - زابل

پیغام

خواب آشفته میادا
خوشترین هذیانها
خزه نرم لطیفی ست که در برکت آرامش تو
می روید
راستی
شاعری
شغل بی دردمی ست
با زبانی که نه او می فهمد،
و نه ما می فهمیم،
و نه ایشان،
باری
سخن از بهر که می گویی؟
با چنین نغمه سرائی ها
خواب آشفته میادا
آنسوی پنجره ساکت و پر خنده تو
کاروانهائی از خون و جئون می گذرد،
کاروانهائی از آتش و برق و باروت.

سخن از صاعقه و دود چه زیبایی دارد
در زبانی که لب و عطر و نسیم،
یا شب و سایه و خواب،
یا گل و نغمه و آب
می توان چاشنی زمزمه کرد؟
هرچه در جدول تن دیدی و تنهائی،
همه را پر کن، تا دختر همسایه تو
شعراحت را در دفتر خویش
با گل و با پر طاووس بخواباند
تا شام ابد
خوابشان خرم بادا
لای لای خوشت ارزانی سالنهائی
که بهاران را نیز
از گل کاغذی آذین دارند.
دکتر شفیع کرکی «م. سرشکه»

لاله...
با قامتی چون بید مجنون،
با سینه ای دریاچه خون،
با چشم گریان،
با دست لرزان،
- برگور فرزند شهیدش لاله می کاشت،
- بیچاره مادرا
با آه و ناله،

می ریخت زاله،
- می کاشت لاله،
با سوز می خواند،
این لاله ها، این مشعلان راه آزادی،
- این پاسداران حریم نور،
- در یورش شب،
- هرگز نخواهد داد رخصت،
- شب باز گردد...
می کرد ناله،
می ریخت زاله،
- می کاشت لاله،
- بیچاره مادرا!
محمد رضا سهرابی نژاد

گل سرخ دور افتاده

گل بهاره وحشی
گل صبور، گل سرخ دور افتاده
تو قلب عاصی من بودی
که از عقوبت دلپستی بخاک نشستی
و گور کوچک تو، بوسه گاه شبنم و باران
شد
گل شقایق شب مرده
ستاره وارده خردسوز، ای شهاب گمشده
در شب زار
تو طعم خاک مراداری
تو شعرناکتر از شعر دیرباب عاطفه
هستی
تو خواب عاطفه هستی
تو مثل من هستی
که در ربایش روح اثیری آدم
به آرزو نرسیدی
تو طعم خاک مراداری
و ابرهای بهار آفرین باران ساز
مرا به جای تو می بوسند
وما ادامه اسطوره های سبب و گندم گل
هستیم
گل بهاره وحشی، گل صبور نمیدانی
من و تو قصه شدیم
و کودکان وارث آهن
با چشمانی شیشه ای بیدار
برای قصه مان ناشکیب منتظرند
ترا حکایت خواهم کرد
به کودکان فلزی
تو هم روایت کن
مرا به سبزه و سنگ
ناهد یوسفی - شهسوار



غزل خون

فضای حادثه دارد، هوای خونین باز
نی شکسته نوازند، نوای خونین باز
برادران مرا می برد به میدان عشق
گرخته راه گلو راه صدای خونین باز
بهار لاله زمین را پیاله خون شد
نشسته بر سرغم، سایه های خونین باز
کبوتران سپیده، سفر زغم کردند،
- که پرزنتد زمین را، به پای خونین باز
قسم به عطرا که روزی خجسته خواهد شد
بخوان سرود بشارت، ندای خونین باز
نماز عشق اگرچه شکسته می خوانند،
نشسته بر لبشان آیه های خونین باز
بین، چگونه نیستانی از صدا برخاست
ز شرحه شرحه شمار هجای خونین باز
۲۱ شهریور ۱۳۵۷
عباس صادقی - پدرام

در افق آبی

حلول حجم در افق آبی روز
مرا به راز ستاره،
به دورها می برد
سند خاطر در باغهای سبز طلوع
طلوع صبح مرا بر کرانه ها می خواند
من از گذار زمان سوی کعبه میرفتم
به دستم آتش زردشت،
هر کرانه ایمان،
به راهبانی صدا ستاره میرفتم
زمان، زمان اجابت بود
و من در امتداد آبی روز،
به جده میرفتم
زمان به چشم من افق تازه ای می کاشت
و من،
در ریچه ها پگشوده به سوی معبر باد
ستاره ای می سوخت
ستاره ای می مرد
افق همه خونین
زمان همه خرنین
و من
به سوی مزرع خورشید می گشودم بال
و تا کران زمان
سوی آسمانها، من
حریق می دیدم
حریق عدش خورشید در تلولو روز
من از کرانه حجم زمان،
به آبی دشت
خسته میرفتم
احمد سعید زاده

ای خوب ترین ...

انگیزه‌ی هر ترانه من
ای خوبترین بهانه من
ای و در زبان همیشه نامت
وی همدم جاودانه من
سرشار بهار شد دل من
با آمدنت به خانه من
خوش آمدی ای شکفته یادت

در خلوت شاعرانه من
از عطر تن تو نازنینا
آکنده شد آشیانه من
وقتی که به سینه خیمه زد غم
سرراتو یته بشانته من
اندیشک - عبدالرسول ماکیان

ضیافت ریشه ها

از ضیافت ریشه های نیلوفر میایم
از میهمانی گل و
خواب ساقه
سبز می شوم
در تلفظ غلیظ کوزه و گلدان
در حوصله شاخه و
سجود خاک به آستان مقدس
توده های خاکستری ابر
از ضیافت بوسه میایم
بوسه و آمیزش براندام خاک
از بطن نور و نیایش،
از باغ سبز خواب میایم
و تکامل خوشترنگ روئیدن را
درستون فقرات باغچه میکارم
و به هیئت قواره‌ئی در حوض اشباع بهار جای می
گیرم
از ضیافت نور میایم
برای سحرپناه بی فانوس
از خطه ریشه و ساقه و جوانه.
تهران - فرانک هاشمی

تن فرتوت

بشکن تازه نفس این تن فرتوت مرا
زحمت را کمتر کردم من
استخوانم خرداست
فکر من در خود نیست
چشمهای بی دیدن رفته ست
دستهایم را من، هدیه به یاران دادم
و بدان پاهایم به گروگان به جا پای کسی
مانده هنوز
نفسم را بخشیدم به مسیحای زمان
غم خود را با خود خواهم برد
به غمستان قدیم
بشکن تازه نفس
هر چه که باقی مانده است
تهران - علیرضا قهرمانی

شب را، شبی تجربه کردم...

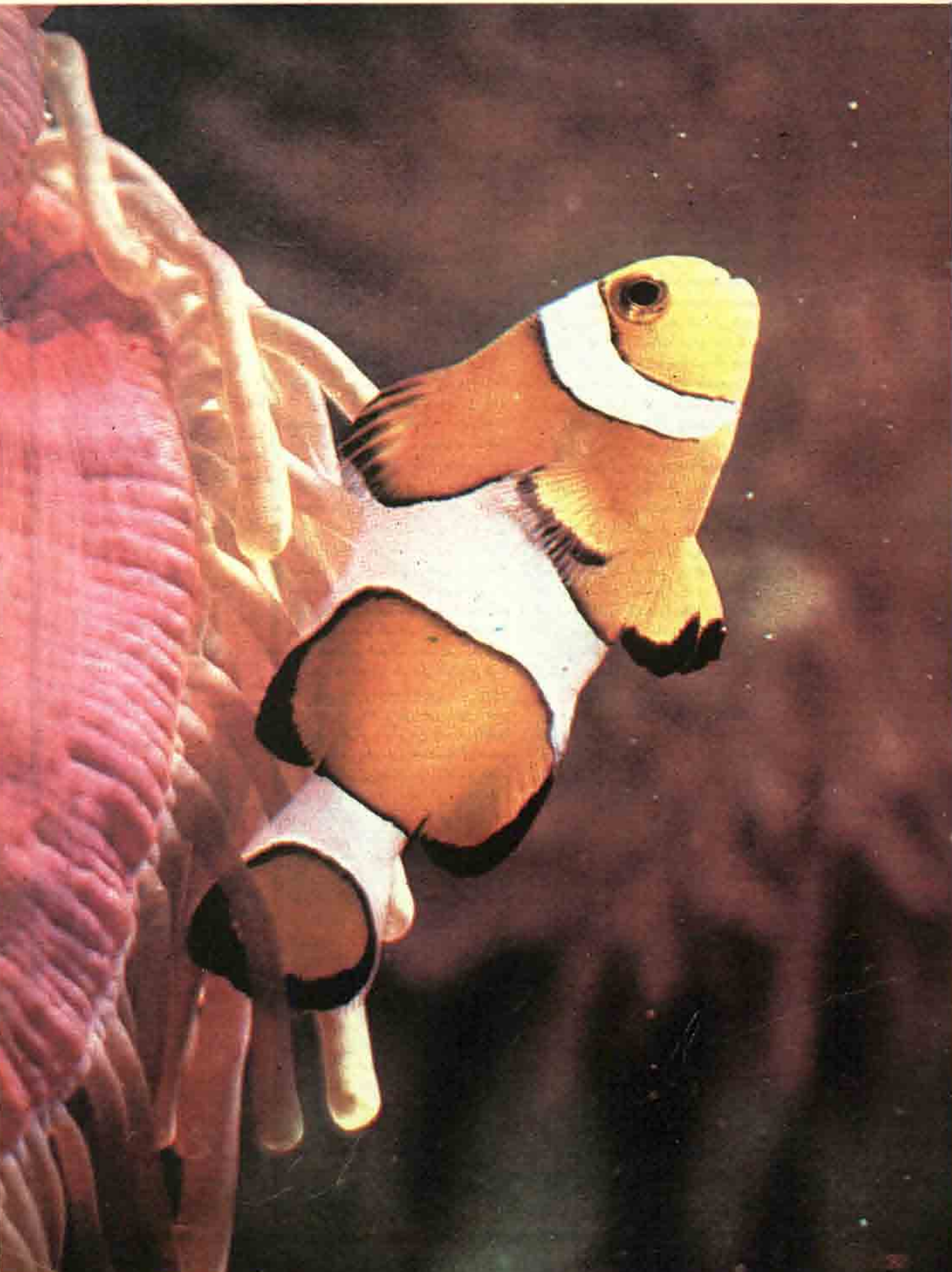
شب را،
شبی که تجربه کردم
از انهدام حادثه می گفت،
در امتداد فاجعه میرفت.
بی وقفه ازدحام بود که می میرد،
در نقطه انفجار.

*
شبی که تجربه کردم
بهت آنچنان بوسه بهشت،
تاسوک،
جای حرمت رفتن را،
بگرفت و باز ماندن،
حجت شد.

*
شب را،
شبی که تجربه کردم
ماندن هوای هر نفسی بود،
و جهد خسته و مأیوس،
دستی برای معجزه میخواست،
پائی برای رفتن.

*
شب را،
شبی که تجربه کردم.
شب زیرکانه گفت
گوشب نمیشدم.
هرگز کسی بفکر روز نمی بود
و صبح را سلام نمی گفت!

محمدتقی - خانی - تهران



سرویس ورزشی مجله جوانان سرپرستی زمین و تاسیسات آنرا بعهده گرفت



آقا و خانم نیکو کار به پیشنهاد مجله جوانان برای مدت دو سال ملک خود را وقف ورزش کردند



جوانان ارامنه از این عمل انسانی «شاد» «شاد» شدند طی ضوابطی ورزشکاران بنوبت از این امکانات استفاده خواهند کرد

کثیری از جوانان ورزشکار اجتماع کردند و منتظر بودند تا از سوی مجله جوانان چگونگی استفاده از امکانات واگذاری دکتر ملک و بانو به اطلاع آنها برسد. پس از گزارش فعالیتهای انجام شده و تقدیر از محنتهای مالکین زمین به آنها گفته شد که این مکان متعلق به شماسست و باید کمال دقت و دلسوزی را در مراقبت از آن داشته باشید. از طرف سرویس ورزشی مجله جوانان مسئولینی انتخاب گردید تا بارعایت نظم و مقررات روزانه تیمهای مختلف بنوبت از این زمین استفاده نمایند.

بدنبال انتشار دادخواهی ارامنه ساکن خیابان زرکش در مجله جوانان و در مورد تنها زمین ورزشی یک محله پرجمعیت، که قرار بود تا سیسات مرغداری در آن بنا و زمین از اختیار ورزشکاران خارج گردد.

هفته پیش آقا و خانم نیکوکاری که صاحب این ملک میباشند به مجله جوانان مراجعه کردند و بدنبال گفتگوهای فراوان و تماسی با روسای سازمان ورزش سرانجام توافق بعمل آمد تا برای مدت دو سال این زمین و تاسیسات ساختمانی مجاور آن در اختیار جوانان محل باشد تا طی این مدت سازمان ورزش مکانی را برای اهالی خیابان زرکش و اقلیت ارامنه تدارک ببینند.

این خبر که بلافاصله از سوی سرویس ورزشی مجله به اطلاع بچه های خیابان زرکش رسید، موجی از شادی و سرور را بین اهالی محل و بخصوص جوانان و نوجوانان برانگیخت.

دکتر ملک و بانو که بواقع از انسانهای خوب و بی توجه به مال دنیا هستند، یا اینکه قسمت عمده ای از تاسیسات و ابزار آلات مربوط به حرفه خود (مرغداری) را در این مکان داشتند و با وجود زیانهای فراوانی که بعثت تخریب مزدوران درباری برای تصرف این زمین و تاسیسات آن متحمل شده اند، با حسن نیت به تقاضای مجله جوانان و هزاران جوان دوستدار ورزش پاسخ مثبت دادند و برای مدت دو سال از خیر این مکان گذشتند.

* چگونگی واگذاری

۷۲۰۰ متر زمین و تاسیسات آن که شامل یک ساختمان دوطبقه یک سالن بزرگ، کتابخانه، اطاقهای دفتری، سالن فیلم، چاه عمیق آب، برق فشار قوی و دودستگاه تلفن میباشد، برای مدت دو سال در اختیار بچه های محل قرار گرفته.

دکتر ملک و بانو طی نامه ای کلیه این تاسیسات را به خیرنگار سرویس ورزشی مجله جوانان واگذار کرد و برای آنکه کار جنبه قانونی داشته باشد، این امکانات تحویل سازمان ورزش شد و سپس از سوی آقای حسین فکری رئیس تربیت بدنی تهران حکم سرپرستی بنام ابوالفضل جلالی، خیرنگار سرویس ورزشی جوانان صادر گردید.

چند ساعت پس از این اقدامات در مدرسه طوماسیان جنب زمین ورزشی مورد بحث، گروه

نماینده فوتبالیستهای اقلیت ارامنه، در حالی که بسیار خوشحال بنظر میرسید، گفت نمایانم چگونه از این اقدام مردمی مجله جوانان که بواقع حامی همه قشرها و بخصوص جوانان میباشد سپاسگزاری کنیم شما بدانید که در این محله، مجله جوانان محبوب همه خانه ها شده و تعصب ویژه ای از این پس درما برای این مجله بوجود آمده، جادارد تا از دکتر ملک و همسرشان نیز بخاطر درک احساسات هزاران نوجوان و جوان

دوستدار ورزش که تنها امیدشان این زمین بود و آنرا از آنها نگرفتند صمیمانه تشکر کنیم. یکی دیگر از فوتبالیستها نیز احساسات خود را از این عمل انسانی بیان داشت و گفت خاطر جمع باشید که مثل تخم چشمه ایمن از این زمین و تاسیسات آن نگهداری میکنیم و بوقع آنرا تحویل مالکین اصلی اش خواهیم داد.

همچنین قرار شد تا با کمک دکتر ملک و خودیاری اهالی محل یک زمین بسکتبال و حصاری در اطراف زمین فوتبال ایجاد گردد.

مشت زنی شلوغ شده

اینروزها یکی از اماکن شلوغ و پر جنب و جوش تهران کلوب مشت زنی امجدیه است، جوانانیکه با شور و شوق و روح مبارزه جونی در این مکان اجتماع کرده سعی در فراگیری فنون مشت زنی دارند.

«محمود مساعدی» سرپرست موقت مشت زنی تهران، که بساط تمرین و استفاده از رینگ و دستکش را برای عموم علاقمندان فراهم نموده، با دعوت از کلیه مربیان قدیمی و موجود و گروه بندی اینان تسهیلاتی فراهم نموده تا کلیه علاقمندان بتوانند در ساعات مختلف از امکانات مشت زنی استفاده نمایند.

محمود مساعدی در گفتگو با سرویس ورزشی مجله اظهار داشت که از ساعت ۳ بعد از ظهر تا ۱۰ شب سالن باز و مشغول فعالیت است، هر کس علاقتند به مشت زنی باشد و روش آزاد است دستکش میدیم، مربی هم به اندازه کافی داریم، هر سه مربی سی بکسور را تحت نظر میگیرند.



ورق بزنید لطفاً بقیه این مطلب را در صفحه بعد بخوانید

شغل مهمی به او واگذار میشود محمودبیاتی به ایران آمد



هفته گذشته محمود بیاتی مربی سابق تیم ملی فوتبال ایران پس از مدت‌ها اقامت در آمریکا به ایران بازگشته، محمود بیاتی که در جوانی از خدمت ارتش بازنشسته شد یکی از پایه گذاران فوتبال تاج است، او بعلاوه با هیئت مدیره باشگاه تاج دچار گرفتاریهایی شد و پس از چند سال تبعید به دور افتاده ترین شهرستانها سرانجام بازنشسته شد.

آخرین شغل محمود بیاتی مدیر کل تربیت بدنی وزارت کار و امور اجتماعی بود که بخاطر برخی دسیسه ها از این مقام نیز کناره گیری کرده اینروزها قدیمی های باشگاه تاج و برخی از فوتبالیستهای فعلی دور او را گرفته اند و تلاش دارند تا بحوسی از وجودش در اداره و رهبری تالیسات تاج سابق استفاده نمایند، گفته میشود که بیاتی توسط یکی از نزدیکان آیت الله طالقانی به محضر ایشان مشرف و قرار است تا بزودی شغل مهمی را در ورزش ایران عهده دار شود.

زمینهای بزرگ در تصرف کمیته

کمیته شماره (۲) ورزشگاه میسازد

زیر هر کدام از این تابلوها عنوانهایی دیده میشود که از جمله، در زمین وسیعی کنار اتوبان ایوبی نزدیک میدان آزادی نوشته شده این زمین اختصاص به ورزشگاه برای اهالی محل دارد. «ارجمندی» یکی از مسئولان فعال کمیته شماره ۲ گفت از این زمینهای بزرگ که متعلق به ملت میباشد برای رفاه مردم منطقه استفاده خواهیم کرد، از جمله ساختن ورزشگاهی برای جوانان دریکی از این زمینها در برنامه کار ما قرار دارد، سرپرستی کمیته شماره ۲ را حجت الاسلام مروارید بعهده دارد.

کمیته شماره ۲ غرب تهران، یکی از پرکارترین کمیته ها میباشد، در این کمیته هزنوع فعالیتی بچشم میخورد و گروهی از افراد تحصیلکرده شعبه های مخصوص انرا زیر نظر دارند.

در غرب تهران که اراضی موقوفه و بلاصاحب بحد وفور یافت میشود، باعث درسرهائی شده که کمیته شماره ۲ بیشتر فعالیت خود را برای حفظ این زمینها از سر سودجویان و کلاهبرداران شناخته شده نموده و از جمله اقدامات جالبی که برای کنترل و حفظ این زمینها انجام گردیده نصب تابلوهائی با عنوان کمیته انقلاب اسلامی میباشد.

تیمار صادقی بازنشسته شد

«سرشار» رئیس تازه ورزش شهرستانی



بدنبال اعلام بازنشستگی تیمار فریدون صادقی، که سالها در مقام سرپرست و مدیر ورزش شهرستانی انجام وظیفه نموده بود، از سوی رئیس شهرستانی سرشار جانشین تیمار صادقی شد.

سرشار سرشار که خود یکی از قهرمانان سرشناس جود و کاراته میباشد و در ورزش نامی اشناست، اداره ورزش شهرستانی و باشگاه پاس را بعهده گرفت، با سرشار سرشار چهره هائی چون، مهاجران، صنعتکاران، مهدیزاده، حبیبی، شاهرخی، کازرانی، همکاری دارند.

در اولین گام، سرشار سرشار تصمیم دارد تا کلوب ورزشی پاس واقع در شهرک اکباتان را که نیمه کاره مانده تکمیل و مورد بهره برداری قرار دهد.

هم اکنون، تنها زمین فوتبال و قسمتهائی از سالن سرپوشیده جود و کاراته و سالن والیبال و بسکتبال، مجموعه ورزشی پاس آماده و مورد استفاده قرار میگردد که در چند روز آینده کارهای ساختمان، این مجموعه آغاز خواهد شد.

شیخ نشینهای خلیج فارس و فوتبالیستهاییکه عزم سفر کرده اند.

هشت بازیکن ایرانی از سوی تیمهای اطراف خلیج فارس پیشنهاد هائی دریافت کرده اند که تلاش دارند تا با رفع موانع و گرفتن رضایتنامه از باشگاه مربوطه و تأییدیه تربیت بدنی به استخدام این تیمها در آیند.

بازیکنانیکه عزم سفر کرده اند، عبارتند از، حسن نظری، صادقی، عزیزی، رشیدی، نراقی، قاسمپور، حجازی و مسلمی.

با تعطیل مسابقات فوتبال، شیخ نشین های اطراف خلیج فارس در تلاش هستند تا فوتبالیستهای سرشناس ایرانی را به استخدام باشگاههای خود در آورند. درخشش روشن و مطلوبی در فوتبال «دوبی» باعث شده تا تیمهای دیگر امارات متحده نیز متوجه بازیکنان ایرانی شوند، در گذشته تیمهای دوبی، قطر، بحرین و دیگر امارات عربی از مصر، تونس، لبنان و سوریه بازیکن می آوردند. هم اکنون بیش از

جوانان * صفحه ۶۰ * سال ۱۳۰۱

گروه متحدوبی ادعای ورزش



متحد و بی ادعا، مشغول رکاب زدن هستند. هفته پیش گروهی از قهرمانان دوچرخه سواری را در ورزشگاه آزادی دیدیم که با جدیت مشغول تمرین هستند، آنها با دیدن عکاس و خبرنگار سرویس ورزشی جوانان توقف کردند و گفتند ترا بخدا بنویسد برای ما مسابقه بگذارند. آنها میگفتند ما کاملا آماده هستیم و چون دوچرخه سواری در خون ما موج میزند بهمین جهت زندگی ما اغلب روی زین دوچرخه سپری میشود.

دوچرخه سواران را باید قانع ترسین ورزشکاران این مرز و بوم بحساب آورد، علاقتندان این ورزش در هر شرایطی و با هر امکانی بکار خود مشغول هستند.

دوچرخه سواران ایران که در آسیا قدرتی شناخته شده و در اکثر رشتهها عنوان قهرمانی دارند، هیچگاه کار خود را تعطیل نمیکند اگر ورزش در تمامی سطوح تعطیل و سوت و کور باشد در جاده های خلوت و بیست های ورزشگاه آزادی دوچرخه سواران را مشاهده خواهید کرد که

از سوی عضو هیئت رئیسه کانون باشگاهها

به نحوه تقسیم پول جام جهانی اعتراض شد.



«پرویز ژافره» عضو هیئت مدیره کانون باشگاههای تهران به نحوه تقسیم درآمد تیم ملی فوتبال ایران از مسابقات جام جهانی اژدانتین اعتراض کرد.

مدیر باشگاه تهران جوان و سخنگوی کانون باشگاهها، در نامه اعتراض آمیز خود به تربیت بدنی، این تقسیم را ناعادلانه دانسته و معتقد است که در عصر انقلاب چنین تصمیمی که باز هم سلیقه های شخصی در آن اعمال شده باشد صحیح نیست.

در این نامه آمده است که باشگاه ذینفع باید در مورد بازیکنان خود کاملا صاحب اختیار باشد و هر طور صلاح دانست حق بازیکنان را با توجه به شایستگی و کوششی که داشته اند پرداخت نماید.

تربیت بدنی نباید برای باشگاهها تعیین تکلیف کند و آنها را در مقابل کاری انجام شده قرار دهد، این پول یا کلا متعلق به فوتبالیستهای ملی حاضر در مسابقات جام جهانی است که در اینصورت باید بین آنها تقسیم شود و یا اینکه متعلق به تمامی جامعه فوتبال است که اگر اینطور باشد حق به حقدار نرسیده.

قلیچ خانی به آمریکا باز میگردد

پرویز قلیچ خانی کاپیتن سابق تیم ملی فوتبال ایران، هفته آینده به آمریکا میرود، این بازیکن که دیگر تصمیم ندارد تا در میدانهای ورزشی بعنوان یک بازیکن حاضر شود، دو سال پیش بنا بعللی که جنبه سیاسی داشت به آمریکا سفر کرد و در گرما گرم انقلاب به ایران بازگشت.

«قلیچ خانی» پس از چند ماه اقامت در ایران که کمتر در محافل ورزشی ظاهر میشد، هم اکنون تلاش دارد تا بار دیگر به آمریکا سفر کند.

کاپیتن سابق تیم ملی فوتبال ایران در گفتگویی کوتاه با سرویس ورزشی جوانان، تأکید کرد که این سفر صرفا بخاطر مداوای همسرش میباشد و بزودی برای همیشه به ایران باز خواهد گشت.



گروهی از بازیکنان سرشناس تلاش دارند تا پرویز قلیچ خانی را بعنوان نماینده بازیکنان فوتبال به شورای ۹ نفره معرفی نمایند، اما هنوز مشخص نشده که قلیچ خانی چنین کاری را قبول میکند یا نه.



گفتگوی اختصاصی جوانان با رئیس ورزش هیچ محدودیتی برای ورزش خانمها نیست

شاه حسینی رئیس ورزش در حال گفتگو با خبرنگار سرویس ورزشی جوانان



* «کشتی» و دور باطل اعتراض دست جمعی کشتی گیران به نماینده داوران

این سمت انتخاب شده و در حالیکه تهران صاحب بیش از ۴۰۰ داور، برجسته میباشد تنهاسی نفر در انتخابات ساختگی شرکت نموده اند بهرحال «کشتی» ما با این کشمکشها و اعتراضهای اعصاب خرد کن رو به نابودی میرود و چنانچه، یک تصمیم قطعی گرفته نشود فردی قدرتمند و قابل قبول برای جامعه کشتی رهبری این فدراسیون را بعهده نگیرد. کشتی ایران یعنی یکی از قدرتهای شناخته شده دنیا رو به زوال خواهد رفت.

سه ماه دیگر مسابقات قهرمانی جهان در امریکا شروع میشود و هنوز قهرمانان ما نمیدانند که در این مسابقات شرکت میکنند یا نه، در سال گذشته تیم کشتی ایران مقام سوم جهان را کسب نموده بود.

فدراسیون کشتی هنوز سردر گم و بلا تکلیف است در نخستین اجتماع برای انتخاب نمایندگان شورائی چنان جنجالی بیانشد که چیزی نمانده بود تا بین طرفین درگیری و زد و خورد ایجاد شود.

در حالیکه قهرمانان و مربیان سرشناس و افتخار آفرین، به نحوه انتخاب شورا اعتراض نموده و حاضر به اینکار نمیشوند. داوران کشتی آقای امیر حسینی را با اکثریت آرا بعنوان نماینده داوران معرفی نمودند.

نماینده انتخاب شده از سوی داوران با اعتراض شدید قهرمانان و مربیان روبرو شد و این اعتراضی تا اطاق رئیس ورزش هم کشیده شد. کشتی گیران معتقدند که آقای امیر حسینی با جمع آوری داورو دسته خود و یک رای گیری قلابی به

چهره های خوشنام در ورزش معلولین

ورزشکاران قدیمی و قابل احترام که هر کدام در اثر حادثه و سانحه ورزشی سلامتی خود را از دست داده اند، بعنوان سرپرست هیئت های ورزشی ناشنوایان و معلولین معرفی و با ابراز احساسات شدید حاضران مواجه شدند.

امیدواریم که حضور این دو چهره سرشناس گرمی بخش محفل ناشنوایان و معلولین شود و امکانات لازم برای این گروه مهیا گردد.

دو تن از شایسته ترین ورزشکاران قدیمی که در مطبوعات نیز چهره هائی شناخته شده میباشد، از سوی سازمان تربیت بدنی بعنوان سرپرستان ورزش ناشنوایان و معلولین انتخاب و معرفی گردیدند.

در یک اجتماع پرشور که صدها ورزشکار معلول و ناشنوا به اتفاق مربیان خود حضور داشتند آقای صدری میر عمادی و جلیل کتیبه ای

باشگاه شاهنشاهی سابق، هنوز هم مخصوص پولدارهاست ❀ بامربی خارجی میانه ای نداریم، اما برای مسابقه به خارج میرویم رئیس ورزش مرد خوبی است، اودر بیابانهای دولا ب آب زرشک نوشیده! ❀ هرکس از ورزش درآمدی داشته، دنبال کار و کسب دیگری برود

رئیس ورزش مرد خوبی است، مردی لوطی، خاکی و درویش مسلک از انتقاد ناراحت نمیشود و هرکس میتواند بدون تشریفات هر طور دلش خواست یا او صحبت کند.

بعضی ها معتقدند که ایشان تخصص کافی ندارد و ورزش را از دریچه ای دوران قرن دود و آهن و موشک نگاه میکند، او ورزش را برای سلامتی تجویز میکند، در صورتیکه ورزش خود هزار بیخ و خم دارد و در این روز و روزگار کاملا علمی و کلاسیک است.

یکی از مربیان محلی که در ضمن کارمند سازمان ورزش هم میباشد در جمع دوستانش، اینطور تعریف میکرد که هیچ رئیسی را به این خوبی و درویشی ندیده، این مرد علاقمند به ورزش دلالتی هم داشت که از جمله چنین بود.

رئیس ورزش واقعا انقلابی است، از پشت سبز نشستن بیزار و مرد میدان و کار است، او چندی بقیه در صفحه ۵۱

«قصر یخ» ارزان و مردمی میشود.

هفته پیش باشگاه مدرن و تفریحی قصر یخ مورد بازدید مسئولین تربیت بدنی قرار گرفت، از این محیط که در گذشته افراد متمول استفاده میکردند و هزینه عضویت آن بسیار سنگین بود، با ایجاد تسهیلاتی از سوی تربیت بدنی قرار است تا ورودیه آن تقلیل و تا اندازه ای مردمی شود.

باشگاه تفریحی قصر یخ چنانچه زیر نظر تربیت بدنی اداره و مخارج آن تقبل شود، پایگاهی برای جوانان و نوجوانان علاقمند به ورزشهای یخی خواهد شد که علاوه بر توسعه و شناسائی هر چه بیشتر اسکی روی یخ و باله های هنری، سرگرمی سودمند و آموزنده ای نیز خواهد بود.



از پیامهای خصوصی سردبیر...
آیا امروز از خودت پرسیده ای چه کار مفیدی برای خودت، والدینت، و طنت انجام داده ای؟ امیدوارم همین حالا این سؤال را از خودت بپرسی... مطمئنا پس از طرح این سؤال احساس رضایت خواهی کرد.

انتقاد و پستی‌نهار. تماشای «برفک» سرگرمی شبانه مردم بلوچستان!

یک مادر...

نیست که مقاله ای در مورد معتادان نتویسد و اگر اجازه بدهید می‌خواهم به شما لقب مددکار و یاور معتادین را بدهم. چون در این وانقاس تنها کسی که بفکر ما بود شما بودید. حتی بیشتر از پدر و مادرمان بر گردن ما حق دارید.

یکبار دیگر از شما خواهش می‌کنم تا ما را فراموش نکنید چون زبان شما گویاتر و قلم شما رساتر است. شما در این جهاد ملی که خود باعث بوجود آوردن و بفکر مبارزه با آن و نجات جان جوانان بوده اید باید بیشتر کوشش کنید. دعای هزاران پدر و مادری که جوانانشان در دام این بلای خانمانسوز گرفتارند بدرقه راه شما است.

دوست دیگری که کارمند بازنشسته دولت است و با عنوان «م-۳» برای ما نامه فرستاده نوشته است:

آقای اعتمادی در شماره ۶۳۵ مجله جوانان شرح مبسوطی خطاب به آقای وزیر بهداشتی و بهداشتی (بیانید فکری بحال معتادان جوان بکنیم) مرقوم فرموده بودید. بسیار جالب و قابل توجه بود. در صورتیکه مجله شریفه جوانان قبل از انقلاب ملت شریفه ایران در دوره رژیم فاسد و دیکتاتوری پسر رضا قلندر در این مورد اقدام و قلم و قدم مثبت برداشت، که بسیار رضایت بخش بود.

استدعای یک کارمند بازنشسته دولت از آن مدیر نوع دوست و وطن پرست که جز خدمت به مردم نظر دیگری ندارد این است که مجدداً به وزیر بهداشتی زمان انقلاب هشدار بدهید. بنویسید که یک بازرس یا ایمان و با فکر انقلابی به میدان قزوین خیابان جمشید بفرستد تا گزارشی تهیه و بعرض برسانند تا بدانند و آگاه باشند که اشرف پهلوی بخاطر حفظ رژیم فاسد بردارش محمدرضا شاه مخلوع و فراری چه تحفه‌ای از طرف اربساب بزرگش امیرالایم جهان خوار بجانان شرافتمند و اکثراً تحصیل کرده سوغات آورده بعقیده من حالا که انقلاب پیروز شده باید تمام امور مملکت را انقلابی انجام دهد و هرکس در پست خود وطن پرستانه انجام وظیفه نماید.

باید در بیمارستانهای مخصوص ترک اعتیاد کارگاههای صنعتی ایجاد کنند و بیماران در حین معالجه مشغول کار شوند و مدت معالجه را بیشتر کنند و هزینه بیمارستان را هم از محل کارکرد آنها تا اندازه‌ای تامین کنند. آن وقت است که وزارت بهداشتی میتواند ادعا کند برای کشور و ملت قدم مثبت برداشته وعده کثیری از جوانان در حال سقوط را نجات داده است.

خانم مهری - الف در نامه مفصلی که

دستگاه رله «زابل» مدت سه سال است که منطقه بلوچستان را زیر پوشش شبکه تلویزیونی قرار داده است. اما بدنیست بدانید که اگر تلویزیون شهرما سراوان یک ماه برنامه داشته باشد چند ماه ندارد و اگر بقیه نقاط بلوچستان بتوانند از برنامه های تلویزیون استفاده کنند ما اهالی سراوان از این برنامه‌ها محروم هستیم. همانطور که فعلاً چند ماه است از تماشای برنامه های شبکه چیزی بجز «برفک» نصیبمان نمی‌شود.

رابطه رشته نظری با تصادف و مرگ دانش آموزان!

ما جوانان منجیل، مدرسه‌ای که رشته نظری را هم درس بدهد نداریم، و ناچار برای درس خواندن در این رشته به رودبار واقع در ۲۰ کیلومتری منجیل می‌رویم. اگر حقیقتاً امکان ایجاد این رشته تحصیلی در شهر ما وجود ندارد لااقل جاده پرپیچ و خم و پراز چاله و چوله منجیل - رودبار را درست و حسابی

برای ما فرستاده نوشته است:

مطلبی خواندم با عنوان (فکری بحال معتادین کنید) به امضای محمود ازادی، تصمیم گرفتم منم بعنوان یک مادر که چندین سال است زجر می‌کنم حرفم را بزنم و بگویم که فکری برای از بین بردن هروئین و فروشندگان آن کنید.

من مادر یک معتاد جوان هستم. یک جوان خوب و پرازنده و انسان واقعی با تحصیلات مهندسی راه و ساختمان که معتاد شده و تمام استادان دانشگاه تهران بحال او تاسف خورند.

این وظیفه جوانهای مبارز و فداکار است، که این انقلاب بزرگ و با عظمت را به ثمر رسانند. باید دست این قاچاقچی‌های نامرد را از بیخ قطع کنند، مخصوصاً الان که دست جنایتکاران و نوکران پهلوی از ایران کوتاه شده است.

در روزهای انقلاب چقدر دلم میخواست پسر منم سالم بود فداکاری می‌کرد. کمک میکرد. ولی افسوس. آهای جوانهای مبارز شماها را میدیدم، اشک شوق و شادی از دیدگانم سرازیر بود. پسر منم اگر اوده نشده بود، با شماها بود.

چه می‌بینم، خدایا! پسر من خواب است، نه! بیهوش است! نه پس چرا خوابیده؟! معتاد است! از دنیا بی خبر است! بشتابید کمک کنید بیدارش کنید. این یکی از برادران شماست که خیلی خوب بود. مهربان بود. انسان باوجدانی بود. درحال اغما در بسترش افتاده! او معتاد شده! آه خدایا! او جوان و باغیرت و شجاع و باهوش بود. او هم نوع شماهاست. او هم باید زندگی کند. او هم باید از وطنش دفاع کند. بشتابید. بیدارش کنید. خواب او طبیعی نیست. خواب او اودگی از هروئین است. نخواستند جوانهای خوب ما عرض اندام کنند یا سالم باشند.

بعضی را در زندانها خفه کردند بعضی را با مواد مخدر لعنت برمواد

در سراوان از تفریحات سالم و سرگرم کننده هم خبری نیست. از طرفی نه می‌توانیم این جعبه جادویی را بفروشیم و نه دلمان راضی می‌شود که در انبار خانه از آن نگهداری کنیم.

بنابراین از مسئولان «سیمای جمهوری اسلامی ایران» تقاضا داریم با تعمیر یا تعویض دستگاه خراب فعلی به این وضع ناراحت کننده خاتمه بدهند. تا ما مردم سراوان نیز مثل سایر ولایات بتوانیم از تلویزیون استفاده کنیم.

سراوان - سعید شیران زهی

زندانی سابق که هم بیمار است و هم بیکار، چه کند؟

من جوانی هستم که بجز فعالیتهای سیاسی به ۹ سال زندان محکوم شدم. چهار سال از این مدت را با تحمل شکنجه های فراوان در زندان مشهد گذراندم و با تغییر رژیم طاغوتی آزاد شدم.

زمانیکه در زندان بودم دو ناراحتی بزرگ برآیم پیش آمد یکی اینکه همسر و دو پسر در آتش سوزی سینما شهر فرنگ مشهد از بین رفتند و دیگر اینکه پزشکان در زندان به من گفتند که بیماری قلبی (تنگی دریچه میترال) دارم و بعد از آزادی هم نزد پزشکان دیگر رفتم و آنها هم بیماری مرا تأیید کردند با وجود این بعد از آزادی بدنبال کار رفتم ولی به هر کجا که مراجعه کردم از کار خبری نبود تا بتوانم بدان وسیله خرج زندگی خود و تنها پسرم را که باقی مانده است تامین کنم. خانه‌ای هم داشتم که بر اثر مرور زمان خراب شده و فعلاً در خانه یکی از بستگان دورم که دلش بحال من سوخته است زندگی می‌کند.

می‌خواهم بدانم تکلیف من بیکار چیست و دولت چه کمکی به من و امثال من می‌کند؟

مشهد - ۲ - ج

مخدر لعنت بر فروشندگان و تهیه کنندگان. لعنت بران کسی که برای استفاده خودش لابراتوار درست کرده است و این سم خطرناک را بجان جوانان ما ریخته من یک مادر هستم و حاضرم هرگونه کمک و فداکاری برای دستگیری قاچاقچی‌ها بکنم.

زحمتکشان جنوب شهر هم سهم و حقی دارند

منطقه امامزاده حسن و سه راه اندری یکی از مناطق پرجمعیت تهران است که در جنوب شهر قرار دارد.

در این منطقه که ساکنان آنرا اکثراً کارگران و زحمتکشان تشکیل میدهند حتی یک پارک برای بازی بچه‌ها وجود ندارد و در نتیجه هر روز عصر خیابانهای این منطقه از جمعیت موج میزند.

تنها نقطه دیدنی این قسمت از شهر «مرقد امام زاده حسن» است که محلی زیارتی است. تازه آنجا هم عصرها و ایام تعطیل انقدر شلوغ است که گفتن ندارد.

در این قسمت از تهران اراضی وسیعی وجود دارد که ظاهراً صاحبان آنها انقدر تمکن و ثروت دارند که احتیاجی باین اراضی ندارند و آنها را همینطور بلا استفاده گذاشته و رفته‌اند من از مالکین این زمینها خواهش میکنم محض رضای خدا قسمتی از اراضی خود را به شهرداری واگذار کنند تا در آن بخاطر آسایش مردم و مخصوصاً بچه‌ها پارک ایجاد شود. ضمناً شهرداری هم در مورد ایجاد مراکز سرگرمی و تفریح برای جوانان و سایر طبقات اقدام کند تا ساکنان جنوب شهر نیز از مزایای دوران سازندگی بعد از انقلاب بهره‌مند گردند و بدانند که جنوب شهر، همچنان مانند دوران رژیم گذشته، مظهر عقب ماندگی و بی توجهی مقامات مسئول نیست و این برآستی پاره‌ها هم سهم و حقی دارند.

از امامزاده حسن تهران - علی شعبان پور

نور چشمی های چندین شغلی و بیکاران!

در دوران طاغوت، بسیاری از نور چشمی‌ها و عزیز دردانه های مقامات و وابستگان رژیم، چند شغل نان و آب دار را یدک میکشیدند و صرف نظر از اینکه طبیعتاً نمیتوانستند یک تنه، چند کار را انجام دهند و در نتیجه آن کارها همیشه لنگ و معوق میماند. چند جوان جوانی کار را هم عملاً بیکار میگذاشتند.

حالا که رژیم طاغوت نابود شده و کارها دارد بتدریج سامان میگردد من پیشنهاد میکنم باین نکته بسیار مهم نیز توجه شود و ضمن پس گرفتن مشاغل متعدد از اینگونه اشخاص، پستهای خالی که از این طریق بوجود میآید در اختیار تحصیل کرده های خارج و داخل و کارگران بیکار فعلی - بنابه تخصص و تحصیلات و تجربه هر کدام - گذاشته شود تا از این طریق، هم یک نقص برطرف گردد و هم بخشی از منتظران کار سرگرم کار شوند.

حمید رضا مقیمی - تهران بقیه در صفحه ۴۳

ماه هم ۰۰۰

میکنید بنابراین امروز نیز از حق ما که مورد تهاجم و سوء استفاده عده ای این الوقت و فرصت طلب و سوء استفاده چی قرار گرفته است دفاع کنید و مخصوصاً بدولت موقت انقلاب هشدار بدهید که حرفه و شغل اصلی و اساسی ما، از سالهای دور، روزنامه فروشی بوده و کیوسک گذاشتن بعضی از دوستان ما که قبلاً میز داشتند با آنها که اصلاً اینکاره نیستند و قبلاً هم در این محل نبودند و ناگهان مثل قارچ روئیده و سر در آورده اند و شغل اصلی آنها چیزی دیگر و محل کارشان جایی دیگر بوده است زمین تا آسمان فرق دارد. بهر حال ما از شما آقای اعتمادی میخواهیم که فریاد ما زحمتکشان صمیمی و خدمتگزاران راستین و صدیق جامعه را بگوش دولت و مسئولان امر برسانید تا از ضایع شدن حق ما جلوگیری نمایند و ما را نیز مانند سایر «مستضعفان» زیر چتر حمایت خود بگیرند.

گروهی از روزنامه فروشان تهران

معاملاتی ۰۰۰

سابق «بن» قبول میکرد. رفته این فروشگاه و گفتند که با «بن» فقط پودر لباسشویی، صابون، خمیر دندان و نظایر آن میتوانید بخرید! یا للعجب، من نهصد تومان پودر لباسشویی را چکم؟ من با پول خود میخواهم هرچه واقعا مورد احتیاج زندگی من است بخرم. چطور مرا مجبور میکنند که اجناس بخصوصی بخرم؟ با کدام مجوز قانونی؟ تازه، با همه این محدودیتها و اجبارها، خودم را راضی کردم که همان اجناس غیر لازم (برای خانواده خودم) را بخرم اما وقتی به قسمت مربوطه در فروشگاه شهروروستا مراجعه کردم دیدم هیچیک از این اجناس را ندارند و دهها زن و مرد فرهنگی دیگر نیز مثل من سرگشته و حیران بالا و پایین میروند و نمیدانند چه کنند؟

اگر این پول، حق ماست عین پول را بپایند تا با آن هرچه احتیاج داریم بخریم و اگر حق نیست و صدقه است ما از صدقه گذشتیم. شما را بخدا این موضوع را در مجله منعکس کنید تا مسئولان وزارت آموزش و پرورش فکری بحال ما بکنند و لااقل باین سوال ماجواب بدهند که:

فروشگاه تعاونی «فرهنگیان» طبق چه مجوزی پولی را که «وزارت آموزش و پرورش» بدست ما «فرهنگیان» یا بعبارت دیگر «سهامداران» همان فروشگاه باصطلاح «تعاونی فرهنگیان» میدهد قبول ندارد؟ اگر «بن» کاغذ پاره است چرا بپایند میشود و اگر پول است و ارزش ریالی دارد چرا فروشگاه انرا نمی‌پذیرد؟ خلاصه باور کنید این موضوع دهها هزار فرهنگی را در سراسر کشور، کلافه کرده است و حقیقتاً برای مامصلاتی شده است.

تهران: منیره - غ

فال سال ۱۳۵۸ فال این هفته شما

با استفاده از فالنامه های سال جدید و منابع مهم ستاره شناسی

متولدین تیر

دوشنبه را در حالی آغاز می کنید که بین خدمت یا حل مشکل فامیلی و حرفه شما تضاد ایجاد می شود و نپیدانید بکدامیک بپردازید. این تعارض تا اواخر هفته از بین می رود و حمایت فامیل دست بردار نیستید. روز دوشنبه انرژی شما روی کارهای روزمره منعکس و متمرکز می شود. نه به گذشته و نه به آینده. بلکه به حال توجه می کنید. روز چهارشنبه روز تعادل است. اگر مدتها پیش قصد سفری داشته اید امروز انجام بدهید. در این روز بسیاری از متولدین تیرماه به فراگیری و افزایش معلومات می پردازند. روز پنجشنبه با مردم در اجتماعات و با محبوب خود بهتر میتوانید ارتباط ذهنی و فکری برقرار کنید. روز شنبه در هیچ مسئله مالی و قراردادی وارد نشوید. یکشنبه بدوستان خود کمک خواهید کرد.

متولدین مهر

در این هفته متولدین مهر میتوانند با اندکی توجه، از هر لحظه خرد ضیافت خوشحالی بسازند. رویهمرفته شما از نظر شانس و انرژی روحی در وضع بسیار خوبی قرار دارید. اگر با اشخاصی یا محبوب خود اختلاف نظرهایی داشته اید برطرف می شود. روز چهارشنبه در تماس با مریبان و معلمان نتایج خوبی میگیرید و نظر موافق خواهید گرفت. روز پنجشنبه از هیچکس قرض نگیرید نتایج بسیار ناراحت کننده ای خواهد داشت. از روز جمعه بدت یک هفته از مطالعه و فراگیری مسائل ماوراء الطبیعه و یا مسائل شگفت انگیز علمی و روحی احساس لذت خواهید کرد. روز شنبه در بیان مطالب و خواسته های خود موفق هستید و باصطلاح نطق شما باز میشود. یکشنبه را با آرامش میگذرانید.

متولدین دی

در فال متولدین دی ماه توجه به حقیقت مشاهده میشود. شما به حقایق زندگی که گاهی چشمان خود را بر روی آن می بندید توجه خاص مبذول می کنید و همین موضوع سبب میشود که شما متوجه شوید مدتی است به والدین خود ابراز علاقه نمی کنید. از دوستان کناره گرفته اید یا باطرفیان خود صمیمیت نمی ورزید و درصدد بتفکر خود برآئید. سه شنبه حالت آرامی دارید و متفکر و تعمق خواهید گذرانید. چهارشنبه آشنفشانای از هیجان هستید بخصوص یک مسئله عاطفی افکار شما را سخت مشغول خواهد کرد. پنجشنبه در کارهای اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار خواهید گرفت. جمعه نگرانی از کار و تحصیل دارید که باید با دقت و حوصله به آنها توجه کنید. شنبه و یکشنبه بیشتر بامور حرفه ای و تحصیلی می پردازید و هر لحظه امیدوارتر میشوید.

در این هفته متولدین فروردین باید بسیار قابل انعطاف باشند. بجای اینکه دیگران بخصوص فامیل و دوستان را مجبور به تبعیت از خود کنند و ایراد بگیرند که چرا فلان دوست اینطور می کند یا فلان شخص فلان رفتار را دارد سعی کند خود را با شرایط موجود منطبق کند. ممکنست شما در این هفته مخصوصا در روز سه شنبه خود را در یک قضای یاس آلود، کسل کننده و خستگی آور احساس کنید بخصوص نگران آینده باشید اما با کمی انعطاف میتوانید بر این حالت غلبه کنید. روز چهارشنبه بر کج خلقی ها یا گرفتاریهای خود غلبه می کنید. روز پنجشنبه ایده های تازه ای پیدا می کنید اما نپیدانید باید کجا بکار ببرید. جمعه برای افزایش در آمد خود نقشه می کشید و شنبه و یکشنبه هر طرحی دارید به اجرا می گذارید.

متولدین اردیبهشت

متولدین اردیبهشت در این هفته ضمن توجه به یک مسئله مهم زندگی که در پیش روی دارند، به گذشته، مخصوصا در یک مسئله عاطفی، توجه خاصی می کنند. بر گذشته و آنچه از دست داده اند افسوس می خورند. برای بعضی از متولدین این ماه نیم نگاهی به گذشته هم باعث آندوه میشود. اما حسرت روز گران گذشته مشکلی را حل نمی کند. بهتر است به آینده ای که در پیش رو دارید نظر کنید. روز سه شنبه با مشکلاتی در امور حرفه ای یا تحصیلی روبرو هستید اما نگران نباشید تا پایان هفته مشکلات را یکی یکی حل می کنید. روز پنجشنبه یک نگاه یا یک پیام شما را خوشحال می کند. جمعه علیرغم تعطیلی شما مشغول خواهید بود. شنبه و یکشنبه تمام وقت خود را به امور حرفه ای و تحصیلی می دهید.

متولدین امرداد

در این هفته شما متولدین مرداد ماه حالت فراگیری بیشتری پیدا می کنید. ذهن شما در جستجوی کسب و فراگیری مطالب تازه آمادگی دارد. بسیاری چیزها درباره مسائل روز مره زندگی از دیگران و از دوستان خود فرا میگیرید. سه شنبه درگیریهائی در زمینه تحصیل یا کار پیدامی کنید بهتر است با آرامش باهر واقعه ای روبرو شوید. چهارشنبه برای افزایش درآمد یا هر گونه حل و فصل امور مالی مناسب است و روی خط شانس قرار دارید. پنجشنبه برای گفتگو و معاشرت و هم نشینی با بزرگان فامیل و والدین بسیار خوب و مناسب است و از بودن در حضورشان احساس آرامش می کنید. جمعه بیشتر توجه شما به آینده است و برای آن نقشه میکشید. شنبه بجزئیات کارهای خود توجه می کنید. یکشنبه در کارهای اجتماعی موفقترید.

متولدین بهمن

متولدین بهمن ماه در این هفته هدف های بزرگتری را دنبال می کنند. محصل، کارمند یا صاحب حرفه، مایلند در قله افتخار بایستند و مردم آنها را تماشا کنند. این امید و آرزو شیرین است بشرط اینکه کمتر حرف بزنند و بیشتر عمل کنند. روز سه شنبه یک نوع حالت عصیان در متولدین بهمن پیدا می شود که اگر تسلیم آن شوند ممکنست دوستان خود را از دست بدهند یا در محیط کار تنها شوند بهتر است آرامش خود را حفظ کنند. چهارشنبه بعکس متولدین این ماه قلب خود را برسر دست دارند و با مهربانی با مردم روبرو میشوند. پنجشنبه بسیار پرمشغله خواهند بود و برای خود از دو دیوار کار میترانند. نامه ای در این روز دارند یا پیامی که خوشحالتشان خواهد کرد. بقیه روزهای هفته همچنان پرمشغله و گرفتار خواهند بود.

متولدین خرداد

در این هفته ایده ها و ابتکارها و افکاری جغز شما خظور می کند که امید بخش و زندگی ساز است و میتوانید در زندگی آینده خود از آن مدد بگیرید. این ایده ها در محیط کار سبب ترقی شما و در محل کسب سبب افزایش در آمد و در مدرسه و دانشگاه سبب پیشرفت تحصیلی شما میشود. روز سه شنبه مشکلات فامیلی یا تحصیلی ممکن است اندکی شما را دلسرد و آویس کند اما نگران نباشید این فضای یاس آلود در چهارشنبه زایل میشود. روز پنج شنبه در خدمت به مردم گام میزنید. اگر به مسائل سیاسی علاقمند هستید در این رشته مورد توجه قرار میگیرید. جمعه یک دیدار یا یک پیام عاطفی دارید. شنبه برای تفکر به آینده و طرح نقشه پیروزی، تغییر حرفه یا شغل، خرید و فروش روز خوبی است و یک شنبه روز آرام و ساده ای را خواهید گذرانید.

متولدین آبان

در این هفته شما متولدین آبان در شک و تردید دست و پامیزنید. درباره حرفه خود، درباره سلامتی خود یا درباره ادامه روابط احساسی در هر صورت احتیاج بشورت یا افراد با تجربه دارید. روز سه شنبه اگر بایک کارشناس مشورت کنید شک و تردید شما برطرف میشود. روز چهارشنبه اهل سیاست با موفقیت روبرو میشوند. دوستان در این زمینه مساعدت خواهند کرد. روز پنجشنبه با یک هیجان عاطفی و احساسی روبرو هستید چه مربوط به گذشته و چه حال و آینده. قلب شما بیشتر از هر روز دیگر این هیجان را باور خواهد کرد. روز جمعه ضمن معاشرت های فامیلی به احساسات دیگران و افکار آنها توجه خواهید کرد. شنبه وضع مالی شمارو به بهبود خواهد گذاشت حتی در صدد خرید یک شینی لوکس خواهید افتاد. یکشنبه را با آرامش و مطالعه طی کنید.

متولدین شهریور

در این هفته به امور مالی و مادی زندگی خود توجه مخصوص می کنید. برای خود ممکنست گرفتاریهای مالی درست کرده باشید یا پیش بیاید. سعی کنید امور مالی خود را با فامیل ارتباط ندهید چون گرفتاری پیدا می کنید. بجزئیات امور مالی خود توجه کنید و بیشتر از دخل خود خرج نکنید. چهارشنبه خوشبختانه بیشتر از هر روز دیگر اعتماد بنفس پیدا می کنید و بر اوضاع و احوال زندگی خود تسلط پیدا می کنید. روز پنجشنبه با حوادث یا یک موضوع ناگهانی روبرو میشوید خودتان تصمیم بگیرید و آنچه درست تشخیص میدید همانرا انجام بدهید. روز جمعه در تنظیم روابط خود با محبوب یا با دوستان توجه کنید و آنها را از خودتان رنجانید. شنبه و یکشنبه محصلین سخت هیجان زده نتایج آزمونهای خود هستند.

متولدین اسفند

متولدین اسفند باید در این هفته بسیار مراقب حفظ شخصیت و متانت خود باشند. آنها نباید بگذارند اطرافیان از حدود خود خارج شوند یا بگذارند هرکس از راه رسید در زندگیشان مداخله کند و دستور چپ و راست بدهد. ستارگان توصیه می کنند که در روزهای سه شنبه و چهارشنبه از مداخله دیگران در زندگی خود کاملا جلوگیری کنید. چهارشنبه از بعد از ظهر عواطف و احساس نقش مهمتری در زندگی شما خواهد داشت. پنجشنبه صبح بسیار مشغول خواهید بود. محصلین با امید زیاد ممکنست بیک جلسه آزمون بروند یا منتظر نتیجه آن باشند. کارمندان مورد توجه روسای خود قرار میگیرند و اهل کسب و حرفه نسبت به روزهای دیگر هفته از درآمد بیشتری نصیب خواهند برد.

متولدین آذر

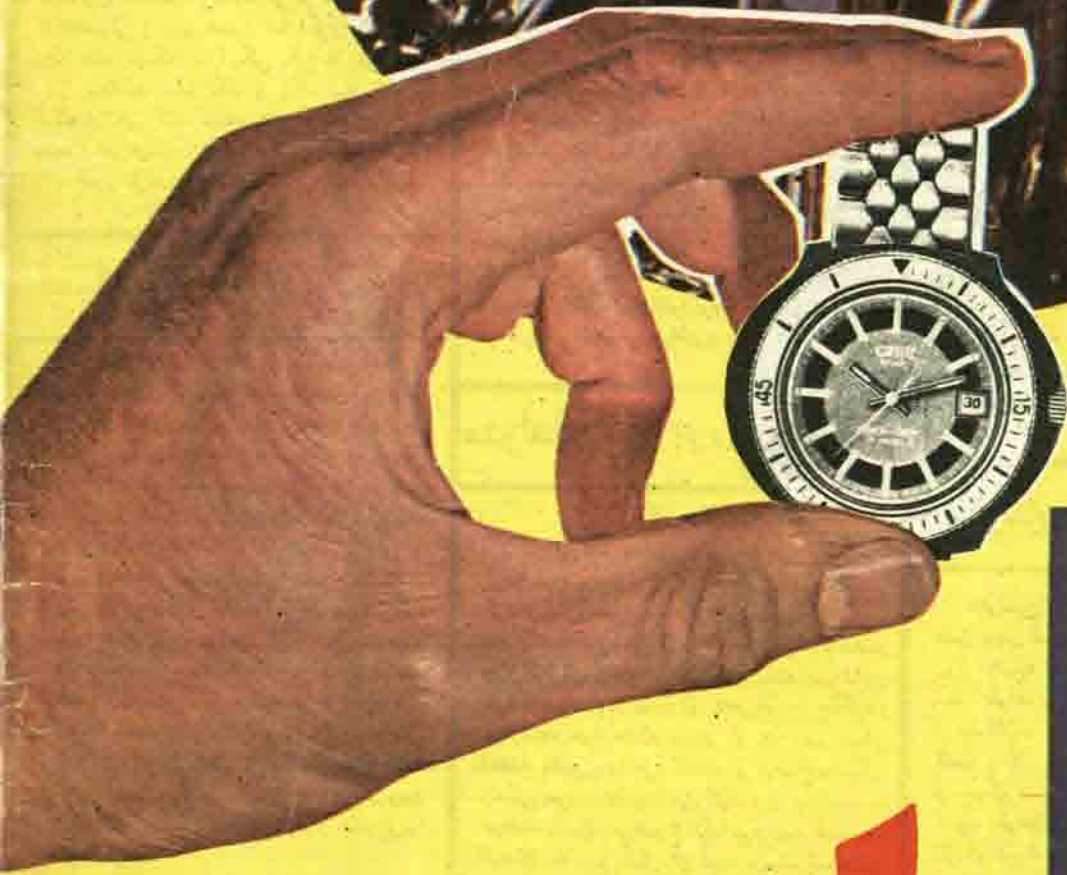
متولدین آذر در این هفته در دو مسئله کار و عشق دچار شک و تردید خواهند بود. مخصوصا روز دوشنبه نپیدانید محبوب با علاقه احساس شمارا خواهد پذیرفت یا نه؟ روز سه شنبه بسیاری از مشکلات کاری شما چه در امور تحصیلی چه کسب و کار برطرف میشود و شما در خط شانس قرار میگیرید و بسیاری از درهای بسته بروی شما گشوده خواهد شد. روز چهارشنبه بازم گامهای تازه ای در راه پیشرفت برخواهید داشت و از بودن در کنار محبوب خویش احساس رضایت خواهید کرد. روز جمعه سلامتی شما در اوج خواهد بود و اگر نگرانی هم داشته اید برطرف میشود. روز شنبه اگر احساس خستگی میکندید بار آوردن به تفریحات سالم خستگی روح خود را برطرف کنید. یکشنبه باز بامور مربوط بخود مسلط میشوید.



بنیانگذار موسسه اطلاعات: عباس مسعودی
* سردبیر مجله جوانان: ر. اعتمادی
معاون فنی و میزبان: محمد حسین محبوبی
عکسها: مصطفی کاویانی، یونس علیشیری
از گروه انتشارات اطلاعات
تلفن مستقیم ۳۱۱۲۰۵

نشانی: تهران خیابان خیم ساختمان
اطلاعات مجله جوانان
جایه «ایرانچاپ» تلفن ۳۲۸۱
تلفنهای هیئت تحریریه: ۳۲۸۳۰۱
۳۱۱۲۰۵ تلفن روابط عمومی

روی جلد:
دانشجوی شهید اثر هنرمند کاتوزیان



اورپسی



ORIS